کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران
کتاب مجموعه حسینیه و شارع النجات
مؤلف میرداماد
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۹۳۹
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۱۰۴

جمهوری اسلامی ایران
شماره ثبت کتاب
۲۰۸۱۰۴
کتابخانهٔ مجلس شورای اسلامی
کتاب مجموعه حسینی و شرح اللمعات
مؤلف میرداماد
مترجم
شمارهٔ قفسه ۱۶۹۳۹

[illegible]

١٦٩٣٩
٢٠٨١٠۴

رب یسر و تمم بالخیر

کتاب حسنیه علیها الرحمه

بسم الله الرحمن الرحیم

روایت کرد محقق فاضل و مدقق کامل عالم عادل الجامع معانی معلم ثانی شیخ ابو الفتوح رازی رحمة الله علیه
که در روزگار هارون الرشید علیه اللعنة والعذاب الشدید که از خلفاء بنی عباس بود و پیوسته طریق عداوت با
می پیمود و در ایام خلافت آن ملعون شرفات و غرفات و ابادی بغداد با کیوان مقابل میبود و چهار صد غلام
زر خرید داشت با کمرهای مرصع که همه وقت در ملازمت آن متکبر و متجبر می بودند و هیچ آفریده از سلاطین زمان آن را
در مجلس او بار نبود و هیچکس را زهره گفتار نه و ظاهر کننده شد مقتدی حضرت امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب
علیه السلام او بود و در زمان او حضرت امام جعفر ابن محمد الصادق علیه السلام محل آنحضرت را یقین نمود و
این هارون در اول حال تعظیم بسیار با اهل البیت نمودی اما در آخر بواسطه خلافت پنج روزه و سلطنت آن
غدار قتل امام هفتم موسی بن جعفر علیهما السلام را اختیار کرد و چندین از سادات بنی هاشم را بقتل رسانید و
اکثر شیعیان اهل البیت را بجای سنگ و خشت در دیوارها میگذاشت لعنة الله علیه و علی اعوانه و گویند مرحوم
گویند که در زمان دولت و ایام خلافت آن ملعون مردی بود بازرگان با نعمت فراوان و از مشاهیر بغداد بود
در میان خلق شهرت تمام داشت بمحبت خاندان طیبین و طاهرین و پیوسته در ملازمت حضرت امام الناطق
جعفر بن محمد الصادق علیهما السلام بودی در بغداد از شهادت آنحضرت بواسطه ظلم اعدای اهل البیت مال او
دست او برفت و در درویشی روی بوی نهاد و هیچ نماند او را الا کنیزکی که در پنج سالگی وی را خریده بود و بکتب داد
و مدت ده سال در حرم محترم حضرت امام جعفر صادق علیه السلام آمد و شد نمودی و قریب به بیست سال مشغول
بمطالعه علوم دینیه بودی چنانچه از اکثر علوم بهره داشت و در حسن و ملاحت نیز نظیری نداشت چون
شدت فقر و فاقه بر خواجه بازرگان اشتداد یافت روزی با کنیزک خود اظهار شکایت نمود و گفت ای حسنیه

تو مرا بمنزله

تو بمنزله فرزندی و مرا بغیر از تو کسی دیگر نیست و از برای تو زحمت بسیار کشیدم و ترا بدین مرتبه رسانیدم
و امروز با نواع فضایل و کمالات آراسته که از روی فراست چاره کار من بکنی که کار من از هجوم لشکر فقر و
استیلای احتیاج برسوائی کشید حسنیه گفت ای خواجه هزار جان من فدای تو باد و من بدولت تو بدین مرتبه
رسیده و من زر خرید توام و بر ذمه منست تو و ترا بر من حق بسیار است و هفت پیشمار اگر مصلحت باشد که بخت
بعرض رسانم خواجه گفت اجازتست بگوی حسنیه گفت ای خواجه صلاح در آنست که مرا پیش هارون الرشید
ببری و عرض کنی که فروختنی من کنیزکی است که از بهای من نمی رسد که صد هزار دینار زر خلیفه قیمتی اگر گویند که چه هنر دارد که
چنین بها میکنی بگو که در وی هنریست که اگر تمام علمای زمان حاضر شوند و در علوم دینیه با وی بحث کنند بر همه فایق آید
و غالب و ملزم نکرد خواجه چون این حکایت بشنید گفت حاشا که من این کار بکنم مبادا بعد از آنکه آن ظالم
کیفیت فضیلت و حسن سیرت و صورت تو مطلع گردد ترا از من بستاند و من در فراق تو صبر نتوانم کرد و مرا خود شهید
بیت پس حسنیه گفت ای خواجه مترس که ببرکت محبت اهل البیت ائمه هدات هست کسی از تو جدا نتواند
کرد برخیز و توکل بر خدای تعالی کن که آنچه خیر است چنان خواهد شد و در این باب مبالغه تمام نمود خواجه را
بمبالغه حسنیه برخواست و بخدمت یحیی ابن خالد برمکی که وزیر هارون الرشید بود برفت و کیفیت احوال خود
کنیز را عرض کرد و یحیی گفت برو و کنیز را بیار خواجه بیچاره خایف و هراسان و متفکر و پریشان حسنیه را نشسته
بخانه یحیی برد چون صورت و فصاحت و بلاغت وی را بدید متعجب بماند یحیی کنیزک را برداشته باتفاق خواجه
بدار الخلافه رفت و کیفیت حال خواجه و کلام کنیزک را بعرض رسانید هارون الرشید بفرمود تا کنیزک را بیاورند چون کنیز
بمجلس هارون الرشید در آمد برقع بر روی کشیده دعای هارون بجای آورد و شعری چند در مدح وی بخواند چنانکه
هارون را بسیار خوش آمد بفرمود که برقع از روی بردار چون کنیز برقع از روی برداشت هارون بی اختیار از جای
خود برخواست و گفت بطلبید خواجه وی را چون آن خواجه را حاضر ساختند گفت بهای کنیزک را بگوی که چند است

ونام وی پرسید گفت نام وی حنیفه است و بهای وی صد هزار دینار زر خلیفتی هارون متغیر شد و گفت
بچه واسطه و بچه جهت بهای بسیار گفتی خواجه گفت از آن واسطه که اگر علمای زمان جمع شوند و در علوم دینیه
و مسایل شرعیه او را ملزم نتوانند کرد هارون الرشید گفت اگر منقطع و ملزم شود چه میفرمایی که گردن ترا بزنند
و کنیز مرا باشد خواجه گفت اگر ملزم نتوانند کرد تو چه میبخشی گفت بفرمایم که صد هزار دینار زر خلیفتی
بتو دهند و کنیز ترا باشد خواجه اندیشه کرد و گفت مرا چندان مهلت ده که یکبار دیگر کنیز را ببینم
هارون گفت مهلت دادم خواجه بنزد کنیز آمد و کیفیت حال را بگفت کنیز گفت ای خواجه اندوه مدار
که از برکت حضرت رسالت پناه و اهل بیت طیبین و طاهرین ملزم و مغلوب نگردم خواجه باز گشت
دیگر مرتبه بمجلس هارون رفته شرط کرد بطریقی که گذشت هارون بفرمود که حنیفه را حاضر کردند
حنیفه نماز بجا آورد دعا گویی بتقدیم رسانید هارون گفت ای حنیفه چه مذهب داری و بکدام دین و آیینی گفت
بطریق و دین بهترین حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و اهل بیت او رحمهم الله و حسن توفیقه هارون
گفت ای حنیفه خلیفه بر حق رسول که بود بعد از رسول خدا حنیفه گفت ای خلیفه دانی بفرمای که علما را
حاضر کنند تا آنچه باشد بگویم انشاء الله تعالی هارون دریافت که وی بطریق و دین اهل البیت است و یحیی خود
یحیی را طلبید و گفت ای یحیی این کنیز نه بطریق دین و مذهب ماست بفرمای که وی را با خواجه اش بقتل رسانند
یحیی گفت که دعوی بزرگ کرد اگر چنانچه از علماء ما مغلوب و ملزم نشوند و حنیفه حقیقت مذهب خود
ثابت نتواند کرد و صدق دعوی وی ظاهر نکرد ودر او را بقتل باید رسانید باتفاق جمهور و اگر چنانچه حقیقت مذهب خود
ثابت کند و علما ملزم و مغلوب وی شوند و بالضرورت رعایت و تعظیم در حق وی اولی و انسب می نماید
چرا که کنیز که بر جمیع علما فایق آید کشتن وی لایق نبود هارون را بسیار پسند آمد و فرمود تا علمای بغداد را
حاضر کردند و رئیس و پیشرو ایشان در آن ایام ابو یوسف بود و شافعی نیز در بغداد بود و میان شافعی

وابویوسف

و ابو یوسف عداوت تمام بود و ابو یوسف قاضی بغداد بود و حنیفه را حاضر کردند و حنیفه برقع
بر روی کشیده در برابر ایشان نشست علما با وی خصومت کردن و از مذهب وی سوال نمودند حنیفه
اظهار مذهب اهل البیت نمود و اصلا اندیشه نکرده با ایشان مباحثه و مجادله بطریقی نمود که هیچ کس را
قوت جواب و یارای خطاب نبود و بیان تفسیرات قرآن و تاویلات فرقانی و احادیث صحیحه نبوی
می نمود که هارون متغیر شد و قوت مقاومت نداشت بفرمود تا اعرابی بدوی تحفه حاضر کردند در ساعت
او را به بصره فرستادند که ابراهیم نظام که اعلم علمای بصره بود و از کلام و تفسیر و فقه و اخبار بهره‌مند
بصره بود و در آن زمان چنانچه قصد دانسته در بصره رسید با یک دو ساعت که بر مضمون نامه مطلع گردید
ابراهیم بن عونی دید که از اعدای امیر المومنین علیه السلام بود و تفاخر سنیتی و عداوت اهل البیت
علیهم السلام شهرت تمام داشت و متوجه دار الخلافه فرستاد و تا جز چاپار نداده پیش والی بصره بفرمود
تا چمان باد پای وحشت نما بیاوردند و ابراهیم بن نظام را برنشاندند با تعجیل و سوار آماده بود
بدار الخلافه فرستاد چون به بغداد رسید هارون عرض کردند بفرمود تا مجلس بیاراستند و جمیع علمای
بغداد را حاضر کردند و جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت و سلاطین که از اطراف و اکناف عالم داشت
همه در دار الخلافه حاضر بودند با حضار ایشان امر نمودند و ندا در دادند که جمیع اکابر و اعالی و ارباب
مناسب بدار الخلافه حاضر شوند که امروز مناظره خواهد بود و از برای ابراهیم بن نظام کرسی زرین
نهادند تا وی بر آنجا بنشست و هارون بجانب ابراهیم بن نظام التفات نمود و شرایط پرسش بجا آورد
و بعد از آن بفرمود تا حنیفه را حاضر کردند بجای بزرگان و حقیران بنشاند حنیفه حضرت طلبید
پیش آمد و نقاب بر روی فرو گذاشته و دعای هارون بجای آورد و بی آنکه جای نماید پیش رفت و در برابر ابراهیم
نشست و ابراهیم از روی تکبر و تجبر بر کرسی زرین نشسته بود و هارون بجانب حنیفه متوجه شد

و بگویند حکیم اشارت نمود بیاحنفیه و مجادله حنفیه از کمال حدت طبع و زمانت متوجه ابراهیم

شد و گفت ای ابراهیم بن نظام تو آن که متعصب حدید از متعصبان و در میانه مردم مشهور و معروف

شده خبر میکنی بعداوت علی ابن ابیطالب علیه السلام ابراهیم برآشفت و گفت با من سخن بیهده میکنی و روی

بجانب اهل مجلس کرد و گفت مرا بکنیزی معارضه کردن چه صورت دارد این موجب استخفاف علما و اهانت

علما میشود یحیی بن خالد برمکی که وزیر هارون الرشید بود و در پایه ایستاده بود بخندید و گفت ای

خداوند این سخن کلام اکابر و بزرگ است که انظر الی ما قال و لا تنظر الی من قال این سخن از اهل

فضل بدیع سینماید حنفیه گفت ای ابراهیم بتوفیق الله تعالی این زمان [illegible] معاند حزاری

منیر خواهم آمد و مجادله شروع نمود گفت سبقت مراست که از راه دور آمده ام و سوال من میکنم و ابراهیم

دانسته بود که حنفیه میخواهد که حقیقت اهل البیت بر هارون ظاهر گرداند حنفیه گفت سبقت ترا

دادم بپرس از من هرچه خواهی ابراهیم سوال میکرد و حنفیه جواب او فصیحانه بوجه احسن جواب میگفت

تا آنکه هشتاد مسئله ابراهیم را جواب گفت اگر تفصیل آنها درین مختصر می آوردم موجب تطویل

میانجامید و مستمع و قاری را از خواندن و نوشتن آن ملالت میشد و حنفیه هر یک مسئله از

سایل و [illegible] بوجه احسن جواب میگفت و اعتراضات او را بالبدیهه جواب گفت الزام وی میشود

چنانچه هارون و جمیع ارکان دولت و علماء که حاضر بودند از مخالف و موافق بر تقریر پاکیزه

حنفیه حیران مانده بودند و تحسینات بر جمیع علمای مجلس ظاهر شده آنگاه حنفیه گفت ای ابراهیم سخنان

دراز میکشد میترسم که سبب ملالت خلیفه زمان شود اگر رخصت باشد من نیز سوال کنم ابراهیم

بن نظام گفت ای حنفیه سه مسئله دیگر می پرسم گفت بگوی گفت بعد از مصطفی خلیفه و قایم مقام

وی که بود گفت آنکه سابق بود در اسلام ابراهیم گفت سابق الاسلام که بود گفت آنکه داماد و ابن عم

آغاز بحث ابراهیم بن نظام با حنفیه

و برادرش

و برادرش بود هارون درین سخن بغایت متغیر شد چون ابراهیم هارون را متغیر دید ولیکن خاموش شد گفت

ای حنفیه بچه دلیل گفتی که علی سابق الاسلام است و حال آنکه چون پیغمبر دعوت نمود ابوبکر چهل ساله بود و

و علی کودک بود و ایمان و طاعت کودک و کفر و معصیت او را اعتبار نبود حنفیه گفت اگر من ثابت کنم

که ایمان و طاعت و کفر و معصیت او را اعتباری هست و کودک مستحق ثواب و عقاب میباشد اقرار کنی

بامامت و وصایت علی ابن ابیطالب علیه السلام ابراهیم گفت اگر بحجت و دلیل گوئی بلی اقرار کنم حنفیه گفت

چه گوئی در قصه خضر و موسی علیهما السلام و آن کودک که خضر وی را بکشت چنانکه قرآن مجید ناطق است

که فانطلقا حتی اذا لقیا غلاما فقتله قال اقتلت نفسا زکیة بغیر نفس لقد جئت

شیئا نکرا و بعد از آنکه موسی علیه السلام بدین اعتراض کرد و در باب قتل خضر در جواب وی گفت که

و اما الغلام فکان ابواه مؤمنین فخشینا ان یرهقهما طغیانا و کفرا ای ابراهیم بگو که

کشتن آن کودک باستحقاق بود یا خضر علیه السلام ظالم بود اگر گوئی که خضر علیه السلام ظالم بود نشاید که

خدای تعالی مدح ظالمان نگوید و مدح خضر علیه السلام در قرآن فرموده است ابراهیم سر در زیر افکند حنفیه

گفت ای ابراهیم چون جواب من نمیگوئی و سر در زیر می افکنی جواب دیگر بشنو و روایت میکنند جماعه

از ابو عمر و ابو عمران ابو سعید خدری که گفت ما نشسته بودیم نزد رسول خدای که سلمان فارسی و آمد ابی

غفاری و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و حذیفه الیمانی و ابوالهیثم بن التیهان و خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین

و ابو الطفیل عامری و اکثر یاری بودند چندی خدمت رسول نزد او آمدند و اثر اندوه و ملالت از ایشان

ظاهر بود گفتند یا رسول الله ما بعضی حکایات می شنویم از جمعی حاسدان که از اندوه بیکین می شویم در حق

برادر و داماد تو رسول صلی الله علیه و آله فرمود که چه میگویند در حق برادر من علی ابن ابیطالب علیه السلام

گفتند که میگویند چه فضل است علی را بر دیگران در سبقت اسلام که وی در ایام طفل بود و رسول صلی الله

ودعای شما را الله بدان خدای که مرا براستی بر خلق فرستاده شد که این کتابهای پیشین خوانده و شنیده
و دیده باشید که پدر ابراهیم آزر بتراش بود و از ملکی طاغی و چون مادرش وی را بزاد در میان
بکنار جوی آب فتاد و در آن وقتی که آفتاب فرو میشد چون وی را آنجا بگذاشت ابراهیم علیه السلام بجهت
دا آنرا بر خرقه که وی را بان پیچیده بود بسر و روی هم مالید و کلمه توحید بر زبان جاری میساخت تا آنکه
جامه بگرفت و خویشتن را بدان پاک میکرد چون مادرش آن حال مشاهده نمود بسیار متحیر شد چنانکه
خدای تعالی در قرآن مجید میفرماید وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ
لِيَكُونَ مِنَ الْمُوقِنِينَ فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَىٰ كَوْكَبًا قَالَ هَٰذَا رَبِّي الی آخر الآیه
تا آنجا که إِنِّي بَرِيءٌ مِمَّا تُشْرِكُونَ ای ابراهیم بدانید که موسی بن عمران که فرعون در طلب وی بود و
زنان حامله را می شکافت و اطفال را همه کشت تا شاید که موسی کشته شود چون مادر موسی علیه السلام
بزاد در ساعت با مادرش گفت که مرا در تابوتی نه و در دریا بینداز مادرش متحیر شد و گفت بیم که در دریا
غرق شوی موسی علیه السلام گفت ای مادر مترس که خدای تعالی مرا نگاه دارد و بسلامت بتو رساند مادرش
وی را در تابوتی نهاده و در آب بینداخت آب وی را بکنار دید تا آنکه بسلامت بمادرش رسانید و مدت چهل
روز از طعام و شراب هیچ نخورده بود و در روایت هفت ماه گویند و حکایت حیز ادای حال وی گفت وَلِتُصْنَعَ
عَلَىٰ عَيْنِي إِذْ تَمْشِي أُخْتُكَ فَتَقُولُ هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ مَنْ يَكْفُلُهُ فَرَجَعْنَاكَ إِلَىٰ أُمِّكَ كَيْ
تَقَرَّ عَيْنُهَا وَلَا تَحْزَنَ الی آخر الآیه و دیگر بدانید ای یاران من که حق تعالی جل و علا در حق عیسی
فرمود که فَنَادَاهَا مِنْ تَحْتِهَا أَلَّا تَحْزَنِي قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ سَرِيًّا تا آنجا که مِتُّ وَكُنْتُ
نَسْيًا مَنْسِيًّا یعنی با مادر سخن گفت در آن حال که بر زمین آمد و در آن حال که اشارت کرد چنانکه
قرآن بدان ناطق است که فَأَشَارَتْ إِلَيْهِ قَالُوا كَيْفَ نُكَلِّمُ فِي الْمَهْدِ صَبِيًّا قَالَ إِنِّي عَبْدُ اللَّهِ

آتانی

آتَانِيَ الْكِتَابَ وَجَعَلَنِي نَبِيًّا وَجَعَلَنِي مُبَارَكًا أَيْنَ مَا كُنْتُ وَأَوْصَانِي بِالصَّلَاةِ وَالزَّكَاةِ
مَا دُمْتُ حَيًّا یعنی سخن بگفت در حال ولادت و خداوند جل و علا مرا در حال ولادت و طفولیت
کتاب و نبوت ارزانی داشت و در آن حال مرا وصیت کرد باقامت صلوة و دادن زکوة و روزه
بود که سخن گفت و شما نیز بدانید که خدای عز و جل پیغمبر را و علی را از یک نور بود در اصلاب آدم بودیم
و خدای را تسبیح و تهلیل میکردیم تا آنکه ما را انتقال کرد از اصلاب طاهره بارحام پاکیزه چنانکه تسبیح شنید
در شکمها و شکمها در عهد و عصری تا آنکه بعبد المطلب رسیدیم و نوری با ما در پیشانی پدران ما ظاهر
بودی تا آنکه آن بدو نیمه شد یکی بمن منتقل شد و یکی بابوطالب رسید و هم من هرگاه از زبان مردمان
بشنیدی نورهای ما در سیما و ابصار ایشان ظاهر بودی تا آنکه بشکم مادران آمدیم و دیدم حتی که در وقت
جبرئیل فرود آمد در وقت ولادت علی ابن ابیطالب علیه السلام و گفت یا حبیب الله خدای تعالی سلام میرساند
و تهنیت میدهد ترا بولادت برادرت علی ابن ابیطالب علیه السلام و میگوید که اکنون وقت ظاهر شدن
نبوت تست و آشکارا کردن وحی تست که ترا مؤید کردانیدم به برادرت و وزیر تو و خلیفه تو بعد از تو
دیگر تو بوی ملتفت کن و دو سنلی بدیه باقی بماند و چون علی ابن ابیطالب متولد شد ماستی وی را بر روی دست
من نهاد و من وی را بر روی دامن خود بنهادم علی علیه السلام انگشت راست بگوش راست وی نهاد
و اذان و اقامت و برسالت من اقرار کرد و گفت بخوانم یا رسول الله گفتم بخوان بدان خدای که جان من بفرمان
اوست که علی علیه السلام ابتدا کرد بصحفی که خدای عز و جل با آدم فرستاده بود و شیث بدان قیام نموده بود
از اول تا آخر چنانکه اگر شیث حاضر بودی اقرار دادی که علی علیه السلام آنرا حاضرتر بودی از آنکه نوح
موسی برخواند چنانکه اگر موسی علیه السلام حاضر بودی اقرار دادی که علی علیه السلام از وی حافظ تر است آنگاه
زبور داود علیه السلام برخواند آنگاه انجیل عیسی علیه السلام برخواند بر وجهی که اگر داود و عیسی علیهما السلام حاضر بودی

انصاف داوندی که علی علیه السلام حاضر تر است از ایشان آنکه قرآن که خدای تعالی برین فرستاد چنان
حافظ بود که اکنون من حافظم آنکه علی علیه السلام با من سخن گفت و من با وی سخن گفتم بچیزهای که
انبیا و اولیا و اوصیا میان سخن گویند آنکه بحال طفولیت شد من او را و با طالب کردم و علی علیه السلام
بدعا و دعای یاران شما بسبب واسطه گفتار دشمنان چرا اند و هکین بشنوید اقوال اصحاب نبوت
چه اعتبار بقا باید بود بدایت که من فاضلتر بین انبیا و رسلم و بعضی من فاضلتر بین جمیع اوصیات
آنکه جمیع سلمان و باقی اصحاب کبار حضرت شدند و همه گفتند که نحن الغالبون رسول الله صلی الله علیه و آله
فرمود که والله شما رستگار باشید بهشت را از برای شما آفریده اند و دوزخ را از برای دشمنان شما
آفریده اند چون حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون بگریست و کاشکی از علما بگریستید ابراهیم بن نظام
بحضور بلبر بدید و قوت نطق نداشت آنکه حنیفه گفت ای شافعی و ای علما که حاضر اید این حدیث
که من نقل کردم صحیح است یا نه سطر شما رسید و شنیدید ای اصحاب بحق خدای که مداهنه مکنید
و راست بگوئید علما گفتند این حدیث از آن مشهور تر است که انکار آن توان کرد ابراهیم بن نظام
گفت که از این مسئله درگذشتیم چه گوئی در حق عباس و علی که ایشان با یکدیگر منازعت کردند
و بسبب میراث هر یکی دعوای کردند که میراث حق منست و دعوا پیش ابی بکر بردند چون دو خصم که حاکم
روند هر حال یکی بر حق بود و دیگری باطل و غرض ابراهیم از پرسیدن این مسئله آن بود که اگر حنیفه
گوید که عباس بر باطل بود در ساعت هارون او را بکشت بسبب آنکه هارون عباسی بود و اگر حنیفه گوید
که علی علیه السلام بر باطل بود ابطال مذهب خود کرده باشد و نقصان دین او بود حنیفه گفت ای ابراهیم بن
نظام این سؤال تو را جواب از قرآن حاصلست ابراهیم گفت کدام است حنیفه گفت با محمد صلی الله علیه و آله
خطاب کرد که هل اتیک نبؤا الخصم اذ تسوروا المحراب اذ دخلوا علی داود ففزع منهم

قالوا

قالوا لا تخف خصمان بغی بعضنا علی بعض فاحکم بیننا بالحق ولا تشطط واهدنا
الی سواء الصراط ان هذا اخی له تسع وتسعون نعجة ولی نعجة واحدة فقال اکفلنیها
وعزنی فی الخطاب در تفسیر آمده که آن دو خصم یکی جبرئیل بود و یکی میکائیل و حاکم داود ای ابراهیم
تو بگو کدام بر حق بودند جبرئیل یا میکائیل یا هر دو بر حق بودند و سهو داود بود و ابراهیم گفت جبرئیل
و میکائیل از برای تنبیه پیش وی آمده بودند حنیفه گفت الله اکبر همین عباس و علی هر دو بر حق بودند تا حق
ابی بکر کرد ایشان از برای تنبیه پیش وی رفتند عباس گفت میراث مراست که عم پیغمبرم و علی گفت میراث مراست
که پسر عم پیغمبرم و داماد او و وصی و قرة العین او و بخانه منست حسن و حسین علیهما السلام که سید جوانان
اهل بهشت اند فرزندان منند و نفس رسول بحکم آیتی منم که وانفسنا وانفسکم و دلیل منست چون ابو بکر
از منازعت ایشان اطلاع یافت گفت والله که از پیغمبر شنیدم که علی وصیی و کفایتی نکامتی فی زینی
چون عباس این سخن بشنید بطاقت شد و گفت ای ابو بکر چون این سخن از پیغمبر شنیدی و یقین است
دیگر انجلاف تبعیتی بحق او نمی نمایی و منازعت خدا و رسول مینمائی چون ابو بکر این سخن بشنید
دانست که ایشان برای الزام وی آمده اند و منازعت را بهانه ساخته گفت شما بنا دعت من آمده اید
از مجلس برخاست و برفت چون حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون را بسیار خوش آمد ابراهیم گفت
ای حنیفه از این مسئله برگذشتیم اکنون بگو که عباس فاضلتر بود یا علی حنیفه گفت تو بگو که حمزه
فاضلتر بود یا محمد تو در میان عباس و علی ایستاده اگر عباس فاضلتر بود فخر علی را بود که چون عباس عم او بود
و اگر علی فاضلتر بود فخر عباس بود که چون علی برادرزاده او بود و از این بحث تو را چه حاصلست ابراهیم بن نظام
سر در زیر افگند چون هارون الرشید فصاحت و بلاغت حنیفه را بدید متحیر بماند و روی با ابراهیم کرد
و گفت ربع از ان علوی که با تست حنیفه گفت ای ابراهیم هفتاد مسئله تو را جواب گفتم اگر رخصت دهی

آغاز بحث حنیفه با ابراهیم بن نظام

من نیز از تو مسئله بپرسم که جواب بطریق صواب گوئی من ملزم گردم و متابعت کنم ابراهیم گفت
بپرس هرچه خواهی حنیفه گفت ای ابراهیم پیغمبر از دنیا برفت و وصی تعیین نکرد حنیفه گفت پیغمبر
خطا کرد یا صواب و آنچه خلفا کردند در سقیفهٔ بنی ساعده خطا کردند یا صواب خطا بپیغمبر و آن گفت
یا اصحاب ابراهیم فرومانده است که اگر خطا را به پیغمبر ثابت کردی کفر وی ثابت شدی و اگر بخلفا نسبت
میکرد مدعای حنیفه ثابت میشدی و بطلان مذهب اهل سنت ابراهیم با اندیشه فرو رفت و بر هیچ طریق
ثابت شد که ابراهیم بن نظام عوفی عاجز شد در مقام اضطراب است که بچه طریق جواب دهد
و سرزنشها میکردند که چنین عالم و فاضلی از کنیزی عاجز شد چون حنیفه دید که ابراهیم عاجز است
گفت از خدا شرم نداری که جمیع احکام آلهی را معطل میگذاری فقیه مشهور عذر بی کان لم یکن
پنداشته و احادیث را معطل گذاشته میگوئی که پیغمبر صلی الله علیه و آله وصی تعیین نکرده است ای
ابراهیم هیچ یک از انبیا متوجه عالم بقا نشدند که دین حق را معطل گذاشته باشند ای ابراهیم چگونه
در حق آنکسی که در حالت احتضار پیغمبر صلی الله علیه و آله دوات و کاغذ از پیش رسول برداشت و مانع وصیت
آنحضرت شد گفت ان المرء لیهجر حسبنا کتاب الله و مونه ابن رسول خدای سنت کرد و مانع وصیت آنحضرت
شد آیا کفر و زندقه وی ثابت باشد هارون الرشید دید که گفت و گوی حنیفه و ابراهیم بفضیحت انجامید
ابراهیم و باقی علما را مضطرب یافته است که موجب فضیحت او نیز میشود گفت ای یحیی شنیده ام
که مدت در میانهٔ علمای بغداد و مصر و بعضی از علماء بنی هاشم و فقهای [illegible] در مسئلهٔ قضا و قدر و افعال
عباد از خیر و شر و منازعت بود از ابراهیم بن نظام سوال کن که چه میگوید و هارون بود در آن مسئله
مرتد و بود هر چند علمای اهل سنت از شاعر و دلیل بعرض میرسانیدند ما را اطمینان حاصل نمیشد
غرض آن بود که بشنود که حنیفه در آن باب چه میگوید یحیی برمکی بنابر اشارت هارون از ابراهیم بن نظام

الزام ابراهیم بن نظام و تفضیح خلفا

سوال کرد

بحث قضا و قدر

سوال کرد که یا ابراهیم چه میگوئی در باب افعال از نفع و ضر و خیر و شر که از بندگان خدا ظاهر میشود
بنیان عاید میگردد و معاصی و کفر ایشان اسنا و بالله تعالی میکنی و بقضا و قدر با بنده یا فعلی و اختیاری
است چنانکه معتقد بنی هاشم و اتباع ایشانست مطیع مستحق ثواب است و عاصی مستحق عقاب ابراهیم
بن نظام گفت که اعتقاد ما درین مسئله چنانست که نفع و ضر و خیر و شر بقضا و قدر خدای تعالی است پیدا کنندهٔ
آدم و هابیل و خالق ابلیس و قابیل اوست پیدا کنندهٔ آب و آتش و بهشت و دوزخ و حیات و ممات و صحت و مرض
و کفر و ایمان و طاعت و عصیان و مبدع محبت و عداوت ابراهیم و نمرود و موسی و فرعون و محمد و ابوجهل کافر
و مسلمان اوست افعال از خیر و شر همه بقضا و قدر اوست و برضای وی حنیفه چون مهملات بشنید بیکبار
گفت ای ابراهیم بخدای که اگر ابلیس با قوت و قدرت این مهملات گفتی بیشتر از خدای تعالی شرم نداری که
این همه کفر و زندقه بخود و بر جمیع مسلمانان روا میداری و از برای ابلیس اقامت حجت مینمائی اول گفتی
که شر و عصیان از خدای تعالی است و برضای وی جنت بدانکه آنانکه پیغمبر از تو بهتر اعتقاد و دوبودند این سخن را
مذموم کسی نساختند و مذموم ایشان نیز نشد برای آنکه چون کسی حکم کند و بر این حکم راضی نباشد از عجز بود
یا از مواهب و دنیا و تلبیس این دو صفت که ام با خدای تعالی روا میداری ابراهیم گفت ذات مقدس خدای تعالی
از این صفات منزه است حنیفه گفت ای ابراهیم این سخن را از لجنت منع کرده اند که کفر و زندقه را به پیغمبر
انخود رفع نمایند و ان مفسد را بخود از لجنت که شرم میدارند که جمع کفر و زندقه و عصیان و فسق و ظلم
و عداوت را بخود نسبت دهند پس بخدای تعالی نسبت کنند که برضای وی است تو نیز باین سخن اصلاح آن
قبایح و فضایح اعتقاد خود میکنی و هیچ قایل نمیکنی ابراهیم گفت ای حنیفه مگر اقرار بکلام مالک علام نداری
حنیفه گفت والله که اقرار بکلام خدای دارم و تفسیر کلام و اشکالات و سوالات آنرا اقرار کردم اما آنکسانی که قرآن
در حق ایشان نازل شد ابراهیم گفت ای حنیفه چگونه قول خدای تعالی که قل من عند الله و جای دیگر گفته که

یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ و همچنین در جای دیگر میفرماید که وَلَوْ شِئْنَا لَآتَیْنَا کُلَّ نَفْسٍ هُدَاهَا
معنی آیه اول یعنی گمراه میکرداند آن کس را که میخواهد و هدایت میکند آن را که میخواهد و معنی آیه دوم آنست که گر
دفع شبهه ابراهیم بن نظام
خواهیم هر نفسی را هدایت کنیم و در جای دیگر واقع است که خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ
غِشَاوَةٌ یعنی مهر نهاد خدای تعالی بر دلهای ایشان و بر شنوائی و بینائی ایشان پوشش و غطاء که نتوانند
که ایمان آورند ای حنیفه چه گوئی در باب این همه آیات قرآن و احکام فرقانی حنیفه گفت ای ابراهیم خَتَمَ اللَّهُ
عَلَى قُلُوبِكُمْ أَسْمَاعَكُمْ وَأَبْصَارَكُمْ گویا که آن مهر بر دلها و گوشها و چشمهای شما نهاده اند تو نتوانستی که آنکه
آیات قرآنی محمول و مأول است بر معنی که مخالف مقتضای عقل است و بنا و بنیاد نقض نکرده و محکم بظاهر قرآنی
نخوانی کرد آنکه گفتی یَهْدِی مَنْ یَشَاءُ وَیُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ بدانکه هدایت را معنی بسیار است و مرجع همه دو معنی است
استشهاد ابراهیم بآیات قرآن
یکی بمعنی ارشاد و بیان و دیگری بمعنی لطف و این هر دو حالت حاصل گشته است از مؤمنان و کافران بهر جهه
خداوند تعالی در حق مؤمنان کرده است از الطاف و ارسال رسل و قدرت و قوت و تمکین تحصیل حاصل بوده
و این محالست ای ابراهیم این را که تو با خدای نسبت میکنی خدای تعالی این معنی را با غیر حواله کرده بشیطان که
وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا یعنی شیطان گمراه کند از شما بسیاری را و دیگر این معنی را بفرعون نسبت کرده
که وَأَضَلَّ فِرْعَوْنُ قَوْمَهُ یعنی گمراه کرد فرعون قوم خود را و اگر ایشان بود پس اگر خدای تعالی بنده کافر را
گمراه کرداندی اسناد با غیر خود نکردی بدانکه این اعتقاد تو که خدای تعالی بنده کافر را گمراه میکرداند افترا و
کذب صریح است بدانکه کفر محض است إِنَّمَا يَفْتَرِي الْكَذِبَ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بدانکه لازم بود تاویل نمودن
آیاتی را که در اینجا اضافت اضلال با خداست یُضِلُّ مَنْ یَشَاءُ وَیَهْدِی مَنْ یَشَاءُ یعنی خذلان
کند خدای کسی را آنرا که خواهد که چون لطف داده ان اثری نبود و چون لطف را در آن اثری نبود در جمله حالتی
شده با بواسطه اصرار بر کفر و عصیان خذلان کند و برا با خود گذارد چنانکه گوئی اضلال کرده است و ملالت خود

النبد بح

از بنده باشد و دیگر معنای آنکه خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ غِشَاوَةٌ آنست که اثبات مهر بر دل و
گوش و پوشش چشم بر خود کرده بر سبیل تمثیل یعنی آنانی که مقام در کفر بمنزله کسی اند که گویی خدای تعالی
با ایشان اینچنین کرده تا نتوانند ایمان بیاورند بختم و طبع و مهر مانع نیست که اگر مانع بودی خدای تعالی بعز بودی بل طبع
اللَّهُ عَلَيْهَا بِكُفْرِهِمْ فَلَا يُؤْمِنُونَ إِلَّا قَلِيلًا ای ابراهیم بنا بر اعتقادی که شما کرده اید لازم می آید که دعوت انبیا و تبلیغ
و بر خدا لازم بودی که رسول را امر نمودی که فلان و فلان را دعوت مکن که ایشان ایمان نتوانند آورد از آن سبب که من
از ایشان ایمان نمیخواهم و مهر بر دلها و چشمها و گوشهاء ایشان نهاده ام تا دعوت رسول عبث نباشد ای ابراهیم اعتقاد شما
آنست که خدای تعالی کافر را هدایت نکرده و این اعتقاد شما مخالف قرآنست که إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا
وَإِمَّا كَفُورًا یعنی ما راه نمودیم شاکر را که مؤمنست و کفور را که کافر است چون خدای تعالی چنین فرموده چون
توان گفت که خدای تعالی کافر را هدایت نکرده و عبث حنیفه در رساله قضا و قدر هارون تقریر بابلغ آنچه گفت
دلایل نقلی بر قضا و قدر
ای حنیفه تقصیر نکردی و دیگر بگوی حنیفه گفت ای ابراهیم اعتقاد شما آنست که خدای تعالی میخواهد که کافر معصیت کند
و نمیخواهد که طاعت کند و از سخن شما لازم می آید که خدای تعالی ظالم باشد چرا که عقاب خواهد کرد کافر را بجهت
کفری که خود تقدیر کرده است و چون خدای تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد و در وی خلق قدرت بر ایمان نکرده
باشد عذاب آن او را عقوبت کند از برای کفری که خود در وی خلق کرده باشد و تقدیر فرموده چنان باشد که
حبشی را عقوبت کنند که چرا رنگ تو سیاه است با این تقدیر بودی یا شخصی بلند قامتی را تعذیب نماید و گوید
چرا قامت تو بلند است با چنین کوتاه بودی و امثال این ظلم صریح بود ای ابراهیم اگر خلق کفر در کافر و خلق
فسق در فاسق و خلق ظلم در ظالم خدای تعالی کرده باشد انقطاع حجت انبیا و الزام رسل باشد برای آنکه
چون نبی با کافر گوید که ایمان بیاور بخدای تعالی که مرا فرستاده که ترا دعوت کنم با ایمان کافر در جواب گوید که
خدای تعالی ترا فرستاده تا مرا دلالت کنی با ایمان بایدکه در من خلق کند ایمان را یا قوت موثره دهد و تمکینم

بهشت تا ایمان بیاوردم واگر نه چگونه تکلیف میکنی که من متمکن نیستم و درمن کفر خلق کرده است پس بنی منقطع گردد

و از جواب ماند و عاجز ای ابراهیم اگر خدای تعالی کفر در کافر آفریند و باز گوید که کیف تکفرون ای ابراهیم

اگر چنانچه خداوند تعالی خلق کفر در کافر کرده باشد لازم آید که کافر مطیع الله تعالی باشد و نبی عاصی بوده برای

آنکه چون خدای تعالی خلق در کافر کرده و از وی ایمان نخواهد و آنچه مراد الله تعالی است حاصل شد پس مطیع

بوده باشد و نبی این کافر را که از کفر منع نماید و با ایمان دلالت کند که خدای تعالی از وی ایمان نخواهد پس نبی

عاصی بود ای ابراهیم بنا بر قول شما لازم می آید رضا بقضا و قدر خدای تعالی از برای آنکه باجماع رضا بکفر حرام است

در رضا بقضا و قدر خدای تعالی واجب پس اگر کفر با قضا و قدر خدای باشد پس واجب باشد بر ما رضا بکفر و این کفر است

ای ابراهیم بدانکه از این اعتقاد شما لازم می آید تعطیل حدود و قصاص و زجر شرعی از معاصی از برای آنکه زنا

و لواطه و دزدی و شرب خمر و خون ناحق و جمیع نامشروعات و قمار و طنبور و نرد و شطرنج و غیر اینها

که واقع میشود بارادة و قضا و قدر خداوند تعالی باشد پس جایز نباشد نبی و امام و حاکم شرع را که زجر

و منع کند اینهای که واقع میشود فاعل این اشیا را آنچه مراد الله تعالی است از آن باز دارد و امر نماید آنچه

مراد الله نبوده باشد پس مانع و ناجر مناهی و معاصی مستحق ملامت بوده باشد و دیگر لازم می آید که خدای تع

مرید نقیضین بوده باشد برای آنکه معصیت مراد اوست نحو و تقدیر کرده با اجرای حدود و تعزیرات پس لازم

می آید جمع بین النقیضین ای ابراهیم ابو الشمقا روایت میکند که دزدی را در مجلس عبد الله عباس حاضر کردند و دزدی

بروی ثابت شد و او امر کرد بقطع دست او یکی از حاضران مجلس گفت نَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ قَضَاءِ السُّوءِ

یعنی پناه بخدای میبریم از قضای بد عبد الله عباس گفت لِقَوْلِكَ أَعْظَمُ مِنْ سَرِقَتِهِ یعنی عقوبت سخن تو

اعظم است از دزدی او و آن شخص را از مجلس بیرون راندند و ایذا کردند و تعزیر دادند و چون هارون الرشید این سخن

از حنیفه بشنید در رقص آمد که عبد الله عباس حق گوی بوده حنیفه گفت ای ابراهیم اگر خالق کفر و معصیت الله تعالی ابلیس

باید که زنـ

باید که فرق نباشد نزد ما میان آنکس که در جمیع عمر خود با ما نیکوییها کرده باشد و میان آنکس که با ما انواع

ظلم و جور و بیداد و بدیها و خطاها کرده باشد و باین تقدیر از نیکوی و شکر نیکوی کننده و مدح ایشان

جایز نبود و مذمت بدی کننده بواسطه آنکه اگر نیکوی کننده فاعل مختار نباشد بلکه شک مدح و ذم بایشان

راجع نباشد یعنی که بفعل زید عمر را مدح نگویند پس چون مدح و ذم که وصف فعل است بفاعل راجع است پس باید

که نفس فعل نیز بفاعل راجع باشد ای ابراهیم بدانکه این مذهب ابلیس است که گفت رَبِّ بِمَا أَغْوَيْتَنِي پس شما که فعل

از برای ابلیس اقامت دلیل می نمایید و این معتقد است بنی امیه و اتباع ایشان از علما و اصحاب حدیث که تابع ایشان

بودند از ابلیس فرا گرفتند و دین بدنیا فروختند و شما نیز متابعت ایشان مینمایید و با ایشان محشور خواهید

شد چون حنیفه سخن بدینجا رسانید ابراهیم بن نظام و باقی علمای بغداد یکبار بخروشیدند و فریاد

بر آوردند که ای کنیزک چند در مذهب اهل اسلام طعن میکنی و میخواستند که قصد حنیفه کنند هارون

برآشفت و گفت ای ابراهیم و ای علمای بغداد که حاضرید از خدای تعالی شرم دارید که کنیزکی بدلیل و

برهان حکم بکفر شما میکند و جمله از وی عاجز شده اید و سرها در پیش افکنده اید با وجود این قصد

میکنید و قصد وی مینمایید حنیفه گفت اگر مناظره و مباحثه ما موجب ملال و کلال خلیفه زمان شود

تا بگفته اقامت دلیل نماییم هارون گفت بگو آنچه میخواهی حنیفه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد

لازم می آید که فعل اختیاری ما که صادر میشود از ما عیب بقصد ما و اعضا و زینت و پوشیدن و خوردن

و دادن و ستاندن و حرکت دست و پای مثل اضطراری باشد و حرکت نبض باشد و فرقی نباشد از بین خیر و

ای ابراهیم بدیهیست که فرقی هست میان حرکات اختیاری و اضطراری و هر که عاقل بود حکم میکند که ما قادریم

بر حرکات اختیاری و بر اضطراری قادر نیستیم مثل بیدیت و بر آسمان رفتن چنانکه شیخ بهلول علیه الرحمة

با ابو حنیفه لعین در مسئله قضا و قدر بحث کرده و الزام وی نموده و گفت ای ابو حنیفه ثابت میکنیم که ما

بر اینست اشعری قایل تر است و از انجا که بنده را مسلوب الاختیار میگویند از برای آنکه اگر خیر را کسب کند جوی

میفرمود و ببزنی و حجت آنکه از انجا بیکند البته از انجا بیکند و اگر یکبار رجوع کبیری برین که قادر نیا شد

میکند پس آن اگر یکی ازانجا نکند و بس حرمت فرق میکند میان آنچه بر وی قادر است و میان آنچه بر وی قادر

نیست و تو فرق نمیکنی که بهیچ چیز قادر نی و به هیچ چیز قادر نیستی ابو حنیفه منفعل شد چون حنیفه

سخن را بانجا رسانید هارون رشید جمیع ارکان دولت نخبه دید و ابراهیم بن نظام بر زبر نحو رسید شاد

بود حنیفه گفت ای ابراهیم اگر بنده فاعل فعل خود نباشد و فعل الله تعالی باشد صحیح نبود آنکه گوئی که

خدای عفو و غفور و رحیم است از برای آنکه عفو و غفور و رحیم کاهی باشد که بنده گناه کرده باشد و او عاقب

نکند و بیامرزد و عفو کند پس چون گناه فعل بنده نباشد و فعل خدا باشد چگونه صحیح بود اگر گویند که

خدای آمرزنده و عفو کننده است ای ابراهیم اگر از دلایل عقلی زیاده برین خواهی چندان بگوی که سامعین — دلایل عقلی از احادیث و آیات در رد قضا و قدر

ملالت خیزد بدانکه از دلایل عقلی نقلیت آنچه فریقین نقل کرده اند و در طرق ایشان نیز هست بر بنا نیست

از انجمله عبد الله عمر روایت میکند از رسول صلی الله علیه و آله که القدریة مجوس هذه الامة ان

مرضوا فلا تعودوهم و اذا ماتوا فلا تصلوا علیهم و ان لاقیتموهم فلا تسلموا علیهم قیل

من هم یا رسول الله قال الذین یعملون بالمعاصی ثم یزعمون انها من الله کتبها علیهم

مضمون حدیث آنکه حضرت رسول فرمود که طایفه قدریه مجوس این امت اند که بیمار شوند عیادت

مکنید ایشان را و اگر بمیرند نماز مکنید بر ایشان و اگر ملاقات کنند سلام مکنید بر ایشان جمعی از صحابه

پرسیدند که یا رسول الله قدریه چه طایفه اند و چه نوع کسانند آنحضرت فرمود که ایشان کسانی اند

که معاصی عمل آورند و زعم ایشان باشد که آن عمل از خدای تعالی است و خدای تعالی بر ایشان نوشته

و تقدیر کرده که ایشان معصیت کنند ای ابراهیم حدیث دیگر شنو که عبد الله عباس روایت میکند

باسناد

باسناد از رسول خدا که لن یلقی العبد ربه من الذنب اعظم من الشرک بالله تعالی وان

یقول بالله بمعصیة ثم یزعم انها من الله تعالی یعنی ملاقات نمیابد بنده پروردگار خود را بگناهی

که آن اعظم از شرک بود و از آنکه معصیتی را بعمل آورد پس اعتقاد کند که فعل معاصی از خدای تعالی است

من انس بن مالک عن رسول صلی الله علیه و آله فاذا لقیتموهم فکذبوهم فکذبوهم فکذبوهم

یعنی در دنیا بعد که گروهی پیدا شوند که معاصی بعمل آورند و گویند که فعل خداست و تقدیر کرده بر من که

که هر وقت ببینید ایشان را تکذیب نماید آن گروه را و سه بار مکرر فرموده این عبارت را و همچنین احادیث که از اهل

البیت رسول واقع است در باب نفی معصیت از خدا بسیار است ای ابراهیم چند آیت ها که در قرآن است

این جمع کفر و ضلالت و وضع نموده اند چه بعضی از آیات قرآنی که بصریح واقع شده و اسناد افعال به بنده کان

نموده معطل کنانند ایات از انجمله میگویند که اگر خدای تعالی خواستی ما شرک نیاوردیم نه پدران ما

خواست خداست چنانکه تصریح کرده که سیقول الذین اشرکوا لو شاء الله ما اشرکنا

ولا آباؤنا ولا حرمنا من دونه من شیء یعنی نزدیک باشد که بگویند آنانی که شرک

شده اند که اگر خدای تعالی خواستی که ما شرک نمی آوردیم و نه پدران ما و هیچ چیز نمی گفت حرام نمیکرد

ای ابراهیم اگر چه این آیت سرزنش کفار است اما فی الحقیقه سرزنش شما است و در جای دیگر میفرماید که

ومن یعمل سوءا یجز به و در جای دیگر فرموده و لا یظلم ربک احدا و ما ظلمناهم

ولکن کانوا انفسهم یظلمون و در جای دیگر آمده که وان لیس للانسان الا ما سعی

و فرموده که ادخلوا الجنة بما کنتم تعملون و در جای دیگر فرموده که فویل للذین کفروا

و همچنین در جای دیگر آمده من جاء بالحسنة فله عشر امثالها ومن جاء بالسیئة

فلا یجزی الا مثلها وهم لا یظلمون و فرموده ان الله لا یظلم مثقال ذرة و دیگر فرموده

فما ربک بظلام للعبید و همچنین وما الله یرید ظلما للعباد و ما رحم هرچه بولا یرضی
لعباده الکفر و این روشن است و من عمل صالحا فلنفسه ومن اساء فعلیها و هر جا است
ما اصابک من حسنة فمن الله وما اصابک من سیئة فمن نفسک یعنی هرچه برسد بشما از خیر
پس آن از خدای تعالی دانید و آنچه بشما برسد از سیئه آن از نفس شما است آن خدای تعالی نسبت
میکند و امثال این در قرآن بسیار است که الله تعالی حواله و اسناد معاصی و کفر و بدیها کان نفوس
شیطان گفت که لاغوینهم اجمعین اگر فعل خدای تعالی بودی چرا نسبت بفعل خود
لعنت بشیطان کردی که و ان علیک لعنتی الی یوم الدین ای ابراهیم اگر آدم صفی علیه السلام
بود گفت ربنا ظلمنا انفسنا و ان لم تغفر لنا و ترحمنا لنکونن من الخاسرین و اگر موسی
کلیم بود گفت رب انی ظلمت نفسی فاغفر لی و اگر یونس بود گفت لا اله الا انت سبحانک
انی کنت من الظالمین ای ابراهیم جمله انبیا نسبت تنزیه و تقدیس الله تعالی کردند و جرم
عصیان و سهو و نقصان را نسبت بنفس خود کردند و گفتند که خدا را از کفر و فسق و فجور و ظلم
تو در نفس ما خلق کردی و تو تعالی عن ذلک آنکه شما میگوئید بدان ای ابراهیم که مشرکان قریش
جمله جبری بودند چون اسلام ظاهر شد جبری بطرف شد بعد از وفات رسول صلی الله و شهادت
امیر المومنین علیه السلام معاویه و یزید و باقی بنی امیه لعنهم الله هر یک و بزبان خود احیای آن کردند
در اسلام و جبریان تابع ایشان شدند آنهائی که عداوت اهل البیت داشتند و شما نیز متابعت ایشان
کردید و میکنید هارون فرمود که ای حنیفه من متابعت نکنم در این مسئله هیچکس را و اعتقاد را
بگردانیدم حنیفه گفت بخدای سوگند که رسول خدا و اهل بیت عظام و اصحاب کرام هیچکدام
بدین اعتقاد نبوده اند و بیزار بوده اند که اگر کسی بدین اعتقاد بوده باشد چون حنیفه سخن بدینجا رسانید

فغان

فغان از جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت بر آمد و جماعت بر حنیفه حمله نمودند و بروی دعا کردند و ابراهیم
نظام ... گفت ای حنیفه چون اکثر تابعین بدین رفته اند و چنین اعتقاد کرده اند که بندها
مسلوب الاختیارات و تجویز نکرده اند که بنده شریک الله تعالی شود ما نیز در این اعتقاد و در این خیال
روی از وی بگردانید حنیفه گفت ای ابراهیم چگونه شرکت لازم می آید و حال آنکه الله تعالی قادر است بقهر
و اعدام او و مثلا اگر سلطان والی گرداند شخصی را از بلاد و آن والی در آنجا ظلم کند و غارت نماید مسلمانان را و سلطان
متمکن باشد از برای سیاست او و تواند که او را بقتل رساند چگونه لازم آید آنجا شرکت او با سلطان
چون تواند گفت که شریک سلطان است ای ابراهیم احکام الهی و احادیث حضرت رسالت پناه و اجماع ائمه اهل البیت
او را با جمیع دلایل عقلی بعضا میگذاری که بعضی از اهل نفاق و جمعی منافق لعین چنین اعتقاد کرده اند ای ابراهیم
من تصحیح خود کرده ام در خدمت معصومی که او بواسطه معصومان علم لدنی را تحقیق نزد گوا خود میراث گرفته
و او جامع جمیع علوم بوده و این همه را تحقیقات ما یکدانه ... تتبع نماید معصومان خاندان او اعتماد بر طریق
و اقوال ایشان کنید تا نجات شوید ابراهیم گفت ای حنیفه ما نعمت کسی قایل نیستیم در عصمت انبیا
و اوصیا نیز علمای ما خلاف کرده اند حنیفه گفت ای ابراهیم اعتماد علما خود بگذارید و از روی انصاف ...
کن که انبیا و اوصیا که ایشان را ... جایز نبود که در مقام اعتقاد ایشان از شیطان ... نزول
موجودات و ابعد مخلوقات ... بر آیند ... شیطان از ایشان نصیبی باشد ای ابراهیم
اگر از ایشان افعال شیطانی صادر شود چه اعتماد بود بر اقوال و افعال ایشان و چگونه طبایع از انقیاد و متابعت
متنفر نشود و سبب ... بعثت که متابعت رعیت است ... کرده و بعضی با بدکه از نهایت ... اولیا باشند
در ... و سایر کمالات را از ... صوری و معنوی ... و ... ایشان ...
سبب ... علم نبوت با اشخاص ... مختلف است بعضی از کمالات مناسب ...

فطرت محتاج بمعجز نشده لیکن چون خلق احتیاج بمعجزه دارند و معجز امری را گویند که بیرون باشد از قدرت
جمیع مخلوقات و مقارن بود بدعوی نبوت و امامت ای ابراهیم کمال انسان در علم بمبدأ و معاد است
و علم حاصل نشود الا بعد از انبیا و اکثر علما نقلها کنند بواسطه آنکه احتمال تأویل دارد افادهٔ یقین نکند
پس عنایت الهی مقتضی بود که شخصی باشد معصوم که به افعال و اقوال او اعتماد تمام بود تا مقصود الهی از قول
شارع و مقصود شارع باعلام وحی و نایب ظاهر گردد ای ابراهیم از غیر معصوم جایز است که واقع شود بیانه
گفت بلی حنیفه گفت ای ابراهیم هرگاه که از انبیا و اولیا و اوصیا معاصی ظاهر گردد و از جمله معاصی کذب بود پس
احتمال دارد که هر چیزی که نبی و امام گویند دروغ بود پس چه اعتماد و وثوق باقی ماند و دلالت دارد بقول نبی و امام
و همچنین ثابت شود عصمت امام نیز بنقل یا بطریق عقل ما عجایب و باید که نبی و امام را آبا و امهات پاک باشند
از نقایص و ولادت مثل آنکه حایک و حجام و مرکبین کش نباشند و صفات ذمیمه مثل حقد و حسد و جبانت و غلظت
و بخل و جنون و حرص در امور دنیا و معلول نباشند و ناقص و مبتلا نباشند به برص و جذام و کتاب نباشند
و مرتبه ایشان کم مقدار نباشد و از جمیع نقایص منزه باشند و کذاب و عاشق پیشه نباشند و ظلم بهیچ کس نکنند
و تقویت ظالم نکنند و کذب که قبیح بود از ایشان واقع نشود چرا که خداوند تعالی میفرماید که یا ایها الذین
آمنوا اتقوا الله وکونوا مع الصادقین ای ابراهیم بدانکه واجب است که امام افضل و اعلم و ازهد و
اورع و اتقی و اسخی و اشجع و اقدم اهل اسلام بود و عقلا و شرعا چرا که معصوم احتیاج بود با امام دیگر و تسلسل لازم
می آید و امام باید که با جمیع خلق متفق بود در علم و منصوص علیه بود یعنی من عند الله و من عند الرسول تعیین
شده باشد نه آنچنان که فاسق چند با وی اتفاق نمایند که تا نیابت امامت و خلافت است با وی بیعت نمایند
و با نیزه و شمشیر کنند و مردم را بخلافت و اجبار متابعت وی فرمایند بدانکه هر امامی که رعیت و امام او را نصب کنند
و باز او را عزل نتوانند کرد امامت را نشاید امام باید که منصوب از خدا و رسول بود چرا که غیر معصوم نتواند بود

که ظالم

که ظالم بود و حضرت پیغمبر در حق علی میفرماید که لا ینال عهدی الظالمین چون حنیفه سخن بدینجا رسانید
لرزه بر هارون الرشید افتاد چرا که وی خلافت میکرد به غیر حق و از این صفات هیچ یکی در وی نبود و هیچ یکی در وی نیافت
و روی با ابراهیم نظام کرده گفت ای ابراهیم گویا حنیفه از تو مفارقت کرده چرا که انگه سخن به زبان مذهب حنیفه
اختیار نکنی چون ابراهیم از اطراف و جوانب کنایات شنیدی گفت ای حنیفه چه گویی در این آیات که صریح است در قرآن
که خدای تعالی امر کرده آدم و حوا را و گفت یا آدم اسکن انت وزوجک الجنة فکلا منها رغدا حیث شئتما
ولا تقربا هذه الشجرة فتکونا من الظالمین ای حنیفه بلا شک ایشان از آن درخت خوردند و از ستمکاران
گشتند حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه نهی که خدای تعالی مر آدم را نمود نهی تحریم نبود بلکه نهی تنزیهی بود و آن باشد که
بارتکاب آن فایده و مصلحتی از خود فوت کرده باشند اما بدان مستحق ملامت نشود و آنحضرت نباشد اگر آدم علیه السلام
ترک تناول آن درخت کردی زیادتی الطاف و ثواب شدی و چون نکرد مستحق عقاب نباشد ابراهیم گفت اگر چنین
بودی از ظالمان نبودی و خدای تعالی میفرماید فتکونا من الظالمین حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه ظلم یعنی وضع
بود در غیر محل آن خود یعنی نهادن چیزی بود و نه در جای خود پس کردن چیزی در جای ناکردن چیزی و در جای کردن وضع در غیر
محل باشد پس شیئی که ترک کند وضع شیئی در غیر محل باشد و او نیکو بودی و از آن اجتناب ناکردن همین حکم دارد
پس معنی من الظالمین این باشد که آن کسانی که حظ نفس خود از ثواب کم کرده اند ابراهیم گفت ای حنیفه آدم
و حوا چرا گفتند ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین چون تو
میگویی که ایشان ترک مندوب کردند گناه نبود حنیفه گفت ای ابراهیم اعتراف آوردن بظلم بر نفس خود و بخشش
خواستن و آمرزش طلبیدن از خدای تعالی دلیل نکند بر گناه زیرا که ظلم یعنی نقصان است و فوات منفعت که
از ایشان شد بر جهت و غفران طلب کردن عبادتیست که بدان مستحق ثواب خدای تعالی گردند و این دلیل نشود
بر آنکه گناه کردند رسول علیه السلام فرموده است که انا استغفر الله فی کل یوم سبعین مرة یعنی که من

استدلال ابراهیم با آیات قرآن بعصیان انبیا علیهم السلام

الجواب

شبهه دیگر

الجواب

هر روز بری هفتاد استغفار میکنم و رسول را هیچ گناهی نبود و دیگر طاعات انبیا و اولیا آنست که طاعت
بسیار میکنند و با الله خود دانند بجا آورند و ترک سنتی را گناه عظیم تصور کنند و جرم مرتبه میدانستند و اگر چه از ایشان هیچ
گناهی در وجود نیاید با خدا از برای تذلل و شکستن خود را مجرم و جانی دانستند پس اعتراف ایشان بظلم و
اقرار ایشان بگناه و استغفار دلیل گناه نبوده باشد ابراهیم گفت ای حنیفه چون چنین است آدم را عاصی
عاصی نشاید خواند و حق تعالی میفرماید که وَعَصیٰ آدَمُ رَبَّهُ فَغَویٰ حنیفه گفت ای ابراهیم اکثر آیات
قرآن بقول رسول خدا و اهل البیت و اصحاب کبار از ماول است و بظاهر آن حکم نتوان کردن بدانکه عصیان
مخالفت امر چنانکه در واجبات باشد در مندوبات و مباحات نیز باشد و در آداب نیز با خدا تا مخالفت مستوجب
ثواب و مستحق ملامت و عقاب نباشد و عقوبات در آیت بمعنی کراهی نباشد بمعنی جنت و بی بهره باشد یعنی
مخالفت آن کرد که ما و را بترک آن فرموده بودیم بی بهره ماند و آنرا ضایع کرد و غوایت در اشعار عرب بسیار آمده
ابراهیم گفت ای حنیفه چون آدم و حوا معصیت نکردند چرا ایشانرا برهنه کرده از بهشت بیرون کردند و
بزمین فرستادند حنیفه گفت ای ابراهیم آدم را از برای خلافت زمین آفریده بود چنانکه میفرماید اِنّی جاعلٌ
فِی الْاَرْضِ خَلِیفَةً و اگر آدم از ان درخت تناول نکردی و برا از بهشت بیرون کردندی و بزمین نفرستادندی
از برای خلافت پس بیرون کردن از بهشت و برهنه کردن عقوبت و گناه نباشد بلکه عقاب رنجی باشد که بغیر سبب
بی سبب استحقاق داده شد و بیرون کردن آدم علیه السلام بنا بر مصلحتی بود چنانچه در وی بی ریخته بی سبب مصلحت
نه بسبب عذاب ابراهیم گفت ای حنیفه چگوئی در باب نوح علیه السلام که او دعا کرد تا خدای تعالی قوم ویرا هلاک کرد
و غرق و طوفان و نوح بعد از ان پشیمان شد از ان دعا کردن و پانصد سال میگریست و بعد از گریه کردن بسیار
نام ویرا نوح کردند و پیشتر نام وی عبد الاعلی بود چون حنیفه این حکایت شنید بخندید و گفت ای ابراهیم
بدانکه این حکایت تو بخلاف قرآنست که میفرماید که یا نُوحُ قَدْ جَادَلْتَنَا فَاَکْثَرْتَ جِدَالَنَا

در باب نوح علیه السلام

شبهه دیگر

جواب

وقوم

و قوم بعد از چند سال دیگر غرق شدند و نام وی نوح بود کذب اول ثابت شد اما آنکه گفتی که نوح پشیمان شد
از دعا کردن از دو حال بیرون نیست قوم نوح مسلمان بودند نوح دعا کرد تا ایشان غرق شدند این کفر عظیم است
که سیّد المرسلین دعا کند تا عالم بطوفان بگیرد چندین هزار مسلمان هلاک شوند و اگر قوم نوح کافر بودند
نشاید که نوح بر ملت خود نه بر هلاک دشمنان خدا و رسول و حال آنکه خدای تعالی میفرماید که اِنَّ اللّٰهَ اصْطَفیٰ
آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ اِبْرٰهِیمَ حنیفه گفت ای ابراهیم حقیقت مذهب بنو عمیر معرفت ثابت شد بنو دین ایشان همه
کتب انبیا رشید را متغیر بدانکه بحمایت و اتباع ایشان بلکه آنها یی که مقتدا دین ساختند امر خلافت و امامت
بودند بظلم و تعدی با آنکه هیچ مرتبه ایشان را استحقاق نبود و اکثر اوقات از ایشان ظاهر ساختند آمده
از مسایل دینیه جاهل و باحکام فرقانی عاجز بودند و بعضی اوقات جنب امامت خلایق میکردند و باز قطع
نمازها جنابت میکردند و بعضی اوقات حالت مدهوشی شده نماز صبح را چهار رکعت میگذاردند و مثل این افعال
که اکثر جمیع قبایح ایشانرا تقلید و تمام موجب کمالات و ملالت خلیفه زمان کرده و بعضی از اهل بیت یا بعضی از صحابه کبار
که بصفت ایمان موصوف بودند ایشانرا مذمت و ملامت میکردند و اکثر خلایق ایشانرا سر زنش میشنودند
ایشان و ملامت از خود و اتباع خود این همه کمتر و زندقه را بخدای تعالی و رسول او نسبت کردند جمیع انبیا را
که معصوم و مطهر اند هر یکی را بعصیتی و زلتی و خطا متهم کردند و بظاهر قرآن عمل کرده بر صحت تاویل فاسد
حدیث وضع کردند و عزل ابیرازان قصا فرمودند و جمعی مردم مهارت در فنون تجمیه نداشتند و طلب علم نمیکردند و تقلید
باینها آن قناعت میکردند و قوت تمیز نداشتند میان طبع و هوا و میان عقل و رضای خدای تعالی و بعضی بجاه
بی مدار و حکومت بی اعتبار پنج روزه ثواب ابدی و عقاب سرمدی را منظور نداشتند و بعد از رسول صاحب الکتاب
سال مذاهب وضع کردند و مقلدان بنای دین و ملت را در قیاس و زین نهادند و بر طبق انصاف و تتبع و طلب حق سعی
نمودند و بدین قدر قناعت کرده که اِنَّا وَجَدْنَا آبَاءَنَا عَلیٰ اُمَّةٍ وَاِنَّا عَلیٰ آثَارِهِمْ مُقْتَدُونَ

تا حق تعالی در جواب ایشان و شما نیز گفت که أَنْتُمْ وَآبَاؤُكُمْ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ و بعضی به تعلیم معلم قناعت
کرده‌اند و از سر انصاف تفحص حق نکرده‌اند که مذهب معلم دیگر چیست و چه میگوید تا موازنه کنند میان اقوال
و منظور ایشان به عقل شافی کافی طریق حق اختیار کنند و هم هذا هر یک دعوی انا مع الحق میکنند قوله تعالی
كُلُّ حِزْبٍ بِمَا لَدَيْهِمْ فَرِحُونَ بدان ای ابراهیم که حق تعالی جز یکی نیست و این مذاهب جز یکی بحق نیست
که وَأَنَّ هَٰذَا صِرَاطِي مُسْتَقِيمًا فَاتَّبِعُوهُ و دلیل بر این کلام ایشان نیستند صاحب شریعت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله
که سَتَفْتَرِقُ أُمَّتِي عَلَىٰ ثَلَاثٍ وَسَبْعِينَ فِرْقَةً وَاحِدَةٌ مِنْهَا نَاجِيَةٌ وَالْبَاقِي فِي النَّارِ یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله
فرموده که زود باشد که امتان من متفرق شوند هفتاد و سه فرقه یکی از ان فرقه ناجی باشند و دیگر در آتش
جمعی از اصحاب گفتند یا رسول الله آن فرقه ناجیه کدام فرقه خواهند بود فرمود که فرقه باشند که متابعت من کنند
و اهل بیت من بعد از من نمایند فرموده که مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ مَنْ رَكِبَ فِيهَا نَجَا وَمَنْ تَخَلَّفَ
عَنْهَا غَرِقَ بدان ای ابراهیم که جمیع امت بر صحت این دو حدیث متفق‌اند و جمیع اهل البیت اصحاب رسول الله
نه معتزلی بوده‌اند و نه حنفی و نه شافعی و نه مالکی و نه حنبلی بلا شائبه فرقه واحده آن طایفه که پیروی اهل بیت رسول
بدان ای ابراهیم که مرا از انتقاد و قمع ایشان و شما باکی نیست و خائف نیستم و بجلوه یغ روزه و قیدی ندارم و جزیه
طلب شهادت از خدای تعالی میکنم که بر خلیفه زمان ظاهر کرده و گمان نبرد که شما میگویید و دیگر از شما میگفتند
که جمله شقاوت اشقیا و کفر و فسق و خیر و شر به تقدیر و اراده الله تعالی است و بنده را اختیاری نیست
میخواهید که لصلاح قبایح اصحاب ضلالت کنید که بحکم ظلم بر اهل البیت رسول الله کردند چون غصب امامت
و خلافت و غصب فدک و ایذا و آزار حضرت سیدة النسا و ایذای صحابه کبار و زهر دادن حاکم ... رسول خدا
و امام حسن و قتل سید شباب اهل الجنة حسین ابن علی علیه السلام و اولاد و اصحاب آنحضرت و بانکو ... حتی
ان اولاد رسول حلال و اخراج ابی ذر غفاری و ایذای عبدالله مسعود و سوختن مصحف وی و قتل عمار یاسر

بعضی از

بعضی از اصحابه کبار و سنجنیق بر خانه کعبه انداختن و کعبه خراب کردن و چنین هزار
بواسطه محبت اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله در اطراف و اکناف بقتل رسانیدند و چندین
فساد و ظلم و بدعت که از ایشان به وقوع آمده که زبان بیان از تعداد و احصای آن قاصر است از جهت اعیان
اصحاب کبار و محبان و شیعیان اهل بیت رسول الله و محبان و مخلصان و تابعان رسول که موصوف
موصوف بوده‌اند و ایشان را ملامت میکردند و علی ابن حنفی و حلبی بر این افعال و اصحاب ایشان
و سرزنش‌ها کرده از خدا و رسول و عذاب و نکال آخرت میترسیدند و ایشان برای دفع ملامت اصحاب
تنزیه افعال کرده از آن که صحت اصحاب ضلالت و باقی خلفای بنی امیه و بنی عباس و تشنیع اهل عالم بر افعال
ذمیمه و کفر و بدع ایشان این مقدمات در میان وضع نمودند و گفتند که فاعل افعال خود نیست بلکه فعل
الله است و خدای تعالی چنین خواسته و چنین تقدیر کرده و دراز این مذهب ساختند و بعضیها بر انبیا
علیهم السلام کردند و معصومان از بعضی آیات که بر نسق و غیر آن ... ساختند و شما نیز ...
و بیشما به آن کرده‌اند و اگر کسی گوید که عصمت در نبوت و امامت شرط است به دلیل عقلی و بمقتضای آیت
وَإِذِ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ قَالَ إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا قَالَ وَمِنْ ذُرِّيَّتِي
قَالَ لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی خدای تعالی ابراهیم را گفت که من ترا امام مردمان میکنم ابراهیم
ابراهیم دعا کرد و گفت از ذریت من هر که لایق امامت بوده باشد امام کردن و خدای تعالی فرمود که
لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ یعنی عهد من که امامت است بظالمان نمیرسد پس الله تعالی از امام نفی ظلم نمود
و ظالم بر دو قسم است ظالم بنفس خود و ظالم غیر و هر که این دو ظلم از وی منتفی باشد معصوم بوده پس عصمت امام
شرط بوده و بمقتضای آیه شریفه که إِنَّ الشِّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ مشرک ظالم بوده باشد و شرک نورزیده‌اند لایق منصب
ولایت و امامت نباشد و اگر کسی بر این اعتقاد بوده و او را رافضی خوانند و قتل او واجب باشند و شما نیز واجب

و پیروی سینما نید سنت معاویه را بخود و ما به پیروی سنت کردن با سم سنتی ایمه ما داده اید جمیع انبیا
و در مقام ثنای تعبیر می آید و اگر کسی حیا این اعتقاد ننمود بکفر و بی دینی یا چون حنیفه در سخن بر سند
فصاحت و بلاغت مستمد بود و لا ینقطع در مذهب مخالفان و قدح و طعن ایشان و در عصمت و طهارت
اهل البیت امامت علیا به بنمود هارون و اتباع او را لوازم مر امام و لعضا انتادر از نتایج اعمال خود رسیده
بود ما و عملی مسرها در پیش افکنده متحیر ماند و علما و اقوت مطلع و یارای دادن جواب صواب نبود ابراهیم
گفت ای حنیفه عنان اختیار از دست داده بمرکب تشنیع و تعریض در میدان وقاحت و قباحت فضیحت
میرانی و صحابه و تابعین را طعن و قدح و تکفیر میکنی اگر چه محبت و مودت اهل البیت رسول بر همه کس لازم
و متحتم است و در این باب کسی را با تو نزاع نیست فاما محبت و مودت بر اصحاب کبار و خلفای ابطال
هر که جانشینی سید مختار بوده اند بر همه کس واجب است و در خلافت ایشان اجماع امت است خصوصا ابو بکر
که حضرت باری تعالی در آیت غار او را صاحب رسول خوانده و او را در آن یک آیت فضایل حاصل است
حنیفه گفت ای ابراهیم خدای که او را از آیت هیچ فضیلتی و منزلتی حاصل نشده بلکه آن آیت موجب کفر
و فضیحت حاصل است ابراهیم گفت خدای تعالی میفرماید که الا تنصروه فقد نصره الله اذ
اخرجه الذین کفروا ثانی اثنین اذ هما فی الغار اذ یقول لصاحبه لا تحزن ان الله معنا
فانزل الله سکینته علیه و ایده بجنود لم تروها فضیلت اول آنکه او را با رسول که اگر کسی با پیغمبر
دوست و انیس است انیس مجلس وی بود دوم آنکه خدای تعالی او را حیات رسول خوانده فضیلت سیم آنکه
خدا و رسول او را محزون نخواستند و بدان برای دفع حزن وی گفت لا تحزن یعنی غمگین مباش فضیلت
چهارم آنکه ان الله معنا بلفظ جمع گفت که خدا با ما است یعنی مع نبی این بود که خدا با رسول و ابو بکر
او حنیفه این کلام فضایل است که از برکت آیت ابو بکر را حاصل است حکمی در بین فضایل حرف تخیل

وگفت

وگفت ای ابراهیم جواب بشنو بدانکه فضایل است که بدیها حقیر عوام را می پوشید آنهایی که این آیت را دلیل فضیلت
بود و عقل کامل بدین فضایل اندراه نبرده اند و بدین مناقب کسی را افضل است نگویند و بر بعضی از مخالفان
مقام نداند بدانکه فضلیات را که بیان کردی که رسول ابو بکر را برای آن با خود که نعم کس پیشتر دوست
میداشت والله که غلط گفتی و غلط کرده ای ابراهیم بدانکه جبرئیل علیه السلام آمد و رسول را گفت که کفار در شب
قصد قتال تو خواهند نمود باید که امر کنی که امشب هیچکس از اصحاب تو از خانه بیرون نیاید و امر آلهی چنین است که
علی ابن ابیطالب که برادر با جان برابر تست بر جای خود بخوابان که کسی که جان خود را از برای تو بدل کند او است
و خود متوجه شو بفلان غار باش و ایها چند که سوید است چون نزدیک شد رسول اصحاب را طلبیده امر کرده
که امشب هیچ یک از اصحاب و احباب من با ما بیاید که از خانه بیرون نیاید که خدا مارا بدین مصلحتی نیست
حمله متوجه خانها شدند با حضرت رسول عیادان براد و وقتی خود را طلب کرد و گفت یا علی امر آلهی شرف
نفاذ یافت که تو بجای من بخسبی تا منافقان که قصد کشتن من کرده اند از شهر مکه فرار نمایم و بفلان غار روم پس علی
امتثال حضرت امیر المومنین کرد از غایت محبت و اخلاص گفت هزار جان من فدای امر آلهی و نفس حضرت
رسالت پناهی و با وجود صغر سن خایف و ترسان نشد رسول خدا او را قبول کرد و روی بسوی
بیا نکرد و گفت ای علی تو را بخدا سپردم و در جای خود بخوابانید و برفت و چون پاره راه برفت دید که
شخصی از برای آنحضرت مرآید حضرت توقف نمود چون نزدیک رسید دید که ابو بکر است گفت ای ابو بکر من حکم
خدای بجا رسانیدم و گفتم که امشب تمام خلفای خود بیرون نیاید چرا مخالفت حکم آلهی کردی گفت یا رسول الله
دلم از برای تو ترسان و هراسان بود نتوانستم که در خانه قرار گیرم پیغمبر خاموش ماند و ملاحظه کرد که حکم آلهی بود که
با خود ببرد در ساعت جبرئیل در رسید و گفت یا رسول الله خدای که او را بگو در کفار او را گرفته و عقب تو
بیاید و ترا بقتل رساند پیغمبر صلی الله علیه و آله بالضرورة با خود ببرد و چرا ای ابراهیم ابو بکر مخالفت حکم خدا و رسول

و از خانه بیرون آمد این نوع که من بیان نمودم اجماع امت است که پیغمبر با ابو بکر از قرینه او را با خود برد که مبادا
که نبوت که قاید بر هشیاری و به بلدی ابی بکر گفته شود و دیگر بیان ای ابراهیم که حضرت پیغمبر را کار از نفاق ابی بکر
و یاران او با رسول خدا از معجزه او معلوم بود و از آنکه بعد از رسول ایشان واقع خواست شدن نسبت با اهل البیت علیهم السلام
و چون پیغمبر از وی ایمن نبود و مصلحت در آن دید با خود برد که یَقُولُونَ بِأَفْوَاهِهِمْ و چند این آیات دیگر که در باب
نفاق ایشان نازل شد ای ابراهیم رسول صلی الله علیه و آله مشفق بود از جلیس و انیس و مونس او حضرت پیغمبر که ابو
بود جبرئیل علیه السلام انیس و جلیس وی بود وَحَیْثُ مَا کُنتُمْ شاهد این حالت ای ابراهیم آنکه گفتی که او را
صاحب رسول خوانده بدانکه بمجرد صحبت اولا شرفی و فضیلتی نمیشود و در آن صحبت هیچ وقع ضرر از رسول نکرده
و با اعدای دین مخالفت ننمود از هیچ رهگذر اعانت رسول نکرد و اگر چنانچه بودی چنانکه از دیگران و وصف
توابع مذکور است از وی نیز بودی و دیگر در قرآن بصریح واقع است که کافر را با مؤمن صحبت می باشد که آن کافر
صاحب مؤمن خوانده شد چنانکه میفرماید قَالَ لَهُ صَاحِبُهُ وَهُوَ يُحَاوِرُهُ أَكَفَرْتَ بِالَّذِي خَلَقَكَ مِن
تُرَابٍ ثُمَّ مِن نُّطْفَةٍ ثُمَّ سَوَّاكَ رَجُلًا و دیگر آنکه زن نوح کافر بود و صاحب او نوح بود و همچنین زن لوط
کافر بود و او را با لوط علیه السلام صحبت بوده هر دو را پیغمبر صاحب خوانده اند و این در میان عرب مثل شده که
بئس الصاحب الحمار یعنی بد مصاحب خر و سگ مصاحب کهنه اصحاب ایشان بوده و مراد پس ابو بکر را
ازین چه حاصل شد و کجا که باطل بر نفاق رسول و آل رسول او تکلفا و اجبارا چرا خود کرد و اینها باید
ای ابراهیم مضطرب شد لا تحزن را شمردی یعنی پیغمبر صلی الله علیه و آله از غایت شفقت و مهربانی گفت که غمگین مباش ای ابراهیم
چون ابو بکر در آن حال که با رسول بود از غایت خوف و بد دلی معصیت بود یا طاعت ای ابراهیم از ترس جواب
نگفت حسنه گفت ای ابراهیم اگر حزن و خوف ابی بکر طاعت بود پس حضرت رسالت پناه او را از طاعت منع
کند و اگر حزن او معصیت بود و خوف این سستی اعتقاد و عدم ایمان او بخدا و رسول بود پس اعدا این معصیت

حاصل بوده

حاصل بوده باشد و مضمون لا تحزن او را چه نتیجه و فائده بود بآنکه پیغمبر طالب طاعت نه معصیت او را نهی نمود
معصیت است نه طاعت ای ابراهیم حزن ابی بکر دال است بر قلت صبر و عدم رضای او بقضا و قدر خدای تعالی
و عدم رضای صحبت رسول و ثابت است که او را اعتماد بر قول رسول صلی الله علیه و آله نبوده باشد چرا که در محل رفتن
بجانب غار البته رسول او را اعلام کرده بوده که من بحکم آلهی متوجه این غار شده ام تا محفوظ خواهیم شد از
اعادی و از کفار الی آخرها محفوظ رسید و دیگر بقول شما که میگوئید که ابی بکر انیس و جلیس پیغمبر بوده و پیغمبر او را
از غایت محبت با خود برده پس چون ابی بکر شنیده است که بواسطه استخلاص بحکم آلهی متوجه غار شد بآنکه او خوشحال می
و سستی اعتقاد و قوت تزلزل او بوده که ما بین پای او نزد و چون ابو بکر دید که خدای تعالی آنکه اشتی که در آن حال ما را
و اگر نه خدای تعالی آنکه ... در بیضه ... که خدای تعالی چنانچه پیغمبر خود را نگاه میداشت ابو بکر را
بایست که او را نیز از زحمات محفوظ دارد و بعضی ابی بکر جزع نمودن و نجز یاد کردن آن بوده که رسول آل رسول که
آنکه خدای تعالی ... حافظ و ناصر رسول بود با آنکه جمع کثیری از کفار آمده و گرد بر گرد غار گردیدند
و علامات پای آنحضرت تا بدر غار رسانیدند چون عنکبوت بر در غار تنیده بود و کبوتر تخم نهاده بود
و برگشتند ای ابراهیم و صفات دیگر که گفتی که رسول با ابی بکر گفت که إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا یعنی خدا با ماست یعنی خدای تعالی
حافظ و ناصر است و چون بلفظ جمع واقع شد مدعای تو آنست که خدای تعالی با ابی بکر است جواب آنکه
بلفظ جمع شده جهت تعظیم رسول است و خطاب رسول الله است بی ابی بکر ... و بر تقدیری که
شامل حال ابی بکر نیز بوده باشد اما چه فضیلت حاصل است چرا که در قرآن بصریح فرموده که مَا يَكُونُ مِن
نَّجْوَىٰ ثَلَاثَةٍ إِلَّا هُوَ رَابِعُهُمْ وَلَا خَمْسَةٍ إِلَّا هُوَ سَادِسُهُمْ وَلَا أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا
أَكْثَرَ أَدْنَىٰ مِن ذَٰلِكَ وَلَا أَكْثَرَ إِلَّا هُوَ مَعَهُمْ بدان ای ابراهیم که خدای تعالی میفرماید که با شند
الفاظ گویند ... که خدای تعالی با همه ایشان است و ... که هیچ کس را که خدای تعالی ...

ونه کمتر ازین ونه بیشتر ازین الا که خدای تعالی با ایشانست واین آیت شامل حال جمیع کفار و ترسا و مومن
و منافق و غیر هم است پس ابی بکر را ازین چه حاصل است و محبان و موالی ابراهیم مثلا تخصیص حیوانی
مثل اسب و شتر و حماری باشد از خوف دزدان بپناه بخانه یا بوادی برد و گوید که خدای تعالی با ماست و با ما
نگاه میدارد و درین منزل یا درین نا و یعنی مراد حیوان که با من است آیا آن حیوان را چه حاصل است حیوان
حسنیه سخن بدینجا رسانید هارون بسیار غضبناک شد با آنکه او در تعصب بسیار بود با اهل البیت و در مقام
عداوت بود و خدای تعالی او را چنان بر حسنیه مهربان کرده بود که مکر و طعن مرهم بنوی با سنخ خلافت و
سلطنت به تخیر مانع بنوی بخواستی و کرو حسنیه گرویدی و دست حسنیه بوسیدی و بکو مرتبه حسنیه
گفت ای ابراهیم متوجه باش که حسون مطاعن ابو بکر در آیت غار بیچمال است و از جهه رسواتر و بدتر
از ایمان ابی بکر باین ثابت است که فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَتَهُ عَلَیْهِ این ضمیر راجع است بحضرت رسالت پناه
صلی الله علیه و آله زیرا که ضمیر واحد مذکر مفرد است و این دالست بر آنکه انزال سکینه برابی بکر نشده
و ازین بی نصیب است که اگر انزال سکینه شامل او نیز بودی فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَتَهُ عَلَیْهِمَا بایستی
بجای ضمیر واحد مذکر ضمیر تثنیه مجرور متصل بایستی والله که این دالست بر کفر و عدم ایمان ابی بکر
حتی آنکه الله تعالی در دو موضع اظهار فرموده و در قرآن که بحضرت رسالت پناه انزال سکینه اول در آیت
که گذشت در غار و دیگر در غزای حنین چون لشکر اسلام شکسته شدند و ابی بکر و عثمان و بسیاری از صحابه
گریختند و رسول را در میانه کفار گذاشتند الا حضرت امیر المومنین و عباس و نه کس دیگر از اخیار بنی هاشم
که صحابه فرار نمودند ایشان در ملازمت امیر المومنین علیه السلام بودند و در قتال ثبات ورزیدند و در
جدال علم کردند و از رجال کذب غزوات تقدیم رسانیدند و حضرت الله تعالی در حق ایشان فرموده که
وَلَقَدْ نَصَرَکُمُ اللّٰهُ فِیْ مَوَاطِنَ کَثِیْرَةٍ وَیَوْمَ حُنَیْنٍ اِذْ اَعْجَبَتْکُمْ کَثْرَتُکُمْ فَلَمْ تُغْنِ عَنْکُمْ شَیْئًا

وَضَاقَتْ عَلَیْکُمُ الْاَرْضُ بِمَا رَحُبَتْ ثُمَّ وَلَّیْتُمْ مُدْبِرِیْنَ ثُمَّ اَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَتَهُ عَلٰی رَسُوْلِهِ
وَعَلَی الْمُؤْمِنِیْنَ ای ابراهیم چون در روز حنین با حضرت رسول مومنان همراه بودند انزال سکینه بر رسول
و بر مومنان شد و در غار غیر ابی بکر دیگری همراه نبود و از مومنان فرمود که فَاَنْزَلَ اللّٰهُ سَکِیْنَتَهُ عَلَیْهِ
و ابو بکر را ذکر نکرد مطلقا و ابو بکر را اگر فی الحقیقه ایمان بودی عند الله و رسول بایستی که بجای ضمیر مفرد تثنیه
بودی و علیهما گفتی ای ابراهیم چون حزن کسی و تزلزل وی در غار خطا و معصیت بوده باشد و عدم سکینه او تقوی ان
پس او را آن آیت غار هیچ نصیبی نباشد بلکه عدم ایمان ثابت شد ای ابراهیم این نوع فضیلتی و منقبتی که گفتند کفر
ثابت میشود و دیگر فضایل که نقل میکنید همه مثل اینست این مزخرفات او در نمیشه گفته اند و در لباس فضایل نظر
اهل عالم جلوه میدهند و احادیث موضوعه در باب او در دیار نقل کرده اند و افضلیت چه ثابت میکنند بلکه
اهل کفار را بر معصومان خاندان ثابت میکنند و علی بن ابیطالب که جان فدای رسول کرد بجای آنحضرت خوابید
تا کفار او را بجای رسول بقتل رسانند و حضرت پیغمبر کار رسانیها کرد با آنکه جمیع ملائکه آسمان و زمین که ای
من هر دو برادر شما را برادری آفریدیم و هیچ کس هست که جان خود را فدای برادر کند گویند هیچ یک از ملائکه خواست
نداد و عالم آگاه شد که بروید و ببینید علی بن ابیطالب که جان فدای حبیب من کرده ملائکه گروه گروه از عرش
فرود آمدند و زیارت علی بن ابیطالب میکردند و صلوات بروی میفرستادند و بروی دعا میکردند و علم آن شب
که جبرئیل و میکائیل یکی بر بالا سر وی و دیگری بر پایین پای آنحضرت ساکن بودند و او را حفظ مینمایند از شر کفار
قصد اعادی و این آیت در آن شب در حق علی نازل شد که وَمِنَ النَّاسِ مَنْ یَشْرِیْ نَفْسَهُ ابْتِغَاءَ مَرْضَاتِ اللّٰهِ
در جمیع کتب معتبر مسطور است و در تفاسیر تمام مذکور و مکتوب چرا علما این نمیگویند و این فضایل را آسان بیان
نمیاورید و چون در شب غار امیر المومنین علی بجای پیغمبر بود و جان فدای رسول کرد و بجان خود حمایت وی کرده
و در فراش وی خوابیده و قایم مقام بود پس اهل قبال رسول نیز او بود جمیع کثیر از اهل حرم و اشیاء ادنی که خدا

تمنا انکه بمدینه رسانید و گروه بقصد قتل و غارت بر سر راه ایشان می آمدند و هیچ کسی یارای آن نبود که
ایشان را بهجرت و سلامت بمدینه رسول رسانید اگر کسی را مهاجر گوید بدین حضا بل فضا
تواند گفت پس چون علی علیه السلام در فراش رسول قایم مقام وی بود و بر اهل و عیال وی رسانیدن ایشان را
از مکه بمدینه قایم مقام بود و چون رسانیدن سوره براءة را بکفار مکه بحکم خدای تعالی و رسول قایم مقام رسول
بود پس چرا بعد از رسول خلیفه و قایم مقام نباشد ای ابراهیم بدانکه ابوبکر یار رسول الله بود و بار رفاقت با رسول
تحمل نمود و صحیح نیست که گویند او مهاجر است چنانکه الله تعالی فرمود که وَمَن يَخْرُجْ مِن بَيْتِهِ مُهَاجِرًا
إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكْهُ الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ بدانکه هجرت رسول بحضرت الله بود
و هجرت مومنان بحضرت رسول و هر که هجرت کند به رسول باید که هجرت او بعد از رسول بود و چون ابوبکر یار رسول الله
از مکه بیرون رفت جایز نیست که شریک رسول تواند بود در هجرت بالله تعالی برای آنکه ابوبکر تو را لازم بود
به رسول حال او در رسول الله بالله تعالی بی واسطه و چون ابوبکر مقصد به رسول پس جایز نیست که شریک رسول
بوده باشد در هجرت و هجرت با رسول الله متحقق نشود الا بعد از هجرت و اگر کسی قبل از هجرت نبوده باشد
با وصادق نیست که گویند که او مهاجر است چون حنیفه سخن بدینجا رسانید هارون در زیر خود یحیی را
طلبید و گفت ای یحیی حنیفه هیچ تقصیری نکرد و دلیل گفتن بر امامت ابن عم ای یحیی اگر حنیفه بطریق ابوی هر آینه
بنکاح خود در آوردی یحیی گفت یا امیر و بهر طریق که باشد انعام و اکرام او از جمله فرایض است بعد از آن هارون
با نائب ابراهیم بن نظام نمود که ای ابراهیم حقیقت مسئله قضا و قدر بر من ظاهر شد چگونه در باب کلام الله
بحدوث و قدیم آن میخواهم که حقیقت آن مسئله بر ما ظاهر کردد ابراهیم از ترس هیچ یارای حرف زدن نداشت
یحیی گفت ای ابراهیم چرا نگویی که کلام الله تعالی قدیم است یا حادث ابراهیم نظام گفت اعتقاد ما چنین است
که کلام الله تعالی قدیم است چرا که کلام غیر حروف و اصوات است و کلام صفت خداست و قایم است بذات او

بحث کلام الله تعالی که قدیم است یا حادث

وذات خدای تعالی قدیم است و این حروف مکتوب که در مصاحف است و القرب بکلام و اعتقاد ما چنان است
که خدای تعالی قبل از مخلوقات آمر بود و ناهی چون ابراهیم سخن بدینجا رسانید هارون روی از وی بگردانید
و هارون و ابراهیم بر خویش نیامد گفت ای حنیفه چگونه در این باب حنیفه گفت که کلام خدای تعالی
قدیم باشد چرا که کلام خدای تعالی نزد اهل البیت و جمیع عقلا این حروف منظوم است که مکتوب است در
مصاحف و اعتقاد ما چنان است که خدای تعالی قادر است که ایجاد حروف و اصوات منظوم کند و جمیع انجام
و ذات خدای تعالی را بنا بر اعتبار متکلم گویند و کلام چون مرکب از حروف بود هر آینه بعضی مقدم و بعضی مؤخر
و هر چه در تقدیم و تاخیر باشد هر آینه حادث باشد و دیگر امر و نهی و اخبار حادث است زیرا که محال است
معدوم را بچیزی امر کردن و از چیزی نهی کردن و دیگر آنکه قرآن معجزه محمد است صلی الله علیه و آله و معجزه حادث است چگونه
تواند بود که معجزه وی قدیم باشد و اگر گویند که قدیم ما بین الدفتین است این هم غلط است زیرا که ما بین الدفتین
کتابت و مداد بدیهی است که کتابت حادث است اگر گویند که حروف و صوت قدیم است آن هم محال است که حرف و صوت قدیم
باشد زیرا که بعضی بر بعضی مقدم و بعضی مؤخر است و بعضی سابق و بعضی لاحق و هر یکی بزبان متناهی و محصور و هر چه
چنین باشد چون قدیم باشد اگر گویند قدیم آن معانی است که از مکتوب به حروف و اصوات مستفاد می شود آن معانی
لازم است یا نفی یا نقض و اخبار یا وعده یا وعید یا ناسخ یا منسوخ چنانکه گفتیم معدوم را بچیزی امر کردن و وعده کردن و نهی نمودن
از چیزی نفی کردن محال است و نیز الله تعالی میفرماید که فَلْيَأْتُوا بِحَدِيثٍ مِثْلِهِ و مراد از حدیث قرآن است حدیث
و متعاقب قدیم نیست پس هر چه حدیث باشد قدیم نتواند بود و همچنین خدای تعالی میفرماید که ما یاتیهم من ذکر من ربهم
محدث و مراد از حدیث قرآن است بدلیل إِنَّا نَحْنُ نَزَّلْنَا الذِّكْرَ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ و معلوم شد که خدای تعالی
قدیم است و اگر قرآن قدیم باشد انبیا و اولیا و علما و فقها و کفار و جمیع کفار که ذکر ایشان در قرآن است همه جمله
قدیم باشند حنیفه اقامت دلیل نمود و ابراهیم منتظر و متحیر افکنده بود حنیفه گفت ای ابراهیم آنکه گفتی که خدای تعالی

اثبات کردن حنیفه که کلام الله تعالی حادث است و قدیم نیست

قبل از خلق مخلوقات عالم بود و ناهی میگفت یا ایها الذین آمنوا لا تدخلوا بیوت النبی الا ان یوذن
گفت ای ابراهیم اگر کسی در خانهٔ شما بنشیند و گوید ای سالم بیا و ای غانم برو و ای جاهل برخیز و ای مقبول بنشین شما تحقیق دانید
پرسید که کرا میخواهی و با که سخن میگوید گوید که من در خاطر دارم که سی سال یک غلام چند خریدم و ایشان را سالم
و غانم و جاهل و مقبول نام کردم و ایشان را میطلبیدم و با ایشان سخن میگویم هر کس که عاقل باشد چون کسی را
که با معدوم خطاب کند و تکلم نماید سفاهت منسوب خواهد کرد و مجنون خواهد گفت ای ابراهیم چیزی که
افعال سفها و مجانین را بخدای تعالی نسبت کنند بواسطه ما جاء چنانکه شما را باشد چون حنیفه سخن بدینجا
رسانید هارون بغرور ناطوق نه پایان رسید و حنیفه افکار کردند جمیع ارکان دولت و اعیان حضرت که در آن
لحظه حاضر بودند همه بر حنیفه تحسین نمودند و اکثر از سلاطین زمان که اطراف و اکناف عالم در دار الخلافه حاضر
بودند متوجه مناظرهٔ حنیفه و ابراهیم بن نظام بودند اکثر را داغ محبت اهل البیت بر جبین بود و حقیقت مذهب
اهل البیت بر ایشان ثابت شد الا آنکه از خوف بنی عباس اظهار اعتقاد و طریق خود نمیتوانستند کرد و جماعتی حنیفه
میکردند و جمیع خلایق از فصاحت و بلاغت تقریر پاکیزهٔ او حیران و متحیر مانده بودند و اکثر علماء اشاعره از
شرمندگی سرها در پیش افکنده بودند و ابراهیم بن نظام بر بالای کرسی زرین خجل و منفعل نشسته که حنیفه گفت
ای ابراهیم مرو تا علم و فضل این عصر و زمان و سخن گوید و کس دیگر را مثل آنکه مرا از میانه گفتار حرفی آورده اند
و این خواجه که درین مجلس شریف حاضر است مرا چند درهم ناسره خریده شجاع فرخنده آنکه اهل اسلام تلقین
و تعلیم نمود و شرط ایمان شرح شده ام و معرفت واجب الوجود حاصل کردم و دیدهٔ بصیرت را گشوده نیز خود را
و امام خود را شناختم مرا شبهه چند در خاطر است بر سبیل تحقیق و ایقان نه بر سبیل ستیزه و امتحان از تو سوال
میکنم باید که این مشکلات از نعش من زایل کنی تا واجب شود که هیچ توگویم با آنچه متقدم باشد و عالم گفت از
سوالات این مسائل و انه لیلزم این سوال و بعد الیوم در ملازمت تو عمر گذرانم بدان ای ابراهیم که غرض چون

از مادر

از مادر متولد شود نه جهود است و نه ترسا و نه مسلم است و نه مشرک و نه شیعه است و نه سنی بلکه پدر و مادر
و استادان و معلمان او را مسلمان یا کافر یا ترسا یا مومن یا منافق یا غیر اینها از مذاهب مختلفه ای ابراهیم هر که
او را اعتقاد باطل بود از دو حال بیرون نیست یکی آنکه اعتقاد خود را حق تصور کند و اراده و مجادله محکم باشد
تا در زمره ... یا آنکه داند که اعتقاد او باطل است و تلبیس کند و حق را بپوشاند و مردم را بآن فریفته کند
این هر دو صنعت در دوزخ باشند امروز آنچه از تو سوال کنم و به مداهنه نگوئی و به آنکه من به توفیق الله تعالی ترا از
خود ... و امام ... آنچنان که گفتم در صراط و حوض تحقیق و استمام و اهل بهشت و دوزخ و اهل حق
باطل را شناختم ... که ... واقع است نفس من ...
بکار ... بجای ... و ... بجای دیگر ... و تحقیق آنرا ... مسئله ... جواب گفتم ...
توقع دارم که این شبهه چند که مرا در خاطر است چنان کنی که مرا یقین حاصل کرد ای ابراهیم بدانکه بعد از معرفت
الرسول و معرفت الامام بناء مسلمان بر صوم است و صلوة و حج است و زکوة و خمس است و جهاد بدانکه مرا
صوم و صلوة حاصلست و حب اهل البیت و ... میدانم که بدولت خلیفهٔ زمان مرا
استطاعت نیز حاصل شود که خمس و زکوة مال خود را بار باب استحقاق رسانم و بعد از آن بتوفیق الله تعالی طریق کعبه
معظمه طی کرده شرایط مناسک حج و طواف بیت الله بجای آرم و جهاد که رکنی از عبادات است الحال بر من واجب
نیست که بدولت خلیفهٔ زمان کسی قصد من نمیکند با وی جهاد کنم بدانکه جهاد و حج و ... بر زنان واجب نیست
تا ما میان ... زبان ... ای ابراهیم بدانکه جمله منقبتها که متحمل شده ام مثل ... مکه معظمه بعد از
و دادن زکوة فقرا و مساکین و روزه داشتن ... و از آن منقبتها که بدن ... و غسل کردن و وضو
در سرای ... کنار ... و این همه تکلیفات بر خود واجب کرده ام ... که بر خود ... امام و حال آنکه ... باشیم
و حقیقت ایمان نشناسیم و طریق ... بنا نهیم و عالم ... که ... که میگویید و دروغ گوی ... قطع

خدا را که بحقیقت وحی و پیغمبر است نشناسیم و وحی که بر او نازل شده باشد باور نکنیم و بعصمت و طهارت
و دیانت کوی او ایمان نیاوریم پس چرا این همه زحمت و جفا کشیم و جهاد تن بدین عملها و درین شغلها
مقتول گردیم و حال آنکه آنهای که بعد از پیغمبر این همه خلافت کردند و مخالفت ورزیدند و چندین جفاها با اهل حق بخت
و بعضی سؤال نمودند و با اهل بیت پیغمبر چون آن جفاها کردند و ابلهان را باید دانست که جمیع خلایق ظاهر است
و چون مخالفت خدا و رسول نمودند کار از شرع بر خواهد جمله شماتت کنند نماز و روزه و حج جماعت بجای می آوردند
و مروج اهل اسلام میشوند و الحال ایشان را امام و خلیفه الله و خلیفه الرسول میگویند من این مخالفت
ندانم و این معتقدات که نزدیک وی و ورد دلیل کنند نشناسم بدانکه خدای تعالی اول بر دانایان کبر ده که جهل
نیاسود اید بدید و پیشوای دانی و اعلم از جمیع مردان بزعم علمای اهل سنت و جماعت با من بگوی که آنان که
از برای جاه و اعتبار دنیا از عقب عناد و بغض و عداوت طریق حق را پوشانیده اند و مخالفت خدا
و رسول خدای نموده اند در لعنت خدا باشند یا نه و لعنت کردن بر ایشان واجب خواهد بود ابراهیم سر زیر
افکند جمیع خلفان و زعاء و حاضرون می نگریستند هارون نیز سر در زیر می افکند دیگر بار حنیفه گفت ای ابراهیم
بگوی که هیچکس از اوسیان بتحقیق حدیث رسیده باشد و کردنما از اصحاب عطاء خدای تعالی باشد یا
باه کسب حاصل کردن با از هر دو جانب ابراهیم از این جواب عاجز گشت حنیفه گفت ای ابراهیم با من بگوی که کرا
منکلی باشد و درین بکجا رسم و آنکه تحقیق نمایم امروز درین مجلس هیبت آیین اکثر علماء عراق و مصر و شام و مکه
میزند حاضرند هیچکس جواب من نمی گوید که ناگاه ابو یوسف که از تلامذه ابو حنیفه بود و قریب با ابراهیم نشسته بود
و قاضی بغداد بود سر برآورده که ای حنیفه سؤال تو نه بر سبیل تحقیق بود بلکه از برای تعنت و تشنیع و تعرض است
الحمد خدا لی سؤال اکنی حنیفه گفت بدانید که بسیاری از احادیث شنیده ام و تفسیر مطالعه کرده ام که از
علی ابن ابی طالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و سلمان و ابی ذر و مقداد بود و درین ولا بعضی مردمان

علاف

بحث حنیفه با ابو یوسف

خلاف آن میگویند و شما نیز مخالفت ایشان میگوئید و آنها را باطل میدانید و هر که این عملها را بکند کفر ورزی
میکنید و اکثر نقلهای شما از معاویه و عمرو عاص و امثال الف و عایشه و مثل اینها است و بدعتی که در وقت مردمان
حق هست و باطل و راست و دروغ هست و ناسخ و منسوخ هست و خاص و عام هست و محکم و متشابه هست و حفظ و وهم
هست و هر دو و ذکر هر که مخالفت ایشان جمیع خلفا است یا تابت است با من بگوئید که اینان و ذکر و کدام بدروغ
گفته اند بر پیغمبر صلی الله علیه و آله افترا کردند و احادیث موضوعه در زبان خلایق انداخته اند و قرآن را موافق مطبوع
تاویل نموده اند و حال آنکه صاحب شریعت پیغمبر فرمود که حدیث که از من بشما برسد با کتاب خدا عرض کنید که ایشان
نیست گفتند آنها را که تو جمع کرده اند فرموده اند از جهت منافق که اظهار میکنند ایمان و درین مسلمانی بخدای غیر مسلم
باک ندارد و دروغ گفتن بر بست بخدا و رسول و اگر مسلمان بداند که او منافق است و عمداً دروغ میگوید بر پیغمبر
از وی قبول نکند و سخن او را باور ندارند و لیکن باور نمی آرند و لیکن مردمان میگویند که او در صحبت پیغمبر بوده و آنحضرت را
دیده و از آنحضرت شنیده پس از آن حدیث را از او قبول کنند و لقب تابعید و حال آنکه او را ندانند و بر نفاق و مطلع نشوند
چنانچه حضرت پیغمبر را که رحلت جلاله پیغمبر وایت عفت کنند منافقانرا وَإِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَإِنْ يَقُولُوا
تَسْمَعْ لِقَوْلِهِمْ یعنی چون ببینی ای محمد ایشان را یعنی منافقانرا خوش آید ترا اعظم جسمهای ایشان و اگر سخن گویند گوش کنی
بعضهای ایشان از شناخت و دیگران بعد از آنحضرت و تقرب کردند بحیلهای ایشان از وایشان را بر مسلمانان حاکم کردانیدند بل
بلبیت که مردمان تابع پادشاهان دنیا اند الا کسی که خدای تعالی نگاه دارد پس این قسم از آن چهار که گذشت قسم دوم
کسی که حدیث بمردم میرسانند مردی باشد که سخن از پیغمبر شنیده باشد و او یاد نگرفته منسوخ را و نشنیده باشد و حفظ ناسخ
پس اگر آن شخص بدانستی که آن حدیث منسوخ است از وی قبول نکرده ندای ابراهیم بدانکه چهارم از اقسام که حدیث رسد
میکنند مردی باشد که دروغ میگوید بر رسول خدای از ترس خدای و تعظیم رسول خدا و بهیچ سهو و غلط نکرده باشد
در آنچه شنیده همچنان باشد که خدا و رسول فرموده اند بی زیاده و نقصان روایت کند و عالم بر ناسخ و منسوخ باشد

اقسام رجال از روات احادیث

بدین معنی که قرآن ناسخ و منسوخ و خاص و عام و محکم و متشابه هست و حضرت پروردگار میفرماید که ما
آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا پس آنکس که مشتبه شد بر چیزی و ندانست
که امر خدا و رسول چیست آیا چکند پس بگو ای ابراهیم که بنابر قول کدام طایفه باید رفتار و بقول کدام باید عمل
باید کرد و آنها که خدای تعالی بر پاکی ایشان گواهی داده که إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ
وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا و با وجود طهارت و عصمت [illegible] آنها محرم و همدم رسول خدای و صاحب راز
خیر البشر بوده‌اند آیا بر روایت ایشان عمل کردن اولیست یا غیر آن ای ابراهیم بدانکه اصحاب رسول را یارای آن نبود
که از رسول سؤال کنند بتحقیق و تفتیش و تفحص و تجسس هر چیزی میخواستند نمودن از برای آنکه اکثر اصحاب را
آن بود چرا که خدای تعالی ایشان را منع کرده بود از سؤال چنانکه فرموده که يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَسْأَلُوا عَنْ
أَشْيَاءَ إِنْ تُبْدَ لَكُمْ تَسُؤْكُمْ یعنی ای کسانی که ایمان آورده‌اید سؤال مکنید چیزی که اگر ظاهر شود شما را بد باشد
چون این آیت نازل شد ترک سؤال کردند و حیرت ما اصحاب بدین آمده بود که اعرابی بیاید و سؤال کند
تا ایشان بشنوند ای ابراهیم مولای من جعفر ابن محمد علیه السلام روایت کرده که جد وی علی بن الحسین روایت میکرد از پدر
بزرگوار عالیمقدار خود ابا عبد الله الحسین علیه السلام و آن پدر بزرگوار خود روایت کرده که حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین
و سید الاوصیاء الراشدین و آباء الائمة المعصومین وصی رسول رب العالمین علی ابن ابیطالب علیه السلام فرموده سلمان فارسی
رضی الله عنه که یا سلمان من هر شب یکبار بخدمت حضرت رسول می‌آمدی و با وی راز گفتمی و هر روز با وی در خلوت
جواب گفتی مرا از هر چه پرسیدی و کشتی باوی هر جا که گشتی و همه اصحاب پیغمبر دانند که هیچکس غیر من چون تو کرمی پیغمبر غیر
محرم راز نبود و ندانستی غیر از من که در خلوت تن دوی بوده و بیشتر آن خلوت در خانه من بودی و هر گاه من نزد پیغمبر
رفتمی در بعضی از منازل وی خلوت کردی از برای من و زنان خود را غیر ایشان را بیرون فرستادی تا نماندی در خانه غیر من
و هر گاه که او از برای خلوت بخانه من آمدی فاطمه و فرزندانم را بیرون نفرستادی و چندان سؤال کردی که هیچکس طاقت

جواب او

جواب او بودی مگر آنحضرت را و بی اندر وی شفقت بودی هر آینه جواب من گفتی و جبرئیل علیه السلام در باب هر سخن
گفتی و هیچ سخنی را از من نگفت و نگفتی همه بجا داشتندی و هیچکس [illegible] سر نبودی غیر از من و هر گاه که الآن
من تمام شدی حضرت وانشد فرموده بود هیچ آیت از قرآن فرو نیامده بود که مرا معلوم نکرده باشد و حلال و حرام و [illegible]
با معنیت با آنچه بوده و خواهد بود و هیچ چیزی که مرا معلوم بود من بخط خود نوشتمی [illegible] و بیان آن خبر میکرد و ظاهر و باطن
بر من بیان میساخت و هر چه او گفت یاد گرفتم و هیچ از من فراموش نکردم و [illegible] سخن [illegible]
مجلس [illegible] کیفیت
اقوال و احوال را روایان و [illegible] حدیث و تفسیر [illegible] کدام
طایفه موافق حق است و کدام باطل بدانکه اعتقاد اهل البیت و اتباع که بطریق [illegible] آنست که خدای تعالی حکیم
و پاک منزه و صفات بد با وی نسبت نمیکنند و [illegible] و گویند که [illegible]
و حکیم [illegible] و میگویند که خدای تعالی [illegible] و [illegible] که او [illegible] غرضی
و تحقیق [illegible] و [illegible] باختیار نه باجبار و [illegible] به
[illegible] و عقاب [illegible] از آنکه امر بعدم [illegible]
جانکه [illegible] که خدای تعالی [illegible] ظلم نکند [illegible] زیاده از آن
[illegible] و گویند که خدای تعالی [illegible] و گویند که همه انبیا معصوم اند
[illegible] و گویند که خدای تعالی جمیع انبیا را [illegible] پیغمبری
[illegible] و گویند که اوصیا معصوم و [illegible]
و گویند که پیغمبر ما افضل انبیا بوده و [illegible] و آیات قرآن [illegible]
باجماع امت [illegible] و گویند که خلفا

طریق الاثنیه در اصول و فروع

رسول مقبول رسول خدا دانند و صحابه مطهر اند بحکم قرآن و صاحب معجزه و ولایت اند و صاحب علم لدنی
و عالم جمیع علوم را مخالف و موافق هیچکس انکار عصمت و طهارت و علم و سخاوت و شجاعت و زهد و عبادت
و کرامات و بزرگواری ایشان نتواند کرد و مشاهده ایشان قبله حاجات جمیع کائنات است و مطیع ایشان
بحکم خدا ناجی و رستگار و منکر و مخالف ایشان ملعون و مردود و خاسر و زیان کار است بلکه لعن و لعنت
جمیع کفار است و گویند که امام باید که معصوم و منصوص بود و اجماع نفاق را اعتبار نکنند و گویند که هر اجماع
که مخالف نص بود باطل بود پی روی طریقت رسول و اهل البیت نمایند و هر مذهب که مخالف رسول و اهل البیت
بود قبول نکنند و اقتدا به امام فاسق نکنند و هر کرا طهارت نباشد و بی نیت وضو و غسل نکنند و بجای آوردن نیت
وضو نکنند و بعد از وضو دست نشویند و گویند که پیغمبر صلی الله علیه و آله که الیمنی للوجه و الیسار للفرج
و مسح گوش و گردن نکنند و آن را بدعت دانند و بخلاف حکم الهی پای نشویند و مسح را نقض نکنند و نماز
بی نیت درست ندانند و بسم الله از فاتحه نیفکنند و بعد فاتحه در نماز تجویز نکنند و بجای سوره مدهامتان کوتاه
و سجود و رکوع و قیام و قعود بطریقی که رسول فرموده بجای آرند و بجای سلام در نماز باد برها نکنند چون حنیفه
سخن به اینجا رسانید هارون بخندید و ابو یوسف سر در زیر افکند دیگر حنیفه گفت که ایشان گوشت … حاضر
بخورند و حلال ندانند و غراب … و پوست سگ و جمیع حشرات … بروایات پاک ندانند
و شطرنج و جمیع قمار را همه حرام میدانند بحکم نص الهی و لواطه را حرام میدانند و قتل ناحق … واجب
و جمیع سازها از نی و طنبور و غیره همه را حرام میدانند و در نماز قنوت … و متعه نساء و حج تمتع را بجای آرند
فاسق و منع و معطل نکرده اند و گویند که هر زنی که چهار ساله … نماز … و نکاح … نکند
که حق … نشود و آنکسی که عقد کند با مادر خود یا خواهر خود و اگر چه دانسته باشد و نگویند که جایز بود
که ذکور را لفظ … و با مادر خود دخول کنند … کعبه … و گویند که … با لواطه کنند و بقیاس …

وگویند

و گویند که اول کسی که عمل نمود بقیاس شیطان بود که گفت انا خیر منه خلقتنی من نار و خلقته من طین
دوم کسی که عمل کرد بقیاس ابو حنیفه بود که بجای خود در … ابو یوسف … نشسته بود از نزد هارون
که با حنیفه خلوت کند حنیفه گفت دیگر متابع اهل البیت گویند که نجات و امان در … است
هر که گفتند که فرقه ناجیه ایم و یقین دانند که ائمه ایشان پاک و معصوم و مطهر اند و شیعیان اند احتیاج …
و منافقان رسول و اهل بیت را ملعون و ظالم دانند بحکم الهی و نص رسالت پناهی و غصب … نکنند
و از برای تسلی نفس خود … نکنند و مال هیچکس حلال ندانند و متابعت رسول انگشتری در دست راست
کنند و صلوات بر اهل بیت رسول فرستند و گویند که خدای تعالی فرموده که هو الذی یصلی علیکم و
ملائکته و متابعت سنت معاویه نکنند و علی ابن ابیطالب علیه السلام را باسم امیر المومنین خوانند و بحکم
خدا و رسول مخصوص او دانند و گویند که … آنحضرت هیچکس … باسم امیر المومنین خوانند …
امیر المومنین نگفتندی و گویند که بعد از نزول آیت انما ولیکم الله … زبان رسول …
خطاب کردی و گفتندی و صلوات بر رسول … فرستادی و آن که … گویند
با اجماع امت در پاکی و طهارت ائمه ایشان هیچکس … بنقض … نقل نکنند و گویند که …
سنت اهل البیت … و هر سنتی که بعد از زمان … اتباع ایشان از نبی … حادث شد بدعت و ضلال است
چون حنیفه سخن به اینجا رسانید علما انگشت بر آوردند و چون شافعی را اقبال … نمود … نجات
حنیفه … و دیگران بر قصد حنیفه کردند هارون بخندید و گفت ای شافعی … ترا
اول اوقات … چه کنند و گویا … و آن را … بعد از قرآن …
حنیفه چون از جانب هارون تقویت یافت گفت ای شافعی … که در وصف علما النبی …
منهجت … که تو چهار سال … بیرون …

چرا مخالفت اهل بیت میکنی از خانی جمیع خلایق میدانند که شیوه اقوال بطریق اهل بیت بودی و خود را یکی
از خاکیان و بندگان ایشان میدانستی و توجیه ابوحنیفه کردی بواسطه مخالفت او نسبت با اهل البیت حاصل
دور قصیده هجو لطیف و مطاعن او از اجتهاد غلط کردن و عمل نمودن بقیاس کردن و این جمیع را که حاضر بود
ثابت است و مشهور میانه تو و ابو یوسف نزاع باقیست در قبول آن بواسطه جاه و اعتبار و پنج روزه دنیا دین خود را که
فروختی و اجتهاد کردی و مخالفت اهل البیت نمودی در مسئله دنیا تا انجام آنکه در امامت و پیشوای خلق شد فی
ابوحنیفه که شیطان ما نیست و مالی شیطان بود و در طریق خذلان رفیق او شدی جواب نیز از ای شافعی دیا آنکه
نوح نبی با طول امل عمر و کثرت عبادت و دیگر اولو العزم مثل ابراهیم خلیل با منصب خلت و موسی پیغمبر با مرتبه
مکالمت و سلیمان با مرتبه نبوت و سلطنت و داود با قوت و شوکت و عیسی با مرتبه رفعت و منزلت سر بر آستان
محبت و عتبه ارادت خاتم انبیا محمد مصطفی نهاده تعالی اللهم اجعلنی من امة محمد گویند و عترت اهل البیت او
مقتدیان دین و دولت و ره نمایان راه شریعت و مفسران قرآن و علماء رحمت و معصومان انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و منصوصان یا ایها الذین آمنوا اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و صدیقان یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع
الصادقین و یعانحان و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا می باشند دو کس
و دامن اهل البیت آن صاحب دولت است که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حق او فرموده این حدیث که دار آنها
در طریقتها الله که و من اراد ان ینظر الی آدم فی علمه و الی نوح فی تقویه و الی ابراهیم فی خلته و الی
موسی فی هیبته و الی عیسی فی عبادته فلینظر الی علی ابن ابیطالب علیه السلام ای شافعی
دقتی که ما از جنین ابن عمی و برادری و وصی بوده باشد باین علو شان و کمال رفعت که او با جمیع پیغمبران
اولوالعزم برابر کرده باشد بر عصیانها که حضید [illegible] خدای تعالی و دانفس رسول خدا باشد [illegible]

کمشاه راه

کمشاه راه محبت و مودت او را گذاشته و قدم در طریقه حریق ظالمان اهل البیت و کم اهمان بو الفضول
و مخذولان تبه منقصت عاقول نهاده و دست ارادت در دامن زهر آلود بیشوایان ظالمان و [illegible]
الی النار یزد مغیرانه [illegible] و داده و گمراه از بیابان بیته شافعی را آب اندیکان روان گشته از خجالت سر در زیر
قوت جواب بنداشت و باز ای خطاب دیگر مرتبه حنیفه متوجه ابراهیم عوفی شد و گفت ای ابراهیم از توقع
که ابوبکر بناحق متصدی امر خلافت گشته و ناقابت بغیر از علی ابن ابیطالب علیه السلام اصحاب کتمان کرده که محبت
و دلیل مکرات و مرات الزام آنکه دسیر وی ایمان نموده ایشان را در میانه خلایق شهر ساختند و [illegible]
قوت نطق بشود از آن وقت تا امروز الزام اعدای دین و ظالمان [illegible] انتقام خاندان [illegible]
زده و بیانهای آن نبود که اظهار مذهب حق و طریق مستقیم اهل البیت نماید و الزام اعدای آل محمد کنند
که مملکت خلیفه زمان و ابن عم امیر مومنان را اسیر شده هارون و روی سنگ بیت [illegible]
او را باب حسنیه چنان مهربان کرده بود که ارکان دولت او دین باب متحیر بماندند دیگر مرتبه حنیفه گفت ای
علمای زمان و ای فقهای دوران چه سرها در زیر افکنده اید ما تذکر افعال و کردار خود شرمنده اید ای اهل
بگوی که پیغمبر صورتست که او الحجتم بتوان دید یا آنکه معنا است در صورت انسانی که اهل کشف و یقین
شاه ماه نتوان دید کرد بگوی چرا پیغمبر فرستادن بر خدای تعالی واجبست و هرگاه آن پیغمبر از دنیا رحلت نماید
بشود که پیغمبری باشد محجوب از وجود و بر وید و غایب شود تا آنکه هیچ غایب بر هیچ پیغمبر بایدکه آن پیغمبر را
نگاه دارد تا پیغمبر دیگر پیدا نشود و تا پیغمبر دیگر پیدا شود بار دیگر میانه هیچ امام حاجت هست که احیای دین پیغمبر
باشد ای ابراهیم حق خدای که بگوی که هیچ شنیده اید که ما بین صد و بیست و چهار هزار نبی از انبیا و رسل
و اولوالعزم با آنکه وصی تعیین کرده باشند متوجه عالم بقا شده باشند ابراهیم گفت نه حنیفه گفت ای ابراهیم
تعیین وصی حکم الهی بود یا ارادت خود وصی و خلیفه تعیین میشود ابراهیم گفت تعیین وصی حکم الهی بود حنیفه گفت

ای ابراهیم بحق محمد رسول الله که راست بگوی که هیچ یک از انبیا و رسل قبل از پیغمبر ما از دنیا رفته اند
که امانت برای بعد از خود بدیگری وصی و خلیفه و قایم مقام تعیین نموده باشند ای ابراهیم گفت کتابی ندیده ام و از هیچکس نشنیده ام
حضرت گفت ای ابراهیم ای عالم که حاضر بود چرا روا دارید که پیغمبر ما که افضل انبیا و رسل بوده باشد و خاتم ایشان
از برای دین وی خلیفه و وصی تعیین نکرده باشد و چون حال این میداند که پیغمبر ما دین خود را بی وصی گذاشته باشد
و امت خود را بی وصیت فرموده و حکم و حیرت از عالم بیرون رفته ذهی بعد ادان حیا و منکران دعا که انما ولیکم الله
که پیغمبر امام را مختفی و دلیل از خدای تعالی می باید و میثاقی که خدای تعالی از پیغمبر ستانده است و پیغمبر ما که از ایشان
فرموده و چگونه باشد ما بیان خدای تعالی و رسولان و اوصیای ایشان و این معانی که در قرآن مذکور است
اعتباری دارد یا اینها از افسانه است و افسون بگوی تا ما بر این بار بها از روش معاون خود ببینیم
و آسایش کنیم تا مردم هر که بخواهند پیغمبر سازند و هر که خاطر ایشان خواهد امامش کنند و اگر خواهند عزلش سازند
و اگر خواهند با تبع و جبر نقض کنند ای ابراهیم خدای تعالی در قرآن مجید دو قسم امامت را بیان فرموده
یکی امام و مقتدای و پیشوای از اهل ایمان در فرموده که انی جاعلك في الارض اماما و در جای دیگر فرموده که
وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا و قسم دیگر امامت اهل دوزخ و مقتدای اهل کفر و نفاق را تعریف کرده که
جَعَلْنَاهُمْ أَئِمَّةً يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ ای ابراهیم بدانکه دو قسم امامت شد بگو که شما از این دو امام پیشوای شما
کدام است آیا یعنی پیغمبر امام مسلمان می باید که از نسل ابراهیم خلیل باشد آیا و اجداد وی بت پرست نبوده باشند
و هرگز بت نپرستیده و با طهارت مولود بوده ایمان کامل و نور علم و قوت نفس و معرفت اسرار دین و احکام شرعی
و اخلاق پسندیده و معرفت مبدا و معاد و سیاست ملکی و عمر بعرفن و حکم دین و طاعت و عبادت
و با کرم و سخاوت و عصمت و طهارت و حکمت و شجاعت بودن و بر کافران و ظالمان غلبه داشتن و از بی نیکی و بر
و بر مومنان و متقیان بار نیکو و مدارا و خوش خوی بودن و متابعت نفس و هوا ناکردن و بر رعیت مهربان بودن و بر

نود و دو وصف امام برحق

خلایق

خلایق عفو نمودن و معرفت نمودن و نفقه کردن در راه خدا آنچه از مال آن باشد و مشکلات قرآنی تحقیقات نماید
باید که بگوید و باید پیوسته با مسکینان صحبت دارد و از آنچه ما گذشته و آینده خبر دهد تا خدا و رسول دوست دارند
و چندین آیات قرآنی در حق او نازل شده باشد بزعم مخالف و موافق و چندین از احادیث صحیحه صریحه که پیغمبر در حق او
فرموده باشد که مخالفان تا قیامت آنها در کتب ایشان مسطور و مذکور است و جمیع وقایع و دفع کفر و ملاحده
ذکرها و تعظیم نموده باشد و بکثرت او را رسول خدا با عمال حسن و انس برابر نماید و مباشر بزعم مخالفان ابن عم
و برادر پیغمبر بوده و او را نفس خود خوانده باشد باجماع امت آیا چنین کس بامامت اولی و انسب بوده یا آنکه امام باید
که بعد از چهل سال ترک بت پرستی کرده باشد و گوشت و پوست وی از خوردن شراب و گوشت خوک و مردار
مدید بطریق بحومت لان دغدغه کرده اطمینان نماید و در منبر رسول خدا از جواب ضعیف عاجز شده گوید
كلكم افقه من عمر حتى المخدرات في البيوت و منکرات و غیرات نقول موافق اقیلونی در منبر بزبان جاری شده باشد
و با عثمان و لعنیان عمر خطاب علیه اللعنه و القاه و ابو عبیده جراح و سالم مولای ابی حذیفه و اسید بن حضیر و بشیر بن سعد
و خالد بن ولید بعضی فاسق دیگر که در سقیفه بنی ساعده با او بیعت کرده خلیفه امام شده و از اول امت
بیشتر اوقات بکر باس فروشی و جامه دوزی و خیاطی اوقات گذرانیده باشد و او در زمان جاهلیت هر روز
بر ما بیع عبدالله جدعان منادی زندی که تا مردم جمع شوند و طعام خورند بس خوردند و بسبب آن مهمان بارشاد و رشد
ورد یا از خلافت چرخیاطی کردی و مردم انکار وی و مذمت وی کردندی ای ابراهیم کی روا بود امتی که چنین کس ولی
بر معصومان خاندان مقدم دارند و او را صاحب اذن رسول بزعم ناحق چند خلیفه رسول و قایم مقام وی دانند و کتبه
کی آیا میتن عند الله خواهند بود با وجود عدم استحقاق که آن سبب فضیلت باشد ای ابراهیم بگو که از این امام که
تعریف کردیم کدام یکی بامامت و وصایت سزاوار تر اند ابراهیم گفت ما منکر و جاهل فضیلت اهل بیت نیستیم
و آنچه تو در فضایل علی ابن ابیطالب میگوئی بیا تا ثابت زیاده از آنچه عقول بشر ادراک آن تواند کرد ولیکن

در خلافت ابی بکر اجماع امت واقع شد و رسول فرموده که لا اُمّتی خطاءً یعنی در امری که اجماع نمایند صواب
خواهد بود حنیفه گفت ای ابراهیم مرا بخدای که آفریدگار عالمیانست بگو که هیچ جا در تفاسیر خوانده و اتفاق است که در
حجة الوداع رسول صلی الله علیه وآله در غدیر خم فرود آمد بامر حضرت رب العالمین و این آیت برو نازل شد که یا ایها
الرسول بلّغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله که رسول بعضی مردمان نرساند
و بعد از آنکه رسول خایف بود از رسانیدن آیه والله یعصمک من الناس نازل شد بعد از آن دست علی ابن ابیطالب ع
بگرفت و بر منبر از جهاز شتر ساخته بودند برآمد و گفت من کنت مولاه فهذا علی مولاه اللهم وال
من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله والعن من ظلمه و بعد از آن این آیت نازل شد
که الیوم اکملت لکم دینکم واتممت علیکم نعمتی ورضیت لکم الاسلام دینا بگو ای ابراهیم بخدای
که سوگند داده ام تا بر احته و بکار بر ناکرده آنچه واقع است بگوی ابراهیم متوجه شافعی و ابویوسف و دیگر علما شد
سر در پیش افکند و هیچ جواب نگفت حنیفه متوجه علما شد و گفت بحق رسول که راست بگوئید که این وقایع خلیفه هست
آنچه واقع است و هرچه شنیده اید بیان فرمائید ابویوسف گفت ای حنیفه اکثر از صحابه و مفسرین تصریح نموده اند
که این آیت در حق علی ابن ابیطالب علیه السلام نازل شده و آن حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه نیز مشهورست
حنیفه گفت ای ابویوسف چگوئی در باب آیه انما ولیکم الله ورسوله والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوة
ویؤتون الزکوة وهم راکعون بخدای که راست بگوی که این آیت در حق که نازل شد ابویوسف گفت
در حق علی ابن ابیطالب نازل شده است حنیفه گفت ای ابویوسف چگوئی که در آیه مباهله که قل تعالوا ندع
ابناءنا وابناءکم ونساءنا ونساءکم وانفسنا وانفسکم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله علی
الکاذبین لعنت خدای بر تو باد که اگر اخفا حق نمائی ای ابویوسف در روز مباهله از مردان بغیر از علی ابن ابیطالب
و حسن و حسین علیهم السلام و از زنان بغیر از فاطمه صلوات الله علیها کسی دیگر با پیغمبر بود یا نه ابویوسف گفت نه

ابویوسف گفت

حنیفه گفت ای ابویوسف خدای تعالی علی ابن ابیطالب را نفس رسول خوانده و این آیت مخصوص
آنحضرت است یا نه ابویوسف گفت ای حنیفه هیچکس درین خلاف نکرده و کسی انکار این نتوانند کرد حنیفه متوجه
هارون شد و گفت ای خلیفه زمان بحق محمد رسول الله که گواه باش از زبان علمای مجلس خود حنیفه متوجه
علما شد و گفت سوال دیگر میکنم بحق یگانگی معبود که راست بگوئید که در محلی که رسول خدا در حالت نزع بود
واشارت کرد بجانب که ائتونی بدواة وقرطاس اکتب لکم کتابا لا تضلوا بعدی ابدا یعنی دوات و کاغذ بیارید
که بنویسم از برای شما چیزی که بعد از من گمراه نشوید آیا که بود از صحابه مانع شد رسول خدا را از نوشتن کردن
تنگدل است که دوات و کاغذ حاضر کند ابویوسف گفت منع این اقتضا یا شهورست که عمر ابن خطاب بواسطه
آنکه نباید که مرض رسول اشتداد نماید مانع آن شد و گفت ان المرء لیهجر حسبنا کتاب الله حنیفه گفت ای
ابراهیم ابویوسف آنکسانی که احکام منصوص آیات را معطل میگذارند و بیعت صدیق علیه ... که لم یکن ...
واقع بعد رسول خدا میشوند و حلال آن گفتن بر آنحضرت حسبت میکنند و ایمان بکلام ملک علام ندارند
وما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی باز میگویند که امت اجماع کرده و خلافت ابی بکر ای ابراهیم
با من بگوی که بیر اجماع که مخالف نص بود منعقد میشود یا نه گفت نه گفت ای ابراهیم چون معتقد شیعه اجماع
ضلال بخلاف قرآن و حدیث هارون خندید و سر در بر افکند حنیفه گفت از حضرت ... ورد الله و حکم النبی
فرمان رسول را یکجانب نهادیم بگو که در خلافت ابی بکر اجماع امت شد یا اجماع خاص امت ابراهیم متفکر شد
اگر میگفت که اجماع جمیع امت شده بود کاذب و دروغ ثابت میشد چرا که اهل بیت پیغمبر بلکه اهل بیت خدا آن اتفاق نکرده بود
الا چند فاسق و مرد و که بعداوت اهل بیت رسول الله مشهور بودند و در حال رسول الله اتفاق نمودند بجانب
اهل البیت ابراهیم گفت ابوحنیفه خاص امت از اهل حل و عقد اتفاق کردند که وصی و ولیست خلافت ابی بکر
حنیفه گفت ای ابراهیم وای ابویوسف وای شافعی وای علمای که حاضرید از شما سوال میکنم ... خلیفه زمان

ماست بگویید که بعد از ابی بکر که سنا نزع نیست اعظم و افضل و اقدم و اعلم از جمیع اصحاب کیان بوده اند از خواص
اصحاب که رسول در فضایل ایشان احادیث فرموده و مناقب ایشان احادیث فرموده و متمسک اند و از اهل البیت
و بنی هاشم چه کسان بودند که افضلیت ایشان بر جمیع عالمیان ثابت بوده گفت علی و عباس و عمر بن خطاب و حسن
و حسین و طلحه و زبیر و عبدالله عباس و عبدالله مسعود و سلیمان و ابی بن کعب و سعد بن عباده و قیس بن
سعد حنیفه گفت ای خلیفه زمان بحق آنکسی که بجای وی نشسته که سوال کن از علماء زمان که اینجا حاضر اند
که علی و عباس و جمیع اینها که ذکر بنی هاشم و اصحاب اند با ابی بکر بیعت کردند یا نه هارون متوجه علما شد
که بگویید آنچه واقع است همه یکبار سرها در زیر افگندند الا شافعی سر برآورد و گفت چرا سرها در زیر افگنید و آنچه بگویید
آنچه بشما واقع است و بمن رسیده و شنیده اید از اخبار و آثار از احوال صحابه و اهل البیت و قاضی که روی بوی نمود
ابو یوسف گفت که ظاهر است که در میانه اصحاب مخالفت و منازعت واقع شد حنیفه گفت من آنچه واقع شد
بیان کنم اگر تصدیق قول من بکنید برهن است از اخبار و تفاسیر شما بر شما ثابت کنم هارون گفت بگوی حنیفه
گفت بدانید که در حالت که علی ابن ابی طالب علیه السلام با فضل بن عباس و جمعی از بنی هاشم و جماعتی از اصحاب
کبار که به تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا مشغول بودند اکثر از منافقان صحابه در سقیفه بنی ساعده نشسته
و پیغمبر خود را گذاشته تکفین و نماز و دفن وی حاضر نشدند و از برای خلافت منازعت کردند چون خبر با نصار
رسید که جمعی از صحابه در سقیفه جمع شده و تعیین خلیفه می نمایند جمعی کثیر از انصار نیز متوجه شدند تا سخن بسیار
دراز کشید گاهی ابی بکر بعمر میگفت دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم و گاهی سالم مولای ابو حذیفه را تکلیف کردندی
و گاهی ابو عبیده را گفتندی بعد از منازعت بسیار انصاریان گفتند که منا امیر و منکم امیر و سعد بن عباده را
که بزرگ انصار بود و گفتند دست دراز کن تا با تو بیعت کنیم سعد منازعه میکرد و میجویید خلافت بنی عوف تا آنکه
معاذ بن جبل بیان کرد که انصاریان عوفند سعد راضی شد بامر خلافت قیس بن سعد چون دید که پدر راضی شد

برخواست

برخواست و شمشیر برهنه کرده بر سر پدر آمد و گفت چه حجت است ترا بر علی ابن ابی طالب علیه السلام آنچه
واقع شد در غدیر خم که رسول خدا بحکم الهی دست وی بگرفت و وی را بر شما امام و حاکم ساخت و همه راضی شدید و با وی
گرویدید و وی را تهنیت کردید گفتید امروز مخالفت میکنید امر خدا را و پیغمبر را امروز از پیمان برگشته است و اتقای یکی
از این معامله کنید و اگر نه سر ترا از تن جدا کنم چون سعد عباده این سخنان از پسر شنید گفت پشیمان شده استغفار
نمود انصاریان دیگر بر این تکلیف نمودند عمر برخواست و گفت لا یجتمع سیفان فی غمد واحد معنی آن است
که دو کس در ترکیب خلافت شوند و این امر منتهی نشود فی الحال شمشیر کشید و عمر ابا بکر رفت که سخن بسیار مگوی و دست دراز
کن تا با تو بیعت کنیم فی الحال با ابو بکر بیعت کرد و بعد از وی ابو عبیده بیعت کرد و بعد از آن از اصحاب ضلالت
یکیک و دو دو می آمدند بیعت میکردند تا آنکه قریب بیست نفر با وی بیعت کردند بعد از آن عمر علیه اللعنه شمشیر
کشیده بسر یکیک از صحابه میرفت و جبرا و قهرا ایشان را بیاورده تا بیعت کردندی و تا سه روز بدین منوال بودند و بعد از آن
سه روز متوجه مسجد رسول خدا شدند و خواستند که رسول را از قبر بیرون آورند بروی نماز کنند حضرت امیر المومنین
چنانچه بر سر قبر پیغمبر آمد و سر روی آن نمود و شمشیر برهنه کرده بر سر قبر پیغمبر ایستاد و سوگند یاد کرد که شما را نگذارم که پیغمبر را از قبر
بیرون آورید با آنکه کشته شوم با ایشان دست بقتل رسانم معاویه علیه اللعنه با ابی بکر گفت که ترک این معامله کنید که من از
پیغمبر شنیده ام که روزی که بر اعوام علی ابن ابی طالب علیه السلام بر سر شهر باشد هر که با وی ... دست دراز کند
و ظفر و غلبه بروی حاصل نکند غالب نشوند باذن الله تعالی و حیله را قبول نکنند چون این حکایات معاویه شنیدند
ترک آن سعی نمودند و حیله بیامدند و در مسجد رسول بنشستند و گفتند و کرده را ترک کردند علی ابن ابی طالب با ایشان بجهت
دانایی ایشان [illegible] که پیغمبر خود را گذاشتید به تغسیل و تکفین و تجهیز وی حاضر نشدید و بروی نماز نکردید و در سقیفه
شدید و دو بار که بحکم الهی و فرمان حضرت رسالت پناهی بی استحقاق کردید و منازعت کردید چندان سخن
خلیفه از جانب رسول تعیین نمودید در این حال عمر ابن الخطاب و ابو عبیده و عثمان بن عفان علیهم اللعنه و [illegible]

با بنی امیه و عبد الله عوف و زبیر بن عوام بیعت خواستند و گفتند که چرا نشسته اید بیایید بیعت کنید فی الحال ایشان (بیامدند)

و با ابی بکر بیعت کردند و ایشان جمع بودند که عداوت ایشان با امیر المؤمنین در حال حیوة رسول شهرت تمام داشت

چون ایشان بیعت کردند عمر با جمعی کثیری بیامد و در سرای آنحضرت و بنی هاشم بایستاد و گفت بیایید بیعت کنید

ابی بکر را که اکثر مردمان بیعت کردند زبیر برخاست و دست بر قبضه شمشیر برد و گفت ویحکم یا ابن الخطاب علی

علی ابن ابیطالب علیه السلام که برادر و پسر عم رسولست و عباس و عبد الله عباس و رؤسای بنی هاشم و خواص (اصحاب)

رسول الله بر بیعت ابن ابی قحافه که افضل ایشانست دلالت میکنی و پیدا این امر چه نسبت با آنکه خویشان رسول اند (مرا نند)

دیدی که شرایط امامت و خلافت در ایشان موجود است و زبیر قصد آن کرد که شمشیر زند و آمد و پسر عم زبیر (برادر)

که علیکم الکلب الکفن ... سلمه بن اسلام از عقب زبیر درآمد و دست زبیر و شمشیر از وی در ربود عمر شمشیر را (ازدست)

سلمه بستد و بشکست بنی هاشم دست بر قبضهای شمشیر کردند و یکبار برخاستند امیر المؤمنین علیه السلام ایشان را

منع کرد و گفت که حکم الهی نیست که شمشیر از غلاف بیرون آید و مدارا بغیر از صبر کردن علاج دیگر نیست چون

امیر المؤمنین دید که ... نقصان امت ... بعضی بطمع و بجبر بیعت کردند یعنی با ابی بکر و گفت ای

مردمان مخالفت پیغمبر کردید و حکم الهی را باطل کردید و ... کار را ... (دیدم)

و کتاب خدا و سنت رسول ... رسول ... الرحیم ... و اعلم ... کار حق ... (ان)

رسول ... گفت ... یا علی ... بیعت ... (دست)

... تا بیعت ... امیر المؤمنین گفت ... الکعبه ... (نه)

و اتباع ... که ... صلی الله

علیه و آله ما ترکت لاحد علی ظلمة الا من کان کافرا بالله و منافقا علی رسول الله و جاحدا

بولایتی و لکن اشکو بثی و حزنی الی الله ... آن بودی که ... رسول خدای (بعیف)

امر آلهی

امر آلهی شد که شمشیر از نیام بیرون نیاورم مگر در سه موضع اگر چنین بودی نیکو انتم شنیعی با الا امیان (وی)

که کافر باشند بخدای و نیکو انتم لعامی از اعدای رسول صلی الله علیه و آله و آنانکه منافقان بودند بر رسول خدا و

نیکو انتم یکی از منکران ولایت خود در امر است نکایت میکنم و اندرو خود را بسوی خدای تعالی یا ابن الخطاب اکر (آن)

بودی با اندک زمانی میدیشان پیدا ختم چیج شما را دیدم میکردم گردنهای شما را ابو بکر و ابو عبیده و ... بجای خود (خواستند)

و گفتند یا ابن عم رسول الله ما قرابت و فضایل ترا منع نمیکنیم الا آنست که تو جوانی و از سن عمر مبارک او بسی مرحله (طی)

کرده بود ابو عبیده گفت یا ابا الحسن ابو بکر پیر است و از پیران قوم او بعد تحمل نتواند کرد و اگر خدای تعالی ترا عمر دهد (کار)

تست کذا از ... خاموش ... و ... بسی ... کسهای عرب ... ایشان با تو چگونه است امیر المؤمنین (علیه)

گفت ای مهاجر و ای انصار از خدای تعالی بترسید و عهدی که با پیغمبر خود کرده اید در ولایت و امامت من بشکنید و حق (که)

اهل البیت پیغمبر است از خاندان وی بیرون مبرید بخدای که شما سزاوارید که ما اهل بیت پیغمبر و این کار الله (تر)

وتعالی ما را بدین کار مخصوص کرده اید در این حال بشیر ابن سعد انصاری گفت یا امیر المؤمنین اگر مخاطبان ...شنید (ندی)

پیش از آنکه با ابی بکر بیعت کردند هیچکس چنین نگفتی که شما گفتید و خلایق آنچه شما ... شنیدند (قیامت)

پیش رسول خدا چه عذر آرید یا آنکه گفت بخدای سوگند ... رسول ... باشد که (کند)

من لا تعد ... علی مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه ... که ... (مس)

بود روایت کرده اند که ... برخاستند و گواهی داد ... که با ابی بکر بیعت کرده بودند عمر خطاب علیه اللعنه

ترسید که مردم با علی ابن ابیطالب بیعت کنند مجلس ... خلایق را ... کرده اند در ابی بکر

دوازده تن از اصحاب کبار با یکدیگر گفتند که چون ابو بکر بر منبر رسول رود او را از منبر زیر کشیم و بعضی دیگر (ان)

گفتند که این نشاید کرد تا با امیر المؤمنین علیه السلام مشورت نکنیم همه بیکبار پیش وی رفتند و گفتند یا امیر المؤمنین حق

خویش بگذاشتی در رسول خدا فرموده که علی مع الحق و الحق مع علی ما قصد آن کردیم تا ابو بکر را

از منبر رسول بزیر کشیم بعبادت تو آمدیم تا چه میگوئی و چه صواب می بینی و چه میفرمائی ایشان دوازده کس بودند اول
سلمان فارسی دوم خالد بن سعید العاصی سیم ابوذر غفاری چهارم مقداد اسود پنجم عمار یاسر ششم بریدهٔ اسلمی و از انصار نیز
شش نفر بودند ابو الهیثم تیهان و سهیل بن حنیف و عثمان بن حنیف و خزیمه بن ثابت و ابی بن کعب و ابو ایوب انصاری
رضی الله عنهم امیر المؤمنین گفت بخدای که اگر چنین کنید شمشیرها کشید همه مقصد قتال شما کنند و بنی هاشم نیز با شما اتفاق
کنند و چون چنین شود هر آینه مراد دفع باید کرد و رسول خدا مرا خبر داده است که یا علی ترا خدای بصبر فرموده بعد وفات
که امت من بعد از من با تو غدر کنند و معصیت ایشان خدای علی تو از من بمنزله هارون از موسی چنانکه بنی اسرائیل هارون را
بگذاشتند و گوساله را اختیار کردند همچنین ترا بگذارند و دیگری را اختیار کنند گفتم یا رسول الله صلی الله علیه و آله چه میفرمائی گفت صبر کن
و با ایشان جهاد مکن و اگر نه شمشیرها کشیده شود که نتیجه یخرج الحی من المیت بطرف شود و اسلام ناپدید شود و شما
که خود را نگاه داری و در خانه قرار گیری که حکم آن چنین است تا آن زمان که مظلوم بمن رسی و چون رسول خدا متوفی شد
بشستن و دفن وی مشغول شدم چون از آن بپرداختم در میان نهادم این مخالفت دیدم بر جمیع مهاجر و انصار حجت
کردم تا ایشان را حقیقی باشد شما نیز بروید و آنچه از رسول خدا شنیده اید با وی بگوئید تا اتباع وی بگویند ایشان
دیگر روز منبر رسول را در آمدند و آن روز آدینه بود چون ابو بکر بر منبر شد این دوازده کس از صحابه کبار که ثبت بودند
اسم و حلیت ... بودند و چه ... بودند هر یکی فضلی و روایتی از فضایل امیر المؤمنین علی علیه السلام
بیان یاد کردند و ابو بکر را بدان کار ملامت کردند و از خدای تعالی بترسانیدند ابو بکر چون حجتهای ایشان بشنید فرو ماند
و هیچ جواب نگفت بغیر این ولیتکم و لست بخیرکم اقیلونی اقیلونی یعنی مرا والی شما کردانید و من بهتر شما نیستم
مرا اقالت کنید عمر علیه اللعنة والعذاب چون ... حکایت از ابو بکر بشنید گفت انزل یا لکع یعنی فرود آی از منبر ای خسیس
لئیم چون جواب اینها نداری و ابو بکر را برداشته بخانه اش ... روز دیگر بیرون نیامدند روز چهارم خالد بن ولید
علیه اللعنة با سه هزار لشکر بیامد و همچنین ... آمدند تا فتنه ... آنهای که ... ایشان از نفاق امیر المؤمنین علیه السلام

عمار بود

عمار بود و جهاد از خوف تیغ او اظهار اسلام نمودند تا آنکه لشکر عظیم جمع کردند و شمشیرها کشیده عمر و ... پیش
ایستاده تا مسجد رسول شدند و امیر المؤمنین علی علیه السلام با خواص اصحاب در مسجد نشسته بودند عمر گفت ای
اصحاب اگر کسی از شما امروز سخنی گوید سرش را بر داریم و باز شمشیرها کشیدند خالد بن سعید العاصی پیش باز آمد و گفت
ای پسر صهاک الحبشیه ما را بشمشیرهای خود میترسانی و بدین لشکر منافق که جمع کرده ... بخدای که شمشیرهای ما
تیزتر است ... اگر چه عدد ما کم است ولی از شما بیشتریم از آنکه حجت خدای عز و جل که علی بن ابی طالب علیه السلام با ما است
و اگر نه آنست که طاعت امام بر ما واجب است شمشیر می کشیدیم و با شما جهاد میکردیم و عذر خود آشکارا میکردیم در خلق
مولای خود امیر المؤمنین علی علیه السلام گفت بنشین یا خالد که مقام تو معروفست و سعی تو مشکور گفت ای ... سلمان
فارسی بر پای خاست و گفت الله اکبر بخدای که ... از رسول خدا اگر نه چنین باشد هر دو گوشم
کر باد که گفت بینما اخی و ابن عمی جالس فی مسجدی مع نفر من اصحابه اذ تکبسه جماعة من کلاب اهل النار
یریدون ان یقتلوه و یقتلوا من معه یعنی پیغمبر فرمود که وقتی باشد که برادر و ابن عم من نشسته باشد در مسجد من
با جمعی اندک از یاران خود ناگاه جمعی از سگان دوزخ بر وی در آیند و قصد قتل من کنند و من هیچ شک ندارم که شما
اصحاب آن جماعت اید عمر خطاب علیه اللعنة شمشیر کشید و از جای خود بر جست و قصد سلمان کرد و امیر المؤمنین از جای خود بر جست
و گریبان عمر ملعون را بگرفت و وی را پیش خود کشید چنانکه شمشیر از دستش بیفتاد و ... از ترس ...
مردم ... شد ابو بکر با جمعی از صحابه برخاستند و عمر را بخانه بردند امیر المؤمنین علیه السلام فرمود که یا ابن صهاک الحبشیه
لو لا کتاب من الله و عهد من رسول الله تقدم لاریتک اینا اضعف ناصرا و اقل عددا امیر المؤمنین برخاست
با یاران خویش و گفت رحمت خدای بر شما باد آنگه عمر ابن خطاب با لشکر بسیار ... گفت ...
که خلافت ابو بکر را ... ندارید و ... بیعت ... و بعضی ... رسانند تا ...
عفو ... خلافت و منازعت بود ... ایشان تا آخر ... امیر المؤمنین علیه السلام ... حضرت ...

واقع شد و لگد بر وی زدند و عمر علیه اللعنه در شکم حضرت فاطمه زدند و فرزند محسن نام را که در شکم وی حامله بود آن معصومه
شهید ساختند و ایذا و آزار که حضرت امیر المؤمنین رسانیدند بر همه کس ظاهر است و بخلافت سعد بن عباده
هر که از بنی خزرج با ایشان و قیس بن سعد بر هیچکس مخفی نیست و مالک بن نویره با بعضی از کسان از قبیله خود با ایشان بیعت
نکرد تا آنکه خالد بن ولید ملعون پلید را فرستادند و آن مؤمن را در میانه نماز کشتند و بعضی از مؤمنان قبیله او را
و اموال ایشان را غارت نمودند و زنان و فرزندان ایشان را باسیری بردند ای ابراهیم هیچ کو بیاد اجماع خاص [illegible]
انجا [illegible] رسید و باز گوید از این اتفاق و فاسد [illegible] با خدا و رسول این دلیری میکنید ای ابراهیم اگر اجماع [illegible]
بودی و بخلافت ابی بکر اجماع منعقد شد با آنکه بسیر چرا یزید و باقی بنی امیه که منعقد از دین [illegible]
امام نباشند چرا انعقاد امامت [illegible] که با ایشان بیعت کردند و متابعت ایشان نمودند [illegible]
بیعت کردند [illegible] یزید و باقی بنی امیه امام باشند [illegible]
امامت آنان باشند که سر [illegible] رسول خدا [illegible] باشند و اهل بیت او را باسیری [illegible]
کرده باشند [illegible] اهل بیت رسول الله [illegible] ای ابراهیم با آنکه اجماع
منعقد شد در میان اهل اسلام بکردن قتل عثمان بن عفان علیه اللعنه که از خواص و عوام [illegible] الانام
علیه التحیة والاکرام از جمیع شهرهای اهل اسلام کتابتها نوشتند و در روم [illegible] تحریص و ترغیب نمودند بر قتل وی
دار [illegible] مصر [illegible] آمده بودند یکبار و جمله اتفاق نمودند و اجتماع کردند و وی را
رسانیدند با قبح وجوه [illegible] چند روز [illegible] بر پای او [illegible] کردند [illegible] از مسلمانان
و لگد بر روی [illegible] حکایت میکردند ای ابراهیم با آنکه عمر بن خطاب و خالد بن ولید
[illegible] علی بن ابیطالب علیه السلام عداوت [illegible] باشد [illegible]
و چندین هزار مؤمن [illegible] بقتل رسانیده باشند و چندین هزار از خلق را از طریق حق [illegible] کرده باشند

وبعضی

دل بسخنان [illegible] دعوی امامت و خلافت و ایمان نماید ای ابراهیم هیچ [illegible]
با اهل بیت [illegible] روا داشته [illegible] سعد بن عباده [illegible]
با بعضی [illegible] و ابی بکر را بر خلافت نشاندند [illegible] خلیفه ساختند [illegible]
موافق امر ایشان [illegible] ای ابراهیم با آنکه [illegible] که ضد [illegible] مخالفت ایشان [illegible]
ایشان [illegible] بیکدیگر [illegible] جمیع امت ثابت است طایفه اول علی ابن ابیطالب علیه السلام و امام حسن و امام حسین
[illegible] سلمان فارسی [illegible] و عبد الله بن عباس و عبد الله بن مسعود و ابوذر غفاری و مقداد اسود و عمار یاسر
[illegible] محمد بن ابی بکر [illegible] ابی بن کعب و خالد بن سعید العاص و جابر بن عبد الله و ابو دجانه الانصاری
و سعد بن عبادة الانصاری و ابو ایوب انصاری و قیس [illegible] و ابو الهیثم [illegible] مالک اشتر [illegible]
و ابو [illegible] جعفر طیار [illegible] ابو سعید الخدری و سهل بن حنیف و عثمان بن حنیف و عدی بن حاتم الطائی [illegible]
که از اول اسلام تا آخر عمر رسول خدا [illegible] و در خلوت ملازمت آنحضرت [illegible] بودند [illegible]
و بطریق رسول و عبادت آنحضرت و اقوال و افعال او [illegible] دیگران اطلاع داشتند [illegible] صلی الله علیه و آله [illegible]
هر یکی از ایشان [illegible] و بعضی از اهل بیت [illegible] و بعضی [illegible]
و در باب یکی [illegible] کما اهل بیت [illegible] طهارت و عصمت ایشان [illegible]
محبت ایشان را بر جمیع مردمان [illegible] که قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی [illegible]
[illegible] و کلام ایشان [illegible] الطریق رسول الله و عبادت آنحضرت [illegible]
[illegible] و احکام [illegible] رسول [illegible]
با آنکه تصدیق [illegible] ابی بکر و عثمان و عایشه [illegible] ابی بکر و حفصه [illegible] انس بن مالک
و سعد و سعید و ابو عبیده جراح و عمرو عاص و ابو هریره و براء بن عازب و خالد بن ولید و سالم مولای ابی حذیفه

وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن ابی عبدالله و عبدالله بن عامر بن کریز و معاویه و یزید و عمر بن سعد و عبیدالله بن زیاد و
مروان حکم و باقی بنی امیه که امامان شما یند آیا پیروی نمودن این طایفه اولیست یا آنکه و کمدونان که ذکر کرده شد و علما
بر قول این طایفه بیشتر است یا آنانکه اسامی ایشان از اول ذکر کردیم ای ابراهیم چون مخالفت این دو طایفه در جمیع خلق
دانست رسول الله ظاهر است و از روز وفات حضرت رسالت پناه الی یومنا هذا این دو طایفه در قول و عمل یکدیگر
کرده‌اند و در اعمال و اقوال و عبادات و اعتقادات مخالفت این طایفه ثابت است این زمان بگوی که از این دو طایفه
کدام برحق اند و کدام بر باطل ابراهیم ما نحن فیه … که در کوی جواب … متحیر و پریشان نطاقت سکوت
داشت و بر قوت جواب هارون بر آشفت و گفت ای ابراهیم چرا جواب نمیگوئی ظاهر آنکه تو امروز افضل و اعلم علمای
اسلام که نیز … الزام داد و با چندان از علمای و اهل فضل که با تو متحد اند … ابراهیم مضطر مانده گوید هر که
اگر بگفت طریق اهل بیت رسول الله و معصومان خاندان و اصحاب کبار باطل است کفر … ثابت میشد
مخالفت قرآن و حدیث بایستی کردن و بیم آن بود که خلایق او را در کشتن کمر بندند و مجلس … هلاک کنند و اگر
میگفت که طریق ابوبکر و عمر و عثمان باطل است تشنیع اعتقاد و ابطال مذهب خود میکرد و بیم کشته شدن نیز
داشت هارون ملعون چون ابراهیم را بدان حال مشاهده کرد روی بحنیفه کرد و گفت ای حنیفه این علم و دانست
انکجا آوردی و حاصل کردی حنیفه گفت حاصل کردم بتوفیق خدای تعالی … هارون گفت ای حنیفه
تو این علوم که بود حنیفه گفت بر خلیفه زمان پوشیده نماند که چون … پنج سالگی رسیدم خواجه من مرا بحرم
محترم حضرت امام ناطق جعفر صادق فرستاد که در خدمت ملازمان و خدمتکاران و بندگان آن عتبه علیه
عالیه باشم و شرایط طهارت و قواعد عبادات بیاموزم چون مدتی در آن حرم محترم و حریم خدمتکاری قیام نمودم
و طریق طهارت و تقوی و نماز و روزه اطلاع یافتم و بدان مواظبت نمودم تا آنکه مدت هفت سال از عمر من
گذشت یکروز حضرت امام علیه السلام در آمد و آب دست و وضو طلب نمود و اتفاقا آنکسی که خدمت آن بدو مخصوص بود

حاضر نبود

کیفیت تحصیل علم حنیفه

حاضر نبود و من دلیری نمودم و آن ظرف آب را برداشته بخدمت آنحضرت بردم چون چشم مبارک آنحضرت بروی من
افتاد از من سوال کرد که نام تو چیست گفتم … و از هر چه سوال نمود جواب موافق عرض رسانیدم آنحضرت را شگفت
تمام روی داد و در تعجب ماند و کیفیت حال مرا از ملازمان عتبه عالیه تحقیق نمود و کیفیت حال عرض رسانیدند
کس فرستاد و خواجه مرا طلبید و گفت این کنیز بسیار عاقل است و زیرک او را بمن فروش خواجه من گفت یابن رسول الله
هزار جان من فدای تو باد و کنیز من و ملازمت تو باشد و نیز یکی از بندگان کمترین و چاکران کمترین تو … و
با نعمات خاص آنحضرت بمن مقرر شد و چون آثار رشد در من ظاهر بود پیوسته آنحضرت مرا تعلیم می‌نمودی و
گاهی که نسبت با آنحضرت دلیری میتوانستم نمود خدمت اولاد و اصحاب او کمر بسته بعضی مصاحبت و ملازمت …
و آسمان علم و فضائل … مطالعه و مباحثه علوم مشغول میبودند تا آنکه ببرکت توجه آنحضرت مرا قوت
مطالعه علوم حاصل شد و اکثر از آن کتب و حدیث مطالعه کردم و بر موافق و مخالف مطلع شدم هارون گفت
ای حنیفه چه شنیدی از جعفر بن محمد در باب رؤیت الله تعالی حنیفه گفت شنیدم که لا تدرکه الابصار
وهو یدرک الابصار وهو اللطیف الخبیر ابراهیم گفت ای حنیفه چون رؤیت بالله تعالی محال شد
پس چرا موسی علیه السلام که پیغمبر اولوالعزم بود استدعا و طلب رؤیت کرد و گفت رب ارنی انظر الیک ای حنیفه
این ظلم … و حنیفه گفت ای ابراهیم طلب رؤیت … موسی
… بلکه موسی را استدعا و طلب رؤیت مجبور بود …
مناجات … چنانکه قرآن مجید بیان ناطق است که واختار موسی
قومه سبعین رجلا لمیقاتنا … چون موسی … جماعت با خود ببرد با موسی گفتند که ای موسی … ارنا …
استدعا کنیم که دعا کنی و از حضرت الله تعالی مسالت نمائی که سخن خود بما رساند …
مناجات کنی موسی بنا بر تکلیف قوم والتماس ایشان مسالت نمود که حضرت … جواب … الکلام …

سئوال رؤیت الله و جواب آن

رسانید حضرت پروردگار لجابت قوم و چون موسی از مناجات فارغ شد با ایشان گفت که هل سمعتم کلام ربکم
یعنی شنیدید کلام پروردگار خود را ایشان گفتند ما شنیدیم اما یقین نمیدانیم که کلام الله تعالی و تقدس بود یا کلام
شیطان ما باور نداریم و قبول نکنیم تا آنکه ببینیم الله تعالی را آشکارا چنانکه الله تعالی میفرماید که قالوا لن
نؤمن لك حتی نری الله جهرة فاخذتهم الصاعقة بظلمهم یعنی گفتند قوم موسی که ما ایمان نیاریم
بتو تا ببینیم خدای را آشکارا پس صاعقه گرفت ایشان را و بسوختند که کردند ایشان یعنی طلب رؤیت کردند پس چرا موسی
گفت چنانکه قرآن بیان ناطقست اتهلکنا بما فعل السفهاء منا یعنی هلاک و بدمار هلاک میکنی ما را به [illegible] سفیهان
ما کردند یعنی طلب پس ای ابراهیم اگر قوم در طلب رؤیت معصیت بودندی و رؤیت ممکن بودی الله تعالی ایشان را
هلاک نکردی و اگر موسی در طلب رؤیت با ایشان شریک بودی و اعتقاد رؤیت داشتی با ایشان هم خود طلب رؤیت کرده بودی
پس ما بیبینیم که موسی نیز هلاک شدی ای ابراهیم گفت ای حنیفه موسی بعد از طلب رؤیت درخواست قوم خود کرد
بعد از صاعقه و هلاک شدن قوم چرا که گفت تبت الیک حنیفه گفت موسی سوال کرد پیش از [illegible] دستوری کرد
اولی تر آن بود که دستوری نه صغیره بود و نه کبیره از انجا که رفعت و منزلت رسولست حسنه قول و منزلت
حسنه قول او [illegible] استغفار کند چرا که ایشان معصومان [illegible] ای ابراهیم بیان من و [illegible] علم
رؤیت نمود و من مستدل بودم بر عدم رؤیت تبت الیک و صحبت رؤیت دلیل من است و شاهد بر
من ای ابراهیم بدانکه خدای تعالی با موسی علیه السلام گفت لن ترانی یعنی هرگز مرا نه بینی نه در دنیا و نه در آخرت
چرا که لن از برای نفی ابدیست کاهی که موسی با وجود نبوت و اولوا العزمی و مکالمت نتوانست دید [illegible]
دیگران چگونه توانند دید و بدان ای ابراهیم بدانکه صحبت رؤیت مشروطست به شرط اول سلامت بودن حاسه بصر
صحبت مرئی سیم عدم حجاب و امثال این همه این شرایط حاصلست اگر [illegible] مرئی باشی و در دنیا مرئی شود
و چون مرئی نمیشود دلیلست که رؤیت او محالست و نیز اگر رؤیت الله تعالی جایز بودی یا جوهر یا عرض [illegible] که

این اشیا

این اشیا حادثند و او قدیم است ای ابراهیم بدانکه لابدست که هر چیزی مرئی شود او را یا کیفیتی [illegible] دلیل
[illegible] الکیف محدث باشد و هرچه او را بینند باید که در برابر بیننده باشد و هرچه چنین بود در مکان
و در جهت باشد و واجب الوجود در مکان و در جهت نیست [illegible] ابراهیم گفت [illegible]
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة حنیفه گفت ای ابراهیم این آیت [illegible] تعالی الی ربها ناظرة یعنی
الی نعمة ربها ناظرة [illegible] باشند [illegible]
در قرآن بسیارست بدانکه نظر کرد [illegible] و این بر خدای تعالی روا نیست که
جسم [illegible] نیست [illegible] نظر [illegible] رؤیت [illegible] چنانکه عرب گوید انظر
الی الهلال [illegible] یعنی [illegible] ابراهیم گفت ای
[illegible] این آیت که فمن کان یرجو لقاء ربه فلیعمل عملا صالحا حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه لقا
[illegible] خدای تعالی جایز نیست و دیگر آنکه لقا
[illegible] خدای تعالی لقا [illegible] منافقان [illegible] فاعقبهم نفاقا فی قلوبهم الی یوم
یلقونه [illegible] تعالی [illegible] ایشان خدای تعالی [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] قرآن ذکر لقا [illegible]
[illegible] منافقان [illegible] الجحیم
[illegible] چنانکه میفرماید که وان کثیرا من الناس بلقاء ربهم لکافرون [illegible]
[illegible] آیت [illegible] الذین کفروا وکذبوا بآیاتنا ولقاء الآخرة فاولئک
فی العذاب محضرون [illegible] ای ابراهیم [illegible] موسی
[illegible] جواب موسی [illegible] لن ترانی فی الدنیا [illegible]

بدانکه این تفسیر مطلق است یعنی هر که مرا نه بینی و نخواهی و بدانکه چون حنیفه عن بدیخار ماند

حاروت اولا منقطع کرد باید که گفت ای حنیفه سوالی از جعفر ابن محمد بپرسم دلیل مرا از این غیب

متوفی متعه حرام کردی بر ان حنیفه گفت بنا بر نقد جلی که ملک عالم سیوزانید که فما استمتعتم به

منهن فآتوهن اجورهن فریضة یعنی آنچه متعه کنید شما از زنان بدهید مهرهای ایشان را

بخلیفه زنان واضح باشد که جمیع مفسران وفقها متفق اند که مراد نکاح متعه است ابراهیم گفت این آیت

منسوخ در میانه اهل سنت وجماعت خلاف هست بعضی گویند در بدایت اسلام مدتی شد حلال بود و بعد از آن

حرام شد حنیفه گفت ای ابراهیم بدانکه این که تو میگویی از کمال تعصب است چرا که در این اخبار مختلف است

ومضطرب روایت کرده اند متفاوت اللفظ والمعنی که بعض نقیض بعض اند بدان ای ابراهیم که در قرآن هیچ آیتی

که منسوخ شد ناسخی دارد اگر کسی از شما سوال کند که این آیتی که ناسخ آیت متعه است کدام است چه میگوید

ابراهیم عاجز شد حنیفه گفت ای ابراهیم دلیل روشن وبرهان مبین بر حلیت متعه وناسخ او منع عمر است

چرا که گوید متعتان کانتا علی عهد رسول الله منسوخ بیک البته روزی که عمر از آن منع میکرد ودر تلک

بیان آیت باید آن حدیث بیند و آنرا سنه مباحت وبگفت که خدای تعالی در تحریم متعه چیزی فرود

نکفی که متعتان کانتا محللتین علی عهد رسول الله انا احرمهما واعاقب علیهما متعة الحج و

متعة النساء یعنی دو متعه که در زمان رسول الله حلال بود من حرام میکنم یکی متعه حج ویکی متعه زنان

واین منع عمر بدین حال عبارت شاهد است بانکه متعه از جانب خدا ورسول ممنوع نبوده بلکه نامود بیع

ودیگر آنکه ثواب عظیم مرتب است از جمله آنست که حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرموده که لولا

عمر نهی عن المتعة ما زنی الا شقی فالا شقی بر خلاف اینها ای ابراهیم آنچه از احادیث واخبار بطریق

شما نقل کرده اند بیان کنم از عمران حصین که گفتا نزلت آیة المتعة فی کتاب الله وفعلناها مع النبی

کلام در حلیت متعه

صلی الله علیه وآله وسلم ولم ینزل القرآن بتحریمها ولم ینه النبی عنها حتی یعنی آیت متعه نازل شد وکنا

خدا ویاد کردیم با نبی آن کار را وهیچ چیز در قرآن نازل نشد در حرمت آن وپیغمبر صلی الله علیه وآله منع نکرد از آن

تا آنکه از دنیا برفت وهمچنین روایت کند عبد الله مسعود بدین عبارت که قال کنا نغزو مع رسول الله ولیس

معنا نساء فقلنا الا نستخصی بالنساء فنهانا عن ذلک ورخص لنا ان ننکح المرأة بالثوب الی اجل ثم

قرأ عبد الله یا ایها الذین آمنوا لا تحرموا طیبات ما احل الله لکم یعنی عبد الله مسعود روایت کرد که غزا

کردیم با رسول الله وزنان با ما نبودند پس گفتیم یا رسول خدا آیا حاضر کنیم زنان را پس رسول نهی کرد ومنع فرمود ما را

از حاضر کردن زنان خود پس رخصت داد ما را که عقد ونکاح متعه بکنیم زنان را بجامه تا وقت معین پس عبد الله مسعود

این آیت برخواند که ای آنها که ایمان آوردید حرام مکنید پاکیزها را آنکه بر شما حلال کرده اند وهمچنین روایت

از ابن عمر بدین عبارت که سأل رجل عبد الله بن عمر رجل من اهل الشام عن متعة النساء فقال هی

حلال فقال ان اباک قد نهی عنها فقال ابن عمر احلها الله ورسوله فلا نترک السنة ولا

نتبع قول ابی یعنی آنکه شخصی آمد از اهل شام وپرسید از عبد الله بن عمر از متعه زنان که حلال است یا حرام

عبد الله بن عمر گفت که حلال است آن شخص گفت که پدر تو نهی کرد عبد الله گفت رسول حلال کرد آن حلالی که ترک

آن کنیم ومتابعت پدر کنیم بدان ای ابراهیم که اصل وجمیع اشیا اباحت است تا وارد شود نهی وابراهیم بحجت است

بیان وبر جا که دلیل بینت منع بینت اگر گویی که مانع عمر است چنانکه مذکور شد میگویم که از دو حال بیرون

نیست یکی آنکه مستند منع او یا دلیل باشد یا اجتهاد اگر دلیل باشد مسلم اما این خود ظاهر است که هیچ دلیل

نه سمعی ونه عقلی که مستند منع او باشد واگر منع او از روی اجتهاد باشد لا نسلم زیرا که اجتهاد در مقابل

نص الهی باطل بود ودلیل دیگر قول امیر المؤمنین علیه السلام وفتوی وفعل او در حلیت متعه

واجماع اهل البیت وعبد الله عباس وعبد الله مسعود وسهل بن جبیر وجابر بن عبد الله دلیل واضح است بر حلیت آن

مگر ندانی ای ابراهیم که روایت کند ابی رباح از فقهای تابعین است از صفوان بن یعلی از پدرش که گفت
عمر از متعه زنان منع کرد و از آن نهی نمود و آن آنست که عمر ابن حریث زنی را متعه کرد عمر از وی پرسید که در حالی که
متعه کردی که حاضر بود و بحضور که کردی گفت مادرش و مادر او عمر گفت هلا انها عنها الخشی ان یکون ذلک لفعالا
والا فسادا یعنی من از متعه کردن منع میکنم که میترسم که آن فساد باشد و همین سخن را که سند کور شد سند منع
ساخت و در حمان دو منع کردی ای ابراهیم بمجرد آنکه کسی ترسد که اشتفا و را باید در عقد و عقود ملتزم و احکام الهیه
تعالی فسادی شود حالی نبایستی تحریم آن عقد و نهی نمودن از آن بی جای نباشد تحریم و ابطال جمیع عقود شرعیه
ای ابراهیم اگر کسی بقول خدا و رسول مخالفت عمر نماید و آنرا بدعت داند آنکس را رافضی گویند و تکفیر وی کنند
ذهبی عبارتی عجب کرامی دیگران بدان ای ابراهیم که در نقل صحیح واقع شده که روزی عبدالله عباس متوجه بود
بجانبی چون بمسجد الحرام رسید ملازمان با وی بودند گفتند که عبدالله الجمعی کثیر از اصحاب در مسجد حاضر
بودند آنوقت عبدالله زبیر دعوی خلافت کردی در مکه و عبدالله عباس در آخر عمر مکفوف شده بود در مسجد فرمود
و متوجه مسجد شد چون چشم عبدالله زبیر بروی افتاد در مقام تعرض شد و گفت جاءنا الاعمى اعمى الله
قلبه یحل المتعة وهی الزناء المحض یعنی آمد کور که کور کند خدای دل وی را که حلال میداند متعه را که زناء
محض است عبدالله عباس رضی الله عنه چون این حکایت بشنید نشست جمله تعظیم وی کردند پس گفت ان الله
سلب ابصارنا وسلب بصائرکم یعنی خدای چشمهای مرا ستد و عقلهای شما را بر ستد والله لقد
المتعة فی کتاب الله وعمل بها علی عهد رسول الله ولم ینه النبی عنها ولم یأت بعد رسول الله بتحریم
والدلیل علی ذلک قول متعتان کانتا علی عهد رسول الله محللتین انا انهی عنهما واعاقب علیهما
فقبلنا شهادته ولم نقبل تحریمه یا عبد الله وانک من متعة فاسأل امک عن بردی عوسجة
مضمون کلام عبدالله عباس آنست که متعه ای که نازل شد در کتاب خدای و عمل کرده شد در زمان رسول الله

ومنع نکرد

ومنع نکرد و نهی از آن و بعد از محمد رسول الله رسول دیگر نیامد که حرام کند متعه را و دلیل برین قول عمر است که گفت
دو متعه که در زمان رسول الله حلال بود من حرام میکنم بر شما و عقاب میکنم برکردن آن پس ما گواهی عمر قبول کنیم فاما
تحریم آنرا از او قبول نمیکنیم وای عبدالله زبیر بدان بتحقیق که تو از متعه حاصل شدی پس برو و بپرس از مادر خود عوسجه
چون عبدالله زبیر از عبدالله عباس این سخن بشنید بغایت متغیر شد و منفعل گشت و چون ایام حکومت ما در بود
از مسجد که المجلس برخاست و متوجه حرم خود شد و شمشیر کشید از روی غضب متوجه مادر خود شد و از مادر پرسید
که اخبرنی ان بردی عوسجة یعنی خبر ده مرا از برد عوسجه مادرش فی الحال گفت ان اباک کان مع رسول الله و کل
هدی له رجل یقال له عوسجة بردین فتمتعنی بهما فعلقت بک انک من متعة یعنی بدرستیکه پدر تو زبیر با رسول
بود و مردی عوسجه نام دو برد یمانی برای رسول آورده بود و رسول آنرا بوی داده بود پدرت بمن بخشید و بدرت با آن دو برد مرا متعه کرد
و من بتو آبستن شدم و تو از متعه حاصل شدی چون سخن بعبدالله رسانید ما روزنا الرشید بسیار خوش آمد که عبدالله عباس
چنین گفته بود بالک ... گفت تا غایت واقع این امر بوده پدر در حضرت دو مرجانها ازین نکاح متعه و بعد از آن
تا آخر زمان او متعه شایع شده بود و تا مدت حیوة حق منع آن نکرد و در زمان مامون الرشید معمول بود تا آنکه
معتصم ملعون او را منع کرد پس حسنیه گفت ای ابراهیم بدانکه بحث ما بخلیفه زمان و سلاطین و ارکان دولت
ازین مباحثه و مجادله هلاک میشد از وی یک سوال دیگر میکنم و خاتمه بحث برین سوال آخر حاصل شد است بگو که ابن خلدون
نزد شما ثابت است که نبی صلی الله علیه وآله در حق سیدة النساء فرموده که فاطمة بضعة منی من اذاها فقد اذانی ومن اذانی
فقد اذی الله یعنی فاطمه پاره ایست از من هر که برنجاند او را مرا رنجانیده باشد و هر که مرا برنجاند خدا را رنجانیده باشد
ابراهیم گفت این حدیث صحیح است و هیچ کس در صحت این شک ندارند و همه کس الحمد آنرا خوانده گویند حسنیه گفت پس نزد
که خالق جمیع اشیاست که ذات بگوی که ابی بکر و عمر فدک را از آنحضرت جبرا بگرفتند و ظلم یا نه ابراهیم گفت بلی
از وی گرفتند بحکم آنکه حدیث رسول که ابی بکر نقل است که نحن معاشر الانبیاء لا نورث وما خلفناه فهو صدقة

بحث در اذیت کردن عمر بزهرا علیها السلام

یعنی ما گروه انبیا ایم ما را میراث نباشد و هر چه از ما بماند صدقه است حدیث جنیته گفت بدانکه ابو سعید خدری که از اصحاب
شماست روایت کرده که چون آیه وآت ذی القربی حقه نازل شد رسول صلی الله علیه وآله حضرت فاطمه را طلبید
و گفت خدای میفرماید که بده حق خویشان را پس فدک را بخشید بدو ملک خالص فدک تمام آن روز فدک را بحضرت سیدة النساء بخشید
تسلیم کرد و سه سال در زمان حیوة رسول در دست حضرت فاطمه بود و حاصل فدک بآنحضرت میرسید و بعضی گویند
چهار سال و بعد از رسول ابی بکر را از آنحضرت باز گرفت و چون آنحضرت فرمود که فدک حق منست ابی بکر گواه طلبید
امیر المؤمنین علی و امام حسن و امام حسین علیهم السلام و ام ایمن و قنبر گواهی دادند که پیغمبر فدک را بفاطمه بخشید آنحضرت امیر
جنت بنا بر التماس حضرت فاطمه گواهی داد و گفت هذا علی یدور مع الحق حیث ما دار شهادت نشنید که علی این شوهر تست
منفعت از برای خود میکند حکم نمیکنم بگواهی وی و گواهی امام حسن و امام حسین نشنید بدانکه جر نفع میکنند حال
آنکه در حدیث نزد شما و ایشان نیز ثابت است که پیغمبر فرموده که علی مع الحق والحق مع علی و این گواهی وی نشنید
که جر نفع میکند از برای خود و حال آنکه جر نفع آن کافر دنی از برای خود میکرد که سخن معاشر الانبیا را وضع کرده
و مثل این ظلم صریح با اهل البیت رسول خود نموده و گواهی ام ایمن نشنید بدانکه حکم نمیکنم بگواهی زنی و آنکه رسول
در این تنازع کردند و گفتند که فدک ملک رسول بود و تصرف فاطمه بر سبیل طعمه بود
بر تقدیری که بر سبیل طعمه بوده باشد چنانکه ایشان گفتند کسی که دعوی اسلام کند چگونه جایز بود که چیزی که رسول
در حال حیوة خود طعمه جگر گوشه خود داده باشد بعد از وفات آنکس از او باز گیرد و این حدیث که ابی بکر نقل کرد
که ما انبیا را میراث نباشد هیچکس دیگر از اصحاب رسول این حدیث را از رسول نشنیده و روایت نکرده الا ابی بکر
و دختر ش عایشه زوجه رسول الله با آنکه هیچکس از عرب و از عجم از اصحاب نکرده بود که ورثه و اهل بیت
بر تقدیر ای ابراهیم که ابی بکر کاذب و غاصب و ظالم نبوده باشد که اهل البیت بجمیع صحابه … الملاعم والثمینه
پیغمبر صلی الله علیه وآله با ایشان … که هر چه از من بماند صدقه است تا اهل البیت … طلب چیزی

که بر ایشان

که بر ایشان حرام است نکرده باشی و میان حلال و حرام تمیز کرده باشی جز آنکه اتفاق است که صدقه بر بنی هاشم
حرام است پس از سخن ابو بکر لازم می آید که اهل البیت طلب حرام نموده باشند و دیگر از سخن ابی بکر لازم می آید
که رسول خدا کما ینبغی اداء رسالت نکرده باشد و آیه الیوم اکملت لکم دینکم غیر واقع شده باشد چرا که
رسول مبعوث بود بر عالمیان عموما و بر اهل البیت و اقارب و عشایر خود خصوصا بمقتضای آیه کریمه و
انذر عشیرتک الاقربین مامور بود که عشایر و اقارب خود را انذار نماید پس اگر سخن ابی بکر راست باشد
بلا شبهه رسول الله تقصیر کرده باشد در اداء رسالت ظلم کرده باشد بر اهل البیت که ایشانرا اعلام نکرده بود
که شما را جایز نیست که شما از من میراث برید و آنچه بماند صدقه است و بر شما حرام است ای ابراهیم جز انصاف
نیکو و خدای … آیا روا باشد زیرا که شما بر خود روا داشته اید که نسبت برای تصحیح کلام ابی بکر نقص
و ظلم برای ابی بکر که اشرف کائنات لازم دارید ای ابراهیم اگر گویند که پیغمبر با غیر و اهل بیت خود گفته بود
که مرا میراث نباشد و هر چه از من بماند صدقه است و بر شما حرام است و ایشان سخن پیغمبر نشنیده و قبول
نکرده و این ولیاء عصیان بلکه و لیک کفر ایشان است و حال آنکه خدای تعالی بر عصمت ایشان گواهی داده که
انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا و باتفاق عالمیان از خلاف
و نفاق ایشان از اهل بیت اند بنص خدای تعالی و رسول بلکه مثبت کننده بهتان و دروغ و منافی حرف
گوی بقول شما و بر غم شما اللعاجی که شما روایت میکنید پس چون شما را هیچ جواب شافی نیست ثابت
شد که ابی بکر حدیث دروغ وضع کرده باشد و کذب علی الله و علی الرسول و کاذب خدا و رسول باعتقاد شما
و بر جمیع مسلمانان کافر است و همچنین ظلم او نسبت بحضرت سیدة النسا و تکذیب شهادت امیر المؤمنین علی و امام حسن و حسین
علیهم السلام کفر است و بر جمیع عاقل منصف پوشیده نیست که مسئله اینها افعال نسبت به پیغمبر خود و اهل بیت کرده
و ای ابراهیم و ابو یوسف شافعی و جمیع علما که حاضر بودند هیچکس از جواب نطق … از افعال قبیحه … شرمنده بودند

محصور ماند و دیگر مرتبه حنیفه گفت ای ابراهیم در حالتی که حضرت فاطمه دعوی فدک نمود و گفت پیغمبر در حال حیات
فدک را بمن داد و تملیک فرموده ابو بکر گواه طلبید اما نشنیدم پیغمبر عمل نمود و بخلاف شرع کرد ابراهیم از سر آنکه
ما را سخن گوید که موجب الزام و فضیحت او شود زبان داده بآنچه صاحب ید بود و ابو بکر را هیچ چیز نبود شغل
الانبیاء بموجب حکم صاحب شریعت که البینة علی المدعی و الیمین علی من انکر نبایستی که او را حضرت فاطمه
که صاحب ید بود گواه طلبید آیا از روی جهل بود یا از روی ظلم ای ابراهیم حق خدا که جواب بگو یا از روی کرسی
نفرت بزیر آی یا جحود الامنکی کن ابراهیم و شافعی و ابو یوسف و محمد بن الحسن و قاضی شام بودند و جمیع خلایق
بر ایشان بخندیدند و ایشان از ترس هارون هیچ نتوانستند گفت روایت کنند که هارون را ابن یحیی بود
حسن سیرت و لطف صورت آراسته بغایت صاحب کمال بود نام وی خالد بن یحیی بود و محبت اهل البیت غیرت
تمام داشت و هرگز تقیه نکردی و بر هارون بر ظاهر بود که او بطریق اهل البیت است و آنحضرت که حالا بود
ما بد محبت تمام بود هر چند خواستی که فتی دیگری و کسی را با آن بود که متعرض وی شود گویند که روز
حنیفه نشسته بود و هر مسئله که حنیفه الزام ابراهیم کردی وی تحسین نمودی و ابراهیم با ایشان او خندیدی
و با ایشان تمسخر نمودی و بخالد گفتی از درهم و دینار بر حنیفه نثار کردی و جمیع ملت هارون و منع او نشد
و ما بامداد بر قبضه شمشیر نهاده و حفظ حنیفه کوشیدی که مبادا کسی بمقام آزار وی شود و هر لحظه گفت
ای امان بدانید که علما بر آن اتفاق دارند و دروغ بسیار ... و هر کس بحسب ... حدیث ...
و هر منسوب ... حدیثی که از من روایت کنید و حدیث اینست فاذا جاءکم الحدیث
فاعرضوه علی کتاب الله تعالی فما وافق کتاب الله فخذوه و ما خالف کتاب الله فذروه و دیگر بدانکه
ای ابراهیم که چون حضرت رسالت پناه از دار فنا بدار بقا رحلت نمود استر و شتر و شمشیر و عمامه و دیگر چیزها از آن
ماند بود امیر المؤمنین ع متصرف شد و بعد از حضرت رسول هر چه بود رحلت که آنحضرت رحلت نمود امیر المؤمنین

بیرون

بیرون آمده و متصرف شد که از جمله سواریت آنحضرت عصا بود و هیچکس با وی منازعت نکرد و این دیگر تمام
سطور است و هیچکس نگفت که رسول را میراث نیست چرا میراث او را متصرف میشوی پس اینکه گفتا
از امیر المؤمنین علی بگیرند و اگر گویند که ایشان از مطالبه باز ماندند و امیر المؤمنین علی بر ایشان غلبه کرد و تسلیم کرد
عاجز شدند بر حالتی که آنحضرت خاتم کرد ... چیزی که او را شرعا در ان تصرف نبود در روی نظر فرمایند که آنحضرت
که بر محرم بود معلوم باشد بلکه شرایط بود اگر گویند که رسول در حالت حیات آنحضرت فاطمه را تملیک امیر المؤمنین علیه
کرده بود باطل و دروغ بود چرا اگر چنین بودی حدیث مجمع علیه متفق فیه در این باب وارد گشته بودی که رسول در حال
حیات خود متعلقات خود تملیک امیر المؤمنین کرده پس معلوم شد که بارث بآنحضرت منتقل شده و ابو بکر گواه ...
چه نصیحت ... هارون گفت ای ابراهیم و ای علماء که حاضرید چون جواب حنیفه ندارید و از
تشنیع و ابطال مذهب شما نمود شما ساکت شدید و سکوت موجب رضاست پس چرا مذهب وی اختیار نمیکنید
هر چند هارون این گفت ... دیگر مرتبه حنیفه گفت ای ابراهیم و ای علمای که حاضرید بدانید که جمیع تواریخ
تمام مذکور است و بالاتفاق است که چون ابو بکر رد شهادت گواهان حضرت سیدة النساء نمود حضرت فاطمه
گفت ای ابو بکر تو ارث پدر خود میراث گیری و من از پدر خود میراث نبرم و بر ایشان خشم بسیار کرد و الزام
ایشان نمود و بر ایشان لعنت کرد و خشمناک و رنجیده از حجره بیرون رفت و سوگند یاد کرد که در وقت
نزد حضرت رسالت پناه از ایشان شکایت نماید و چون که از دار فنا بدار بقا رحلت نمود وصیت نمود بحضرت
امیر المؤمنین علیه السلام که او را در شب دفن کنند و نگذارد که ابو بکر و عمر و اتباع ایشان بجنازه وی نماز گذارند حضرت
امیر المؤمنین وصیت آنحضرت را بجا آورده و او را در شب دفن کرد و در میان قبر و منبر رسول بحکم حدیث و ما بین
روضة من ریاض الجنة و موضع قبر آنحضرت را پنهان ساختند و هموار نمودند روز دیگر ابو بکر و عمر و اتباع و انصار
خود بخانه امیر المؤمنین علی رفتند و تعزیت آنحضرت گفتند و احوال آنحضرت از کفن و دفن وی سوال کردند
در جواب گفت که او را در شب دفن کردیم ابو بکر و عمر سبب پرسیدند گفتند که چرا هیچکس از اصحاب خبر نکردی امیر المؤمنین

که بنا بر مصلحت و وصیت وی علی کردیم و نخواستیم که مخالفت وی کنیم چند آنکه مخالفت وصیت نوعی از ارتداد است
و شما مکیدات و عنادات از رسول شنیده اید که فاطمه بضعة منی من آذاها فقد آذانی و من آذانی فقد آذی الله
چگونه جایز بود مر آنکه ایذای او و غصب حق او کنیم علیهم اللعنة و العذاب غایت مضطر شد و گفت بویم و اما
از غیر بیرون آید و هیچ وی را نا نکنیم نشد و هر چند غیر آن حضرت طلبید نیافت ای ابراهیم نظام حکایت طریق
که بیان کردیم اجماع است و هیچکس خلاف نکرد پس نتیجه آن حضرت فاطمه غضب وی بر هر دو شدن
مهاجر و انصار از تمام نعمی و الی است مرکز قهر و غضب حضرت سیدة النساء فاطمه که بر بکر و عمر بود بر شوهر
بزرگوار و از غضب امامت و بعد فرزندان بزرگوار او و از نا شنیدن تمام دست ایشان به جمیع از مهاجر و انصار
و صحت این حدیث متفقند که حضرت رسالت پناه به فاطمه فرموده که ان الله یغضب لغضبک و یرضی لرضاک
یعنی ای فاطمه خدای تعالی غضب میفرماید از برای غضب تو و خشنود میشود بخشنودی تو پس هر چه باعث
غضب تو و خشنودی میشود و خشنودی تو پس موجب غضب فاطمه غضب الله تعالی باشد و خدای تعالی بر ایشان غضب
فرموده باشند و بحکم حدیث اول که فاطمه بضعة منی هر که فاطمه را بیازارد خدا را رنجانیده باشد و حق تعالی
میفرماید که انّ الّذین یؤذون الله و رسوله لعنهم الله فی الدنیا و الآخرة پس بلا شبهه
ابوبکر و عمر و اتباع ایشان کافر و ظالم باشند و لعنت خدا و رسول و ملائکه متوجه ایشان باشد چون
سخن بدینجا رسانید ابراهیم نظام و ابو یوسف و شافعی جمیع بیکبار برخاستند بقصد قتل حنیفه کردند
و شمشیرها و آلات را بر داشتند و او نیز بقوت خود سعی میکرد و در پیش ابراهیم نظام را بدست خود گرفته بود
و هارون شاهد بود چون یحیی بن خالد برمکی هجوم ایشان را دید برخاست نزد هارون آمد و گفت تو فرزند
رسول خدایی نکته و کنیزی جمیع علمای زمان ترا الزام نمود و حیله را ظاهر کرد و ایشان ظلم و تعدی در مجلس تو قصد
قتل علمای وی کردند و هر یک از امرا که از دولت حکایت اصحاب حنیفه تقدیم رسانیدند جا بدین
متعرض علما شد و این تمام هارون که از محبان و محبان اهل بیت بود شمشیر کشیده متوجه ابراهیم نظام شد

وعلما

و علما همه بیکبار دست از حنیفه کوتاه کردند و بجای خود بنشستند هارون باز گفت به ابراهیم بن نظام
زد و گفت هیچ از حیا شرم نداری که جمیع علما حاضر بدعوی اعلم و افضل زمان سید اند از جواب کنیزی عاجز
و مضطر شده اید و مردمان از خواص و عوام با شما تمسخر میکنند و با وجود این شرم نشد بنشستید و قصد قتل او
آزار او میکنید چون خلایق این سخنان از هارون شنیدند از سلاطین و علما و اعیان بیکبار ملامت آغاز
کردند ابراهیم نظام و جمیع علما را ملامت و تشنیع نمودند حنیفه با وجود آن هجوم از ایشان خایف نبود و ساکت
شد دیگر مرتبه آغاز سخن نمود و گفت ای معاندان منکر ای دشمنان خاندان رسول الله از خدا بترسید و از
بان خواست با و کینه از برای جاه دنیا و از برای حطوم هیچ روزه کمر عداوت مصطفی و مرتضی و اهل البیت بر میان
استوار میکنید و مزخرفات و مهملات که از قبیل افسانه و افسون است چشم کوته نظران را بی بینا نماید که فلان
با اتفاق فلان خلیفه و فلان از فلان امر غدیر افضل باشد و امثال این حکایات و روایات را
در علم رسالت و نبوت و امامت و عصمت و طهارت و اسرار الله و تحقیق حقایق نجات ساخته اید و عقد
خلایق الله را حرام از قیامت و حشر و نشر و عذاب ابد یاد نمی آید و از غضب آلهی نمی ترسید و صد هزار
در میان خلق بدین آورده اید و صد هزار فتنه ساخته اند حق خدا و رسول و امام دور انداخته اید و
کلمات بعضها فوق بعض کذا شنید و اکثری از حکایات و روایات و احادیث موضوعه را نقل از ظالمان
اهل البیت و فاسقان و زنان و کودکان باز گفته است که از قبیل افسانه و خواب و خیالست و بدان مانند که شخصی
افسانه میگوید و جمع از زنان و کودکان را در سلک ثقات و محدثین نویسند که قال فلان و قال فلان
و در افواه میاندازند که فلان محدث و فلان شیخ حافظ و روایات از فلان شیخ دارد و فلان شیخ حاجی محدث است
و فلان شیخ حجام مفسر قرآنست و فلان جاهل در بصیرت و فلان نادان صاحب چند اربعین است و ان
اولیای کبار و مقتدای روزگار است و فلان شیخ در خواب چنین دیده و از پیغمبر چنین شنیده و ...

و علی هذا القیاس جاهلان بی بصیرت و نادانان بی معرفت و کوران نادیده به خیالات و نقولات با وجود ضلالات
از خرافات و عجایب و بلاد و احصای دانستن و بیان پی در پی دیدند و به تقلید ایشان چسبیدند و نقل از شما کنند و بنای معرفت
و شریعت و طریقت بر خواب و خیال و وهم و گمان بر نقل و روایت شما نهند و تحقیق این جهالات چنان و جهالات
الطبان تا تمام مستحکم شده و چنان ساخته اید که بی سیمای شما و تقلید ایشان زایل نتوان کرد و از جهت جرح و تعدیل
و طعن و تکفیر و تقبیح عوام بر نظر آورید و ز علمای دین که درین کذب و افترا و لاف و لغو ایشان بدین نحو قدم
آمدند و بخواهش آمد و بغض و عداوت اهل البیت و اولاد و پیروان و شیعیان ایشان میراث کرفتید و مخالفت
ایشان و طریق ایشان نمودید و بیشما ظالمان و فاسقان و اعدای خاندان رسول را که عمر بیست بر سنتی و شرب
خمر کرده تا بیکه بود و بعضی از خاندان مقدم داریم و تجلیل ایشان و فضایل ایشان یکدیکر روایت میکنید
و حال بدان رسید و کار بدان انجامید که نقل روایت و حدیث و آیات از امیر المؤمنین و امام حسن و امام حسین
و باقی اهل البیت که باتفاق عالمیان معصوم و مطهرند و قول معصومان را اعتبار نمی نمایند و حدیث و روایت
از عایشه و انس بن مالک و ابو هریره و عمرو عاص و معاویه اعتبار کنند که هر یک از ایشان بدترین اهل روزگار و
لعن و دوری بخوبی کفتند و باعتقاد جمیع اهل اسلام لعن این کروه از اوجب عبادات و اهم سعادات است
ای ابراهیم انصاف ده تو که بریت و فا و عقلا بیت چه فضل داری بیا تا بشنویم کدام صدق و بچه راستی بر تمام عالمیان
ثابت این معنی محقق است یکدام علم و فضیلت و زهادت و یکدام تقوی و عبادت و یکدام سخا و مروت و
یکدام دلیری و شجاعت و یکدام سخاوت و حکمت ... که کوه ... که شکسته اند و یکدام درست
حکم که نموده اند و یکدام مشکل که حل نموده اند و یکدام معجزه که کرامت ای ابراهیم فضیلت را معنی بکوی که چه چیز
حاصل میشود و بکوی که اکنون تو با من عند الله چه معنی دارد و آن تو بچه چیز ممکن حاصل شد و بچه چیز
حاصل شده که هر یکی از عالمیان ثابت نیست و نشنیده اند و در قرآن و حدیث و اخبار واقع نشده ای ابراهیم

شرم نداری

شرم نداری و ترک این جهالات کنید و بدانید که از اول زمان خلافت تا غایت بنای مذهب و ملت شما بر تعصب
و عنا و ظلم و تعدی بوده و هر کز هیچ یک از سادات و شیعیان و مؤمنان که پی روی رسول و اهل البیت اند قومی
خواری
بر قتل ایشان داده اید و عوام را بر قتل ایشان ترغیب و تحریص نموده اید و گفته اید که ایشان اند که کفار اند و سعید
بقتل رسانیدن و باید از خوف آنکه شما را فضیحت نکنند و ابطال مذهب شما ننمایند و کفر و فسق و ظلم و طغیان شما
شما که اعدای رسول و آل اهل البیت اید و تبدیر شما اثبات نکنند چنانکه من ثابت کردم بر شما که بدلیل خلیفه زمان ای
ابراهیم بر جمیع عقلا ثابت کرده که شما اعدای اهل البیت و رسولید و اما ان شما قاتلان اهل البیت و اعدای ایشان اند
و عداوت که با رسول خدا داشتند و نفاقی که با آنحضرت می ورزیدند و اظهار نمیتوانستند و کره و حقد با رسول خود
از ان جهت زاده بود ایشان با رسول خدا در مقام نفاق بودند باظهار و طریق کفر زمامی بیمودند تا آنکه بعد از رسول خدا
ظاهر و انتقام از اهل البیت او کشیدند و شما نیز پیروی ایشان مینمایید و از آل و اهل البیت رسول و شیعیان و پیروان ایشان
در عالم نکذاشتید و نسل ایشان منقطع کردند و شما نیز دعوی مسلمانی میکنید و میکویید که ما دین محمد داریم الله
که محمد از شما بیزار است علما یکبار کفتند که ما بیزاریم از اعدای اهل البیت و آنکسی که با ایشان در مقام عداوت است
حیثیت عنادای که دروغ میکویید و دعای شما معلوم است از عداوت اهل البیت و پیروان ایشان و بس در جنون
خلیفه زمان بر شما اثبات کنم که چنین است که من میکویم ای ابراهیم در روز عید قربان که علما و مشایخ و اکابر دین
از عالمیان و حکام و سایر عوام شما در پای منبر حاضر میشوند چون خطیب بالای منبر میرود و قصه ابراهیم
و اسماعیل و قربان ساختن او را بیان میکنند شما کریستن آغاز میکنید و های های میکنید و هر لفظی که میشنوید که
ای ابلهید
ابراهیم کارد بر کرفت و قصد کشتن اسماعیل کرد فریاد میکنید و چون حلق او نزدیک میشود و ستا...
و آنکه با آن ... میریزید و چشمها سرخ میکنید و حال آنکه هیچ جراحت با اسماعیل نرسید و بعوض او ... دنبه ...
الامر
کوسفندی کشته که هر سال از آن کوشت ... حصه ... باطراف و اکناف عالم ...

بچیزی بدهم کس بفریاد و زاری ان بزرگ گوسفندی بود مثل بخیار هزار سال ازان گذشته باشد و در هر شهر و دیار که
شیعه و دوستی یا دوستدار ببینند که از برای نور دیده رسول و جگر گوشه امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و فرزند
ارجمند سیدة النساء و برادر با جان برابر حسن مجتبی سید شهدا و سید شباب اهل الجنة امام حسین مظلوم شهید و در روز
عاشورا یاد ازان وقت کنی بگرید که [illegible] چون حالتی [illegible] چون پدری [illegible] مادری چون [illegible] در روی زمین پیدا
چون برادری [illegible] فرزندانی چون فرزندان جمعی از کافران و ظالمان امت و منافقان بحضرت او و در کوچه
و غیره بظلم بکشند و سری مبارک او را [illegible] و حرم او را غارت نمودند و [illegible] فرزندان و یاران و دوستداران
و اصحاب و احباب آنحضرت را شهید کردند و [illegible] اگر مؤمنی از برای ایشان دلتنگی نماید و ماتم دارد و گریه کند گویند
که این رافضی است و اهل بدعت است چه معنی دارد که بعد از ان [illegible] سال یا سیصد سال گذشته باشد یاد آورند
و گریه کنند ای ابراهیم چگونه شاید که از برای گوسفندی بعد از چهار هزار سال توان گریست و [illegible] چیزی نتوان
و نشاید که از برای قرة العین رسول بعد از دویست یا سیصد سال بگریند و ماتم دارند چون حنیفه سخن بدینجا رسانید
دست بسر زد و مقنعه از سر بکشید و نوحه و زاری آغاز کرد و دو دست بر سر میزد و میگفت حسینی که بر گردن رسول خدا
سوار میشد و [illegible] خود بر آنحضرت میزد که [illegible] و حضرت رسول افتخار میکرد و میگفت که نیکو سواری دیدی شما
نیکو مرکبیست مرکب شما دیدی شما بهتر است از شما [illegible] که بوسه گاه سید کاینات بود و سر او موجود است بتیغ
بیدریغ ببریدند و اسب بر سینه مبارک وی میدوانیدند و [illegible] آه آه [illegible] اللعنة دست بر سر میزد و فریاد
میکرد چنانکه هارون و جمیع خلایق گریه [illegible] رسانیدند هارون بترسید که مبادا که فتنه بالا گیرد و در ساعت
بفرمود که [illegible] از برای حنیفه بیاوردند [illegible] منقطع کرد و حنیفه گفت ای خلیفه زمان چندان مهلت
که یک سؤال دیگر بکنم و سخن را بدان ختم کنم هارون گفت سؤال کن حنیفه گفت ای ابراهیم و ای ابو یوسف و ای علمای
که حاضرید بحق آن خدای که معبود [illegible] عالمیان [illegible] که راست بگویید که در هیچ جا یافته اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله در حال

ختم کلام [illegible] ولایت امیر المؤمنین علیه السلام

حیات

حیات هیچکس را بر علی علیه السلام مقدم داشته باشد و او را امیر کرده باشد جمیع علما گفتند نه حنیفه گفت [illegible] رسول خدا
کسی را بعد از امیر نکرده اند چون روا دارید که بعضی از جاهلان امت کسی دیگر را مقدم و امیر کرده اند ای ابراهیم در ان محل
حضرت رسول سوره برائة بابی بکر داد و او را با خلق عظیم فرستاد و که سوره برائة بمکه برد و بر کفار بخواند حکم الهی
که او نرود و علی ابن ابیطالب علیه السلام برود و حکم آمد [illegible] حضرت رسول الله علی ابن ابیطالب علیه السلام را
تنها بفرستاد که سوره برائة از ابو بکر بگیرد و او را [illegible] بالشکر [illegible] که با او بودند و ابو بکر [illegible] که تنها
متوجه مدینه شود از امیر المؤمنین علیه السلام التماس کرد که کسی بحضرت عزت رسول [illegible] محل
کن که من مراجعت نکنم و در خدمت تو باشم حضرت امیر [illegible] حکم الهی تنها برفت و آیه برائة بر کفار مکه بخواند
که یا فَاِذَا انْسَلَخَ الْاَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدْتُمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ [illegible] احکام الهی
بایشان رسانید هیچکس از اهل اسلام در این خلاف نکرده اند ای ابراهیم که گفتم واقع هست [illegible] کسی انکار این
کرد حنیفه گفت ای ابراهیم [illegible] که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در حالت نزع بود اسامة بن زید را امیر
لشکر کرده بود و [illegible] میگفت که لَعَنَ اللّٰهُ مَنْ تَخَلَّفَ جَيْشَ اُسَامَةَ اِلَّا عَلِيَّ ابْنَ اَبِيطَالِبٍ و فضل
بن عباس یعنی لعنت خدای بر آنکسی باد که از جیش اسامة بن زید باز ایستد و باز [illegible] الا علی و فضل بن عباس
این سخن را مکرر گفتی و ابی بکر و عمر حاضر بودند می شنیدند [illegible] انکار [illegible] از خوف آنکه مبادا که
بعد از رسول صلی الله علیه و آله علی ابن ابیطالب علیه السلام را قایم مقام خود کرده اند و اسامه که غلام رسول خدا بود
ایشان را تابع و نوکر و ملازم اسامه ساخته بود که [illegible] لیاقت خلافت [illegible]
که اسامه تابع ایشان بودی و اسامه در بیرون مدینه با خلق بسیار منتظر ایشان بود [illegible]
[illegible] رسول لعنت بر ایشان میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و ایشان میگفتند [illegible] رسول [illegible]
کذاشتن [illegible] و بعد از فوت رسول خدای [illegible] بنی ساعده [illegible] حکومت و خلافت

برای خود قرار میدادند و بتجهیز و تکفین و تغسیل و تدفین رسول خدا حاضر نشدند و چون اسامه
بن زید بشنید که ایشان در سقیفه بر حسب مراد خود خلیفه تعیین می نمایند کسی بایشان فرستاد
که شما نوکر و تابع منید شما را با خلافت چه کار است تا یک شب سیاهیهای کفار بر داشته برفتند
و اسامه را دیدند و بدست بوسی و پای بوسی چنان کردند که ایشان را تکلیف بیرون نکند و باتفاق
جمیع امت بعد از وفات رسول نوکر و تابع اسامه بودند و باتفاق فریقین رسول بر ایشان لعنت
میکرد تا آنکه متوجه عالم بقا شد و این در جمیع کتب و احادیث و تفاسیر شما نیز مذکور است
و انکار آن نتوانید کرد چون ابو بکر و عمر نوکر و تابع اسامه بودند و یاوری نرفتند و مخالفت حکم رسول
خدای کردند و بتجهیز و تکفین و تدفین رسول خدای حاضر نشدند و تابع و رعیت رسول خدا شدند
و رسول خدا با نفس آخر بر ایشان لعنت میکرد و بلا شک خدا و جمیع ملائکه بر ایشان لعنت میکنند و
بر اتباع ایشان و برین سخن ختم نمود شد ابراهیم نظام و جمیع علمای اهل سنت و جماعت روسیاه و
شرمنده سرها بزیر افکنده و از انفعال سر بالا نتوانستند کرد حنیفه بعد از آن دعای هارون الرشید
بنا بر تقیه کرد و گفت الحمد لله والمنة که بدولت خلیفه زمان این شکسته ضعیف ناتوان از فضایل
و مناقب ابن عم او و باقی اهل البیت رسول خدا از کفر و زندقه و ظلم و مخالفت در حق ظاهر اعدای ایشان را
آنچه در خاطر داشتم بعلانیه بر حضور در حق ظاهر گردانیدم و الزام مخالفان دین کردم و برهان مذهب
بحجت و دلیل نمودم و هیچکس بدین دولت عظمی و این منصب کبری سرافراز و مشرف نشد الا این
کنیز حقیر و اگر خلیفه زمان را ملالت نباشد بمقطع شوم و مسلسل اقامت دلیل می نمایم بر حقیقت
اهل البیت و از فضایل ایشان چندان بگویم که مستمعان طاقت استماع آن نیارند یحیی بن خالد برمکی
روی با براهیم بن نظام کرد و باقی علمای بغداد کرد و گفت هیچ تقصیر نکردید حقیقت مذهب

مناظره حنیفه با ابراهیم نظام
اسم بیانی مقالات

خود

خود ثابت کردید آنکه جمیع ارکان دولت از خاص و عام از موافق و منافق حنیفه را دعا کردند و تحسین
نمودند و آفرین گفتند و گویند در آن روز مناظره و مباحثه قریب چهار صد کس تقریر مذهب خود را و طریق
اهل البیت اختیار کردند و هارون بفرمود تا حنیفه و خواجه او را خلعتهای فاخر پوشانیدند و چون شرط کرده بود
بفرمود تا صد هزار دینار زر خلیفتی بیاوردند و تسلیم حنیفه نمودند و با وجود عقب هارون خواجه حنیفه را
طلبید و آهسته با وی گفت که این کنیز خود را بر داشته زود از این شهر برو تا ترا و کنیزک را اتفاقی نرسانند
حنیفه و خواجه او دری بپای هارون بوسیده رخصت حاصل کرده خوشحال و خندان از آن مجلس بیرون آمدند
و پسر عم هارون که از محبان خاندان رسول بود و گفت فرمان که از محبان خاندان بودند حنیفه را بخششها و
نوازشها نمودند و ابراهیم بن نظام شرمنده و روسیاه از کرسی زر بر خواسته با ابو یوسف و شافعی و
نه سیاهان دیگر از مجلس بیرون آمده و گفته خلایق بر ایشان میخندیدند و پسر عم هارون بدیشان تمسخر میکرد
حنیفه با خواجه خود و جماعت بسیاری پنهانی از شهر بغداد بیرون آمده متوجه مدینه رسول شدند و بخیر را
عبادت حضرت امام علیه السلام رسانیدند و در خدمت آنحضرت بودند الحمد لله الذی ثبتنا علی ولایة
اهل البیت الذینهم شموس الهدایة و بدور الدجی و علی البراءة من اعدائهم اللیام
الملعونین فی الاولی والاخری الی یوم الساعة والقیام بهوای صوابنمای محبان خاندان نبوت
و ولایت ناصح و لامع باشد چون مترجم این رساله شریفه حنیفه فقیر حقیر بی بضاعت ولی رحمة الله الزکی
ابراهیم استرابادی در تاریخ سنه ثمان و عشرین و تسعمایه بعد از مراجعت از مکه معظمه و طواف بیت الله الحرام
و زیارت حضرت سید المرسلین و ائمة المعصومین علیهم اجمعین بدار السلطنه دمشق رسید رساله مذکوره را
نزدیک استادات شام که بتشیع و تورع مشهور بودند یافته من اوله الی آخره مطالعه نمود و چند روز تحصیل
از برای تحصین رساله مذکوره در دمشق توقف نمود تا در وقتی که کتابت آمده و با التماس جناب ابو النجاب

معالی مضاب سلیمان بیک تفنکچی باشی کتاب حنیت را فارسی نمود، عطا العه محبان خاندان طیبین و

طاهرین رساند مامول از الطاف عمیم واعطاف جسیم شیعیان بارشد و یقین آنکه این عزیز به عمیق

دایر حریق نایرهٔ ذنوب ما که مترجم رسالهٔ مذکور است بفاتحه دستگیری نمایند و بدعای خیر یاد آوری کنند

احبائی اذکرونی فی دعاءٍ * فان دعاءکم اقصی النجاح * ودعاکم مفاتح الامانی

ومصباح المرء الی النجاح * والحمد لله رب العالمین والصلوة

علی محمد خاتم النبیین * تمت الرسالة المذکورة

فی یوم الاثنین عشرین شهر ربیع الاول

سنة الف ومائة والحادی من

الهجرة النبویة المصطفویة

صلی الله علیه وآله

وسلم

م م م

کتاب رجعت

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة علی اشرف الانبیاء والمرسلین محمد وعترته
المعصومین وبعد چنین گوید فقیر خاکسار محمد باقر بن محمد تقی حشرهما الله مع الائمة الابرار
که چون برکافه ارباب فطنت و ذکا و عامه اصحاب بصیرت و اعتلا ظاهر و هویداست که ادای شکر نعمت سلسله
علیه صفویه انار الله برهانهم و شید الله ارکانهم که سلاطین دین مبین اهل بیت طاهرین ایشان صلوات الله
علیهم اجمعین ببرکات تائیدات ایشان استوار و قواعد شریعت مقدسه و آثار دین در مدارس مطهره نبوی
صلی الله علیه وآله بسعی جمیل ایشان پایدار است برکافه شیعیان متحتم و دعاء خلود این دولت ابد پیوند
بر عامه فرقه ناجیه شیعیان لازم است و چون از پرتو خورشید این سلطنت روزافزون این ذره بی مقدار
توفیق یافت که اخبار حضرات ائمه اطهار صلوات الله علیهم اجمعین را در ضمن بیست و پنج مجلد از کتاب
بحار الانوار جمع نمود و عموم طلاب علوم دینیه را از آن کتاب عزیز انتفاع عظیم حاصل گردید و در اثنای جمع
احادیث دو حدیث بنظر قاصر رسید که ائمه اهل البیت علیهم السلام بظهور این دولت علیه خبر داده اند
و باتصال این سلطنت علیه بدولت قائم آل محمد صلوات الله علیهم اجمعین شیعیان را بشارت فرموده اند
بخاطر فاتر رسید که ترجمه این دو حدیث شریف را با دوازده حدیث دیگر که مشتمل بر احوال شریف حضرت
خاتم اوصیا و نقاوه اذکیا و شفیع روز جزا و مخزن اسرار سید انبیا اعنی صاحب الزمان و خلیفة الرحمن
علیه و علی آبائه الصلوة والسلام بوده باشد بموقف عرض نواب کامیاب فلک قباب خورشید احتجاب اعنی
شهریار عادل کامل باذل که روضه بارگاه ملایک سپاه و گلدسته گلستان مصطفوی و نوباوه بوستان
مرتضوی ثمره شجره نبوت و رسالت غصن دوحه امامت و ولایت خلاصه احفاد سید المرسلین نقاوه

اولاد

اولاد ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین باسط مهاد امن و امان رافع لوای عدل و احسان بانی
مبانی مروت و انصاف ماحی مراسم جور و اعتساف قاسم خطوط قیاصره دوران کاسر اعناق اکاسره زمان
سلطان سلاطین نشان و خاقان گیتی ستان السلطان بن السلطان بن السلطان ابو المظفر السلطان شاه
سلیمان الصفوی الموسوی بهادرخان خلد الله تعالی ملکه واجری فی بحار القلزم والنمر فلکه برساند و این
جباره در شاهوار را که از دریای علوم اهل بیت رسالت صلوات الله علیهم اجمعین استخراج نموده حمایل
بر دوش شاهد دولت ابد توامان گرداند امید که اطناب این سلطنت عظمی باوتاد خیام سعادت
خاتم اوصیا پیوند یابد و صبح صادق این دولت کبری تا طلوع خورشید عالم افروز قائم آل محمد علیه السلام
از آسیب ظلمت تنبهای زوال بی ترک باید بمحمد وآله الطاهرین من قال آمینا ابقی الله مهجته
فان هذا دعاء یشمل البشر حدیث اول شیخ عالی مقدار محمد بن ابراهیم نعمانی که از اعاظم
محدثین است در کتاب غیبت بسند معتبر از ابو خالد کابلی روایت کرده است که حضرت امام همام
محمد بن علی باقر علوم الانبیاء والمرسلین صلی الله علیه وآله فرمودند که کانی بقوم قد خرجوا
بالمشرق یطلبون الحق فلا یعطونه ثم یطلبونه فاذا رأوا ذلک وضعوا سیوفهم
علی عواتقهم فیعطون ما سألوا فلا یقبلونه حتی یقوموا ولا یدفعونها الا الی صاحبکم
قتلاهم شهداء یعنی گویا می بینم گروهی را که از جانب شرق ظاهر شوند و طلب حق از مردم کنند
و مردم را بآن دعوت نمایند پس ایشان قبول نکنند پس بار دیگر طلب نمایند و قبول نکنند پس چون
این را ببینند شمشیرهای خود را بر دوشها بگذارند و حمله کنند پس مردم بدین حق در آیند و ایشان
باین راضی نشوند تا آنکه سر ایشان پادشاه و والی شوند و پادشاهی در میان ایشان بماند و بکسی
مگر بصاحب شما یعنی حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیه وآله و هر که با ایشان کشته شود

در جنگ شهید شده است و ثواب شهیدان دارد مترجم گوید که بر صاحبان بصیرت ظاهر است که از نجابت
شرفی کسی که دین حق را طلب نمود و مردم را بدین حق دعوت کرد و پادشاهی بغیر از سلسلهٔ علیهٔ صفویه خلد
الله ملکهم نبود و درین حدیث شریف جمیع شیعیان خصوصاً انصار و اعوان این دولت ابد توامان را
بشارتهاست که بر عاقل پوشیده نیست **حدیث دوم** باز شیخ نعمانی در کتاب مذکور بسند معتبر از
حضرت امام بحق ناطق جعفر ابن محمد الصادق صلوات الله علیه روایت کرده است که آنحضرت فرمود
که روزی حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی ابن ابی طالب صلوات الله علیه خبر میدادند از وقایع
که بعد از آن حضرت بظهور آید تا ظاهر شدن قائم آل محمد صلی الله علیه و آله پس حضرت سید الشهداء
حسین ابن علی صلوات الله علیه فرمودند که یا امیر المؤمنین چه وقت حق سبحانه تعالی زمین را از ظالمان
پاک خواهد کرد حضرت امیر المؤمنین صلوات الله علیه فرمود که خدای تعالی زمین را از لوث کافران
پاک نخواهد کرد تا خون حرام بسیار بر زمین ریخته شود و بعد از آن پادشاهان بنی امیه و بنی عباس علیهم
اللعنه را بتفصیل بیان فرمود و حدیث طولانی که راوی اختصار کرده است پس فرمود که اذا قام القائم
بخراسان وغلب علی ارض کوفان وملتان وجاز بنی کاوان وقام منا قائم بجیلان
واجابته الآبر والدیلم وظهرت لولدی رایات الترک متفرقات فی الاقطار والحرمات
وکانوا بین هنات وهنات اذا خربت البصرة وقام امیر الامرة بمصر حکی علیه السلام حکایة
طویلة ثم قال اذا جهزت الالوف وصفت الصفوف وقتل الکبش الخروف هناک یقوم
الآخر ویثور الثائر ویهلک الکافر ثم یقوم القائم المأمول والامام المجهول له
الشرف والفضل وهو من ولدک یا حسین لا ابن مثله یظهر بین الرکنین فی دریسین یظهر
علی الثقلین ولا یترک فی الارض الادنین طوبی لمن ادرک زمانه ولحق اوانه وشهد ایامه

یعنی هرکاه

یعنی هرکاه خروج کند پادشاهی از خراسان و غالب شود بر زمین کوفه و ملتان و بگذرد از جزیرهٔ بنی
کاوان که در حوالی مصر است و خروج کند از ما پادشاهی در گیلان و او را اجابت کنند و یاری نمایند اهل آبر که
که در حوالی استرآباد است و دیلم که قزوین در حوالی آنست و ظاهر شود از برای من علمهای ترکان و متفرق
شوند در اطراف عالم و در مکانهای و جنگها و فتنهای عظیم ایشان از دو حصه در وقتی که جنگ کنند و بعضی
پادشاه و پاشاهان پس حکایت طولانی بیان فرمودند که راوی از بیان آن اختصار کرده است پس فرمودند که آنگاه که
قتیله کرده شود و چند هزار لشکر و پیر کشیده شود و صفها را بکشند و قوچ فرزند خود را در آن هنگام دیگری را
شود و طلب خون آن کشته بکند و کافر را هلاک کند پس بعد از آن زمان قائم آل محمد که عالی شان
او باید ظاهر شود امامی که مردم قدرش را ندانسته باشند بکانش بزرگ او راست و فضیلت بر جمیع عالمیان
از فرزندان تست ای حسین نیست مثل او هیچ کس مثل الکبائر ... ظاهر شود در میان دو رکن
با جماعتی از ملائکه بر جن و انس غالب گردد و مردم ... یعنی کافران و ظالمان را از روی زمین بر اندازد خوشا
حال کسی که زمان او را دریابد و بمرتبه که دولت او برسد و در جهاد پیش حاضر گردد مترجم گوید که ظاهر است که
خروج کننده خراسان اشاره است بامرای ترکان مثل چنگیز خان و هلاکو خان و خروج کننده در گیلان
اشاره بشاه دین پناه رضوان مکان شاه اسمعیل حشره الله مع الائمة الطاهرین است که حضرت فرمود
از ماست و او را ازین فرزند یاد کرده ما در بیان حضرت ... نسبت ... سلسلهٔ علیهٔ
و پادشاه پادشاهان ... ایشانست یا دیگر از سلاطین عظام ...
از حدیث را ... خصوص حکم ... کرده و گفتن قوچ فرزند خود را ...
نیمه ادب شاهزاده عالی تبار صفی میرزا انار الله مضجعه و پادشاه دیگر که طلب خون نماید اشاره است
بسلطان سلطان علیین آشیان شاه صفی انار الله علیه شاه جنت الغفران ... حدیث را ...

یعنی این وقایع بعد از انقضاء دولت است تا بشارت بتعجیل ظهور حضرت صاحب الزمان علیه السلام و انتقال الی دولت
دین برود بدین دولت حق امام البشر از آخر حدیث ظاهر است حدیث ثمیم شیخ محمد مسعود عیاشی که از ثقات
محدثین است در تفسیر خود روایت کرده است از ابی لبید مخزومی که حضرت امام محمد باقر صلوات الله علیه
فرمود که مدت ملک تفاوت اساس بنی عباس را بیان فرمود گفت یا ابا لبید ان فی حروف
القرآن المقطعة لعلماً جماً ان الله تعالی انزل الم ذلک الکتاب فقام محمد صلی الله علیه
و آله حتی ظهر نوره و ثبتت کلمته و ولد یوم ولد وقد مضی من الالف السابع
مائة سنة و ثلث سنین ثم قال و تبیانه فی کتاب الله فی الحروف المقطعة اذا
عددتها من غیر تکرار و لیس من حروف مقطعة حرف تنقضی الا و قیام قائم
من بنی هاشم عند انقضائه ثم قال الالف واحد واللام ثلثون والمیم اربعون
والصاد تسعون فذلک مائة واحد و ستون ثم کان بدو خروج الحسین بن علی علیهما
السلام الم الله فلما بلغت مدته قام قائم ولد العباس عند المص و یقوم قائمنا عند
انقضائها بالمر فافهم ذلک وعه واکتمه یعنی بتحقیق که در حروف مقطعه که در اول
سورهای قرآنست علم بسیار است بدرستی که حق تعالی فرو فرستاد الم ذلک الکتاب پس حضرت
محمد مصطفی صلی الله علیه و آله الطاهرین ظاهر شد نور او تا آنکه ظاهر شد حقیقت او و هویدا شد کلمه حق
او ثابت شد و در روزی که متولد شد از هزار هفتم از خلق آدم صد و سه سال گذشته بود پس گفت
که بیان این در کتاب خداست در حرفهای مقطعه اول سورهها هرگاه بشماری بیتکرار هیچ
حرفی از حروف مقطعه نیست مگر آنکه نزد منتهی شدن آن یکی از بنی هاشم خروج میکند پس فرمود
که الف یکیست و لام سی است و میم چهل است و صاد نود است پس این صد و شصت و یک میشود

پس بود

پس بود خروج حضرت امام حسین بن علی علیهما السلام در الم الله پس چون مدتش تمام شد خروج کرد
اول پادشاهان بنی عباس نزد المص و خروج میکند قائم آل محمد علیه السلام نزد منقضی شدن این حروف
بالر این را بفهم و نگاه دار و پنهان دار مترجم گوید که این حدیث از جمله احادیث مشکلات است و چند وجه
از اشکال دارد و تا حال نیافته ام که کسی حل این حدیث کرده باشد و این حقیر را وجهی چند بخاطر قاصر رسیده
که در کتاب بحار الانوار ذکر کرده ام و لیک وجهی را در این رساله ایراد مینمایم اول باید دانست که
ابجد چنانچه از کتب معتبره معلوم میشود بچند وجه و در زمان سابق متعارف بوده و بنای این حدیث
در حساب ابجد اهل مغرب است که سابقا در میان عرب شایع بوده است و ابجد ایشان چنین است
صعفض قرست ثخذ ظغش یعنی صاد را شصت میگیرند و ضاد را نود میگیرند و سین را سیصد میگیرند
و ظا را هشتصد میگیرند و غین را نهصد میگیرند و شین را هزار و در باقی حروف با مشهور موافقند
پس بدانکه اول تاریخ ولادت حضرت رسالت پناهی صلی الله علیه و آله را از جمیع تواریخ بیرون آورده اند با
کلمه‌ها را بیندازی یعنی الم را و الّر و غیر اینها که مکرر واقع شده است یکی را حساب کنی مثل آنکه
حروف مبسوط را با زبیّنات حساب کنی مثل آنکه الف را سه حرف بگیری و لام را سه حرف و همچنین
پس الف لام میم الف لام میم صاد الف لام را الف لام میم را کاف ها یا عین صاد طا ها طا سین میم طا سین
یا سین صاد حا میم حا میم عین سین قاف قاف نون حرفهای اینها را که بشماری نهصد و سه میشود و از
خلق حضرت آدم تا ولادت شریف حضرت سید البشر موافق این حدیث معتبر شش هزار و صد و سه سال
گذشته بود و اول هزار سالها تا تاریخ و از اول هزار هفتم صد و سه سال گذشته بود و علاوه این
حروف نهصد و سه است چنانچه دانستی پس فرمود که الم که در اول سوره بقره است اشاره است بولادت حضرت
سید المرسلین و چون حضرت سید المرسلین فرمود که نزد انقضای هر یک از فواتح سوره خروج یکی از بنی هاشم

میشود و اول دولت بنی هاشم از حضرت عبد المطلب بود پس از اول ظهور دولت عبد المطلب تا ظهور دولت
خاتم انبیا علیه و آله و السلام هفتاد و یک سال است که عدد الم است بحساب ابجد و بحسب ترتیب قرآن بعد از
الم البقره الم آل عمران است و آن اشارت بخروج حضرت امام حسین صلوات الله علیه است زیرا که ابتدای دعوت و خروج
امر رسالت تا خروج آنحضرت قریب بهفتاد و یک بوده و دیگری بحسب ترتیب سوره قرآن المص است و آن
اشارت است بخروج بنی عباس که بانتزاع بنی هاشم بوده‌اند چنانچه خروج ایشان بباطل بوده و بحساب ابجد نود
صد و شصت و یک است و از ابتدای بعثت تا اول ظهور دولت ایشان بیشتر بوده و احتمال دارد که ابتدای این
تاریخ از نزول سوره اعراف باشد پس با بیعت ایشان نیز موافق می‌آید و توضیح این که بنای حساب
المص بر ابجد مغاربه است در ضمن حدیثی که در بحار الانوار از معانی الاخبار نقل شده است حاصل
دلالت آنکه قیام قائم آل محمد علیه السلام بر الر است فقیر را چنین بخاطر میرسد که مراد این باشد که بعد از الر
که در قرآن است همه را حساب باید کرد بقرینه آنکه در الم که یکی مراد بوده حضرت و آیه بعد را ضم فرموده‌اند
مجموع در الر چون مراد الرحمه بود بیان نفرموده و مجموع هزار و هفتاد و دو شده از هجرت است و پنج
سال مانده باشد چون مبدا آن تواریخ از اول بعثت بوده امید که حق سبحانه و تعالی در این زودی
دیده جمیع مؤمنان را بغبار مرکب همایون آنحضرت منور گرداند بحق محمد و آله الطاهرین حدیث چهارم
دو شیخ بزرگوار شیخ محمد بن بابویه قمی و شیخ طوسی رحمة الله علیهما در کتاب غیبت بسند معتبر
روایت کرده‌اند از بشر بن سلیمان برده فروش که از فرزندان ابو ایوب انصاری بوده و از شیعیان
خاص امام علی نقی و امام حسن عسکری صلوات الله علیهما و همسایه ایشان بود در سر من رای گفت
روزی کافور خادم حضرت امام علی نقی صلوات الله علیه نزد من آمد و مرا طلب نمود چون بخدمت
آنحضرت رفتم و نشستم فرمود که تو از فرزندان انصاری و ولایت و محبت با اهل بیت همیشه

صد و سی و یک بوده و بر تقدیر نزول سوره ...

هزار و صد و بیست و هفت میشود که نقل ... رسالۀ کرم

درمیان

درمیان شما بوده است از زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله تا حال پیوسته محل اعتماد ما بوده‌اید و من ترا
اختیار میکنم و مشرف میگردانم بفضیلتی که بسبب آن بر شیعیان سبقت گیری در ولایت ما و ترا بر رازی مطلع
میگردانم و بخریدن کنیزی میفرستم پس نامه پاکیزه بخط فرنگی و لغت فرنگی نوشت و مهر شریف خود را بر آن زد و کیسه
زری بیرون آورد که در آن دویست و بیست اشرفی بود فرمود که بگیر این نامه و زر را و متوجه بغداد شو و در چاشت
فلان روز بر سر جسر حاضر شو پس چون کشتی‌های اسیران بساحل رسد جمعی از کنیزان در آن کشتی‌ها خواهی دید
و جمعی از مشتریان از وکیلان امرای بنی عباس و قلیلی از جوانان عرب خواهی دید که بر سر اسیران جمع خواهند شد
پس از دور نظر کن بسوی برده فروشی که عمرو بن یزید نام دارد در تمام روز تا هنگامی که از برای مشتریان ظاهر سازد کنیزکی را
که فلان و فلان صفت دارد و تمام اوصاف او را بیان فرمود و دو جامه حریر کنده پوشیده است و ابا و امتناع
خواهد نمود آن کنیز از نظر کردن مشتریان و دست گذاشتن ایشان و خواهی شنید که از پس پرده صدای رومی از او
ظاهر میشود پس بدانکه بزبان رومی میگوید که وای پرده عفتم دریده شد پس یکی از مشتریان خواهد گفت که سیصد
اشرفی میدهم بقیمت این کنیز و عفت او مرا بخریدن راغب‌تر گردانید پس آن کنیز بلغت عربی با آن شخص خواهد گفت
که اگر بزی حضرت سلیمان بن داود ظاهر شوی و پادشاهی او را بیابی که من بتو رغبت نخواهم کرد مال خود را ضایع مکن
و بقیمت من مده پس آن برده فروش گوید که من برای تو چه چاره کنم که هیچ مشتری راضی نمیشوی و آخر از
فروختن تو چاره نیست پس آن کنیزک گوید که چه تعجیل میکنی و البته باید که مشتری بهم رسد که دل من با او
میل کند و اعتماد بر وفا و دیانت او داشته باشم پس در این وقت تو برو نزد صاحب کنیز و بگو که نامه با من هست
که یکی از اشراف و بزرگان از روی ملاطفت نوشته است بلغت فرنگی و خط فرنگی و در آن نامه کرم و سخاوت و وفاداری
و بزرگی خود را وصف کرده است این نامه را بآن کنیز بده که بخواند اگر بصاحب این نامه راضی شود من وکیلم
از جانب آن بزرگ که این کنیز را از برای او خریداری نمایم بشر بن سلیمان گفت که آنچه حضرت فرموده بود

همه واقع شد و آنچه فرموده بود همه بعمل آمد پس چون کنیز آن نامه را نظر کرد بسیار گریست و گفت بعمر بن یزید
که مرا بصاحب این نامه بفروش و سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر مرا بغیر او بفروشی خود را هلاک میکنم پس
با او در باب قیمت گفتگوی بسیار کردم تا آنکه بهمان قیمت راضی شد که حضرت امام علی نقی علیه السلام
بمن داده بود پس زرها را دادم و کنیز را گرفتم و کنیز خندان و شاد شد و با من آمد بحجره که در بغداد گرفته
[بودم] و تا بحجره رسید نامه امام علیه السلام را بیرون آورد و میبوسید و بر دیدها میچسبانید و بر روی میگذاشت و بر بدن
میمالید پس من از روی تعجب گفتم که میبوسی نامه که صاحبش را نمیشناسی کنیز گفت که ای عاجز
کم معرفت ببزرگی فرزندان اوصیای پیغمبران گوش خود بمن سپار و دل برای شنیدن سخن من فارغ
بدار تا احوال خود را برای تو شرح کنم و من ملیکه دختر یشوعای فرزند قیصر پادشاه رومم و مادرم از
فرزندان شمعون بن حمون الصفا یعنی [وصی] حضرت عیسی علیه السلام است ترا خبر دهم بامری عجیب بدانکه جدم
قیصر خواست که مرا بعقد فرزند برادر خود درآورد در هنگامی که من سیزده ساله بودم پس جمع کرد
در قصر خود از نسل حواریان عیسی علیه السلام از علمای نصاری و عباد ایشان سیصد نفر از صاحبان
قدر و منزلت هفتصد کس و از امرای لشکر و سرداران عسکر و بزرگان سپاه و سرکردهای قبایل چهار هزار
نفر و تختی فرمود که حاضر ساختند که در ایام پادشاهی خود بانواع جواهر مرصع کرده بود و آن تخت را
بر روی چهل پایه تعبیه کردند و بتها و چلیپاهای خود را بر بلندیها قرار دادند و پسر برادر خود را بر بالای
تخت فرستاد پس چون کشیشان انجیلها بر دست گرفتند که بخوانند بتها و چلیپاها همگی سرنگون شدند و بر زمین
افتادند و پایهای تخت خراب شد و تخت بر زمین افتاد و پسر برادر ملک از تخت درافتاد و بیهوش شد
در آن حال رنگهای کشیشان متغیر و اعضاشان بلرزید پس بزرگ ایشان بجدم گفت که ای پادشاه ما را
معاف دار از چنین امری که بسبب آن نحوستهای روی نمود که دلالت میکند بر آنکه دین مسیحی بزودی

زایل

زایل گردد پس جدم این امر را بفال بد دانست و گفت بعلما و کشیشان که این تخت را بار دیگر برپا کنید
و چلیپاها را بجای خود قرار دهید و حاضر کنید برادر این برگشته روزگار بدبخت را که این دختر را باو
تزویج نمایم تا سعادت آن برادر دفع نحوست این برادر بکند پس چون چنین کردند و آن برادر دیگر را بر بالای
تخت بردند همین که شروع بخواندن انجیل کردند همان حالت اول روی نمود و نحوست این برادر با نحوست
آن برادر برابر بود و سر این کار را ندانستند که این از سعادت دیگریست نه از نحوست دو برادر پس مردم متفرق شدند
و جدم غمناک بحرم سرا بازگشت و پردهای خجالت درآویخت پس چون شب شد بخواب رفتم و در خواب دیدم
که حضرت مسیح و شمعون و جمعی از حواریان در قصر جدم جمع شدند و منبری از نور نصب کردند که از رفعت سر بآسمان
بلندی مینمود و در همان موضع تعبیه کردند که جدم تخت را گذاشته بود پس حضرت رسالت پناه محمد عربی
صلی الله علیه و آله با وصی و داماد خود علی بن ابیطالب صلوات الله علیه و آله و جمعی از امامان فرزندان بزرگوار
ایشان قصر را بنور قدوم خویش منور ساختند پس حضرت مسیح بقدم ادب باستقبال حضرت خاتم الانبیا صلی الله
علیه و آله شتافت و دست در گردن مبارک آنحضرت درآورد پس حضرت رسالت پناه فرمود که یا روح الله
آمده‌ام که ملیکه فرزند وصی شمعون را برای این فرزند سعادتمند خود خواستگاری نمایم و اشاره فرمود
بماه برج امامت و خلافت امام حسن عسکری علیه السلام فرزند آنکسی که تو نامه‌اش را بمن دادی پس حضرت عیسی
علیه السلام نظر افکند بسوی حضرت شمعون و گفت که شرف دو جهانی بتو روی آورده پیوند کن رحم خود را
برحم آل محمد صلی الله علیه و آله شمعون گفت که کردم پس همگی بر آن منبر برآمدند و حضرت رسول خطبه
انشا فرمود و با حضرت مسیح مرا با امام حسن عسکری علیه السلام عقد بستند و فرزندان حضرت رسالت پناه با
حواریان گواه شدند پس چون از آن خواب سعادت مآب بیدار شدم از بیم کشتن آن خواب را برای پدر و جد نقل نکردم
و این گنج بیگانه را در سینه پنهان داشتم و آتش محبت آن خورشید فلک امامت در کانون سینه‌ام

مشتعل میشد و سرمایه صبر و قرارم را بر باد فنا میداد تا حدی که خوردن و آشامیدن بر من حرام شد

و هر روز چهره کاهی میشد و بدن میکاهید و آثار عشق پنهانی در بیرون ظاهر میگردید پس در شهرهای

روم طبیبی نماند مگر آنکه جدم برای معالجه من حاضر کرد و از دوای درد من از و سوال نمود و هیچ سود نمیداد و چون

از علاج درد من مأیوس گردید روزی بمن گفت ای نور چشم من آیا در خاطرت هیچ آرزوی در دنیا هست که برای تو

عمل آورم گفتم ای جد من درهای فرج را بروی خود بسته میبینم اگر شکنجه و آزار را از اسیران مسلمانان که در زندان

تو اند دفع نمائی و بندها و زنجیرها را از ایشان بگشائی و ایشان را آزاد کنی امید دارم که حضرت مسیح و مادرش

بمن عافیتی ببخشند پس چون چنین کرد اندک صحتی از خود ظاهر ساختم و اندک طعامی تناول نمودم

پس خوشحال و شاد شد و دیگر اسیر مسلمانان را عزیز و گرامی داشت پس بعد از چهارده شب در خواب دیدم

که بهترین زنان عالمیان فاطمه زهرا علیها السلام با هزار کنیز از حوریان بهشت در خدمت آنحضرت بودند مریم

بمن گفت ای خاتون بهترین زنان مادر شوهر تست امام حسن عسکری علیه السلام پس من بدامن مبارکش

در آویختم و گریستم و شکایت کردم که حضرت امام عسکری علیه السلام بمن جفا میکند و از دیدن با من ابا می نماید

پس آنحضرت فرمود که فرزند من چگونه بدیدن تو آید و حال آنکه بخدا شرک می آوری و بر مذهب

ترسایانی و اینک خواهرم مریم دختر عمران بیزاری میجوید بسوی خدا از دین تو اگر میل داری که

حق تعالی و حضرت مسیح و مریم علیهما السلام از تو خشنود گردند و حضرت امام حسن عسکری بدیدن تو بیاید

پس بگو أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَأَنَّ أَبِي مُحَمَّدًا رَسُولُ اللّٰهِ پس چون باین دو کلمه طیبه تلفظ نمودم

حضرت سیدة النساء مرا بسینه خود چسبانید و دلداری فرمود و گفت اکنون منتظر آمدن فرزندم باش

که من او را بسوی تو میفرستم پس بیدار شدم و آن دو کلمه طیبه را بر زبان میراندم و انتظار ملاقات

گرامی آنحضرت میبردم چون شب آینده در آمد و بخواب رفتم خورشید جمال آنحضرت طالع گردید گفتم

ای دوست

ای دوست من بعد از آنکه دلم را اسیر محبت خود کردی چرا از مفارقت خود مرا چنین جفا دادی فرمود

که دیر آمدن من نبود مگر برای آنکه تو مشرک بودی اکنون که مسلمان شدی هر شب نزد تو خواهم بود

تا آنزمان که حق تعالی ما و ترا در ظاهر بیکدیگر برساند و این هجران را بوصال مبدل گرداند پس از آن شب تا حال

یک شب نگذشته است که درد هجران مرا شربت وصال او دوا نفرماید بشر بن سلیمان گفت که چگونه در میان

اسیران افتادی گفت مرا خبر داد حضرت امام حسن عسکری علیه السلام در شبی از شبها که در فلان روز جدت

لشکری بجنگ مسلمانان خواهد فرستاد و بعد از آن خود از عقب ایشان خواهد رفت تو خود را در میان کنیزان و

خدمتکاران بینداز بهیئتی که ترا نشناسند و از پی جد خود روانه شو و از فلان راه برو چنان کردم

طلیعه لشکر مسلمانان بما برخوردند و ما را اسیر کردند و آخر کار من آن بود که دیدی و تا حال بغیر از تو کسی ندانسته است

که من دختر پادشاه رومم و مرد پیری که در غنیمت من بحصه او افتادم از نام من سؤال کرد گفتم نرجس نام

دارم گفت این نام کنیزانست بشر گفت که این عجیب است که تو از اهل فرنگی و زبان عربی نیک میدانی گفت که

بلی از بسیاری محبتی که جدم نسبت بمن داشت و میخواست که مرا بیاد گرفتن آداب حسنه بدارد زنی مترجم را

که زبان فرنگی و عربی هر دو میدانست مقرر کرده بود که هر صبح و شام می آمد و لغت عربی بمن می آموخت تا

آنکه زبانم باین لغت جاری شد بشر گوید که چون او را بسر من رای بردم و بخدمت حضرت امام علی نقی ع

رسانیدم حضرت بکنیز خطاب فرمود که چگونه حق تعالی بتو نمود عزت دین اسلام و مذلت

دین نصاری را و شرف بزرگواری محمد و اهل بیت او علیهم السلام را گفت که چگونه وصف کنم یابن رسول

الله چیزی را که تو بهتر میدانی از من پس حضرت فرمود که میخواهم ترا گرامی دارم کدام یک

بهتر است که ده هزار اشرفی بتو بدهم یا ترا بشارتی دهم بشرف ابدی گفت بلکه بشارت بفرزند را

میخواهم حضرت فرمود بشارت باد ترا بفرزندی که پادشاه شرق و غرب عالم شود و زمین را

پر از عدل و داد کند بعد از آنکه پر از جور و ظلم شده باشد گفت که این فرزند از کی بهم خواهد آمد
فرمود که از آنکسی که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله برای او خطبه کرد پس از او پرسید که حضرت
مسیح و وصی او ترا بعقد کی درآورده اند گفت بعقد فرزند تو امام حسن علیه السلام حضرت فرمود که آیا او را میشناسی
گفت که از آن شب که بدست بهترین زنان مسلمان شده ام هیچ شبی نگذشته است که او بدیدن من نیامده باشد
حضرت کافور خادم را طلبید و فرمود برو خواهرم حکیمه خاتون را طلب کن چون حکیمه داخل شد حضرت فرمود
که اینست آن کنیزی که میگفتم حکیمه خاتون او را در بر گرفت و بسیار نوازش کرد و شاد شد پس حضرت فرمود
که ای دختر رسول خدا ببر او را بخانه خود و واجبات و سنتها را باو بیاموز که او زن حضرت امام حسن عسکری
علیه السلام است و مادر حضرت صاحب الزمان صلوات الله علیهما السلام است **حدیث پنجم** مشایخ عظام
ذوی الاحترام محمد بن یعقوب کلینی و محمد بن بابویه قمی و شیخ ابو جعفر طوسی و سید مرتضی وغیر ایشان باسانید عالی
معتبر روایت کرده اند از حکیمه خاتون رضی الله عنها که روزی حضرت امام حسن عسکری علیه السلام بخانه من
تشریف آوردند و نگاه شدیدی به نرجس خاتون کردند پس عرض کردم که اگر شما را خواهشی با او هست بخدمت شما
بفرستم فرمود که ای عمه این نگاه از روی تعجب بود زیرا که درین زودی حق سبحانه و تعالی از او فرزندی بزرگوار
بیرون آورد که عالم را پر از عدالت کند بعد از آنکه پر از جور و ستم شده باشد گفتم که پس بفرستم او را بنزد شما
فرمود که از پدر بزرگوارم رخصت بطلب درین باب حکیمه گوید که جامهای خود را پوشیدم و بخانه برادرم
امام علی نقی علیه السلام رفتم و چون سلام کردم و نشستم بی آنکه من سخن بگویم حضرت از باب ابتدا کرد و گفت
ای حکیمه نرجس را بفرست برای فرزندم گفتم ای سید من از برای همین مطلب بخدمت تو آمده بودم که درین امر
رخصت بگیرم فرمود که ای پر برکت با حیا خدا میخواهد که ترا در چنین ثواب شریک گرداند و بهره عظیم
از خیر و سعادت نصیب کرامت فرماید که ترا واسطه امر چنین کرد پس حکیمه گفت که بزودی بخانه خود برگشتم و زفاف

آن معدن

آن معدن علم و عفاف را در خانه خود واقع ساختم و بعد از چند روز آن سعد اکبر با آن زهره منظر بجانب نور
خورشید انور یعنی والد مطهر برادرم و بعد از چند روز آن آفتاب مطالع امامت در مغرب عالم بقا غروب نمود
و ماه برج خلافت امام حسن عسکری علیه السلام در امامت جانشین او گردید و من پیوسته بعادت مقرر بخدمت
آن امام البشری میرسیدم پس روزی نرجس خاتون آمد و گفت ای خاتون من پا دراز کن که کفش از پایت بیرون
کنم گفتم توئی خاتون و صاحب من و هرگز نگذارم که تو کفش از پای من بکنی و مرا خدمت کنی بلکه من ترا خدمت میکنم
دست بر دیده خود می نهم چون حضرت امام حسن علیه السلام این سخن از من شنید گفت خدا جزای نیکو دهد ای عمه
پس در خدمت آنحضرت نشستم تا وقت غروب آفتاب پس صدا زدم کنیز خود را که بیا و جامهای مرا تا بروم حضرت فرمود
که ای عمه امشب نزد ما باش که درین شب متولد میشود فرزند گرامی بزرگواری که حق تعالی باو زنده میگرداند
زمین را بعلم و ایمان و هدایت بعد از آنکه مرده باشد بشیوع کفر و ضلالت گفتم از کی بهم میرسد ای سید من درین
در نرجس هیچ اثری حمل نمی یابم فرمود که از نرجس بهم میرسد نه از دیگری پس برجستم و نیک نرجس را
ملاحظه کردم هیچگونه اثری نیافتم برگشتم و عرض کردم حضرت تبسم فرمود و گفت چون صبح میشود اثر حمل او
ظاهر شد و مثل او مثل مادر موسی است که هنگام ولادت هیچ تغییری بر او ظاهر نشد و احدی بحال او مطلع
نگردید زیرا که فرعون شکم زنان حامله را میشکافت برای طلب حضرت موسی و حال این فرزند نیز درین امر شبیه است
بحال موسی و در روایت دیگر آنست که حضرت فرمود که حمل ما اوصیای پیغمبران در شکم نمی باشد و در پهلو می باشد
و از رحم بیرون نمی آئیم بلکه از ران فرود می آئیم زیرا که ما نورهای حق تعالی ایم و چرک و کثافات و نجاسات را از ما
دور گردانیده حکیمه گفت بنزد نرجس رفتم و این احوال باو گفتم گفت ای خاتون هیچ اثری بر خود مشاهده
نمینمایم پس شب در آنجا ماندم و افطار کردم و نزدیک نرجس خوابیدم و در هر ساعت از نرجس خبر میگرفتم و او بجای
خود خوابیده بود و هر ساعت از نجر میکردم و بحال خود خوابیده بود و هر ساعت حیرتم زیاده میشد

و در این شب پیش از شبهای دیگر نماز تهجد برخواستم و نماز شب ادا کردم و چون بنماز وتر رسیدم نرجس
از خواب برجست و وضو ساخت و نماز شب بجا آورد و چون نظر کردم صبح کاذب طالع گردیده بود نزدیک
بود که شکی در دلم پدید آید از وعده که حضرت امام حسن عسکری علیه السلم داده بود پس حضرت از حجره خود
صدا زد که شک مکن که وقتش رسیده است در اینحال در نرجس اضطرابی مشاهده کردم و او را در بر گرفتم
و نام الهی بر او خواندم حضرت آواز داد که سوره انا انزلناه فی لیلة القدر بر او بخوان پس از او پرسیدم
که چه حال داری گفت ظاهر شد آنچه مولایم فرموده بود پس من شروع کردم بخواندن سوره انا انزلناه شنیدم
که آن طفل در شکم با من همراهی میکرد در خواندن و بر من سلام کرد و من ترسیدم حضرت صدا زد که تعجب
مکن از قدرت الهی که حق تعالی خردان ما را بحکمت گویا میگرداند و ما را در بزرگی حجت خود ساخته در زمین
پس چون کلام امام حضرت علیه السلم تمام شد نرجس از دیده من غایب شد گویا پرده میان من و او حایل گردید
پس دویدم بسوی حضرت امام حسن عسکری علیه السلم فریاد کنان فرمود که برگرد ای عمه که او را در جای خود
خواهی دید برگشتم پرده گشوده شد و در نرجس نوری مشاهده کردم که دیده ام را خیره کرد و حضرت صاحب الامر
علیه السلم را دیدم که رو بقبله بسجده افتاده بزانوها انگشتان سبابه را بآسمان بلند کرده و میگوید که
اشهد ان لا اله الا الله وان جدی رسول الله وان ابی امیر المؤمنین پس یک یک امامان
شمرد تا بخود رسید پس فرمود که اللهم انجز لی وعدی واتمم لی امری وثبت وطاتی و
املأ الارض بی عدلا وقسطا یعنی خداوندا وعده نصرت که بمن فرموده وفا کن و امر خلافت و امامت
تمام کن و استیلا و انتقام مرا از دشمنان ثابت گردان و پر کن زمین را بسبب من از عدل و داد و در روایت
دیگر چنانست که چون حضرت صاحب علیه السلم متولد شد نوری از او ساطع گردید و بآفاق آسمان پهن شد
و مرغان سفید دیدم که از آسمان بزیر می آمدند و بالهای خود را بسر و روی و بدن آنحضرت میمالیدند

و پرواز میکردند

و پرواز میکردند پس حضرت امام حسن علیه السلم مرا آواز داد که ای عمه فرزند مرا در بر گیر و بسوی من
بیاور چون برگرفتم او را ختنه کرده و ناف بریده و پاک و پاکیزه یافتم و بر ذراع راستش نوشته بود که جاء الحق
وزهق الباطل ان الباطل کان زهوقا یعنی حق آمد و باطل مضمحل شد و نیست ثبات و
بقائی باطل را حکیمه گفت که چون آن فرزند سعادتمند را نزد پدر بزرگوارش بردم همین که نظرش بر پدر
افتاد سلام کرد پس حضرت او را گرفت و زبان مبارک بر چشمهای او مالید و در دهان و هر دو گوشش
زبان گردانید و بر کف دست چپ او را نشانید و دست مطهر بر سر آن فرزند مالید و گفت ای فرزند
سخن بگو بقدرت الهی پس حضرت صاحب علیه السلم استعاذه فرمود و گفت بسم الله الرحمن الرحیم
ونرید ان نمن علی الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم الوارثین ونمکن لهم
فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا یحذرون و این
کریمه موافق احادیث معتبره در شان آنحضرت و آبای بزرگوار او نازل شده است و ترجمه ظاهر لفظش اینست
که میخواهیم که منت گذاریم بر جماعتی که ایشان را ستمکاران در زمین ضعیف گردانیده اند و بگردانیم
ایشان را وارثان زمین و تمکین و استیلا بخشیم ایشان را در زمین و بنمائیم بفرعون و هامان یعنی ابوبکر و عمر
علیهما اللعنة والعذاب و لشکرهای ایشان از آن امامان آنچه را حذر میکردند برگشتیم و ترجمه حدیث پس حضرت
صاحب الامر علیه السلم صلوات الله علیه و آله بر حضرت رسالت پناه و حضرت امیر المؤمنین و جمیع امامان
علیهم الصلوات والسلم فرستاد تا پدر بزرگوار خود پس در آنحال مرغان بسیار دور سر مبارک آنحضرت جمع شدند
پس یکی از آن مرغان صدا زد که این طفل را بردار و نیکو محافظت نما و هر چهل روز یکمرتبه بنزد ما بیاور
۲۴ مرغ آنحضرت را گرفت و بسوی آسمان پرواز کرد و سایر مرغان نیز از عقب او پرواز کردند پس حضرت امام حسن
فرمود که سپردم ترا بآن کسی که مادر موسی باو سپرد موسی را پس نرجس خاتون گریان شد حضرت فرمود که ساکت شو

که شیر غیر از پستان تو نخورد و بزودی بنوازش بر میگردانند چنانچه حضرت موسی را بمادرش برگردانیدند
چنانچه حق تعالی فرموده است که پس برگردانیدیم موسی را بسوی مادرش حکیمه پرسید که آن چه مرغ بود که صاحب
با او سپردید فرمود که این روح القدس است که موکلست بائمه علیهم السلام موفق میگرداند ایشان را از جانب خدا و از خطا نگاه
میدارد و ایشان را بعلم تربیت میدهد حکیمه گفت که چون چهل روز گذشت بخدمت آنحضرت رفتم دیدم طفلی در میان
خانه راه میرود گفتم ای سید من این طفل دو ساله است حضرت تبسم نمود و فرمود که اولاد پیغمبران و اوصیای ایشان
هرگاه امام باشند بر خلاف اطفال دیگر نشو و نما میکنند و یکماهه ایشان مانند یکساله دیگرانست و ایشان در شکم
مادر سخن میگویند و قرآن میخوانند و عبادت پروردگار میکنند و در هنگام شیر خوردن ملائکه فرمان ایشان میبرند
و هر صبح و شام بر ایشان نازل میشوند پس حکیمه فرمود که هر چهل روز یکمرتبه بخدمت او میرسیدم در زمان امام
حسن علیه السلام تا آنکه چند روزی قبل از وفات آنحضرت او را ملاقات نمودم بصورت مرد کاملی مشاهده کردم او را
نشناختم بفرزند برادر خود گفتم که این مرد کیست که مرا امر میفرمائی که نزد او بنشینم فرمود که این فرزند نرجس است
و خلیفه منست بعد از من و عنقریب که من از میان شما میروم باید که سخن او را قبول کنی و امر او را اطاعت نمائی
پس بعد از چند روز امام حسن عسکری علیه السلام بعالم قدس ارتحال نمود و من حضرت صاحب الامر علیه السلام را هر صبح و شام
ملاقات میکردم و از هرچه سؤال نمایم مرا خبر میدهد و گاه هست که میخواهم سؤال بکنم هنوز نکرده جواب میفرماید
و در روایت دیگر وارد شده است که حکیمه گفت که بعد از سه روز از ولادت حضرت امام حسن علیه السلام مشتاق
لقای آنحضرت شدم و رفتم بخدمت حضرت امام حسن علیه السلام و پرسیدم که مولای من کجاست فرمود که سپردیم او را بکسی
که از او تو و از ما اولی بود چون روز هفتم شود بیا نزد ما چون روز هفتم رفتم گهواره دیدم بسر گهواره دویدم
مولای خود را دیدم چون ماه شب چهارده بر روی من خندید و تبسم میفرمود پس حضرت آواز داد که فرزند مرا بیاور
چون بخدمت آنحضرت بردم زبان در دهانش گردانید و فرمود که سخن بگوی ای فرزند حضرت علیه السلام شهادتین فرمود

وصلوات

و صلوات بر حضرت رسالت پناه و سایر ائمه علیهم السلام فرستاد و بسم الله گفت و آیه که گذشت تلاوت نمود پس حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که بخوان ای فرزند از آنچه حق سبحانه و تعالی بر پیغمبران فرستاده است پس ابتدا کرد و صحف
آدم را بزبان سریانی خواند و کتاب ادریس و کتاب نوح و کتاب هود و کتاب صالح و صحف ابراهیم و تورات موسی
و زبور داود و انجیل عیسی و قرآن جدم محمد مصطفی صلوات الله علیه و علیهم اجمعین همه را خواند پس قصهای پیغمبران را
یاد کرد پس امام حسن عسکری علیه السلام فرمود چون حق تعالی مهدی این امت را بمن عطا فرمود دو ملک فرستاد که او را
بسراپردهای عرش رحمانی بردند پس حق تعالی با او خطاب نمود که مرحبا بتو ای بنده من که ترا خلق کرده ام برای یاری دین
خود و اظهار امر شریعت خود و توئی هدایت یافته بندگان من قسم بذات مقدس خود میخورم که باطاعت تو ثواب
میدهم و بنافرمانی تو عقاب میکنم مردم را و بسبب شفاعت و هدایت تو بندگان را میآمرزم و بمخالفت تو ایشان را
عذاب میکنم ای دو ملک برگردانید او را بسوی پدرش از جانب من او را سلام برسانید و بگوئید که او در پناه حفظ
و حمایت منست و او را از شر دشمنان حراست و محافظت مینمایم تا هنگامی که او را ظاهر گردانم و حق را بسبب او
و باطل را با او سرنگون سازم و دین حق برای من خالص باشد و از نسیم خادم امام حسن علیه السلام منقولست که در وقتی
که حضرت صاحب الامر علیه الصلوة والسلام متولد شد عطسه کرد و فرمود که الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد
و آله پس فرمود که ظالمان گمان میکنند که حجت الهی را باطل و ضایع میتوانند کرد و وقتی که رخصت دهد ما را حق تعالی البته
در سخن گفتن هرآینه شکها برطرف شود و چون یک شب از ولادت آنحضرت گذشت من در خدمت آنحضرت عطسه کردم
فرمود که یرحمک الله من خوشحال شدم پس فرمود که میخواهی که ترا در عطسه بشارت بدهم گفتم بلی فرمود که امانست از
مرگ تا سه روز حدیث ششم شیخ صدوق محمد بن بابویه و غیر او از اکابر محدثین رضوان الله علیهم بسند معتبر
از سعد بن عبدالله قمی روایت کرده اند که او گفت روزی مباحثه کردم با بدترین نواصب خذلهم الله و بعد از مناظرات بسیار
گفت وای بر تو و اصحاب تو شما گروه روافض مهاجران و انصار را طعن میکنید و انکار محبت پیغمبر نسبت بایشان مینمائید

اینکه ابوبکر بسبب زر و مسلمان شدن از همه صحابه بهتر بود از آنکه پیغمبر او را دوست میداشت
و در شب غار او را با خود برد چونکه میدانست که او بعد از آنحضرت خلیفه خواهد بود که مبادا او تلف شود
و امور مسلمانان بعد از وی معطل شود و حضرت علی ابن ابیطالب را بر جای خود خوابانید برای آنکه میدانست
که اگر کشته شود ضرری بر امور مسلمانان نمیرسد و من از این سخن جوابها گفتم ساکت نشد پس گفت که
ای گروه روافض شما میگوئید که عمر و ابوبکر منافق بودند و حکایت شب عقبه و بهم انداختن دبا را
دلیل خود می آورید بگو که اسلام ایشان از روی طوع و رغبت بود خواهد گفت پس نفاق چه معنی دارد
یا از روی اکراه و جبر اگر گوید که از روی طوع و رغبت بود
و اگر گویم که از اکراه و جبر بود خواهد گفت که در مکه چیزی نبود و اسلام قوتی نداشت که مردم مجبور
شوند از جواب او ساکت شدم و دلگیر برگشتم و طوماری نوشتم مشتمل بر زیاده از چهل سؤال مشکله و این
مسئله را درج کردم که بخدمت حضرت امام حسن عسکری صلوات الله علیه ببرم با احمد بن اسحق که
وکیل آنحضرت بود رفتم چون او را طلب کردم گفتند متوجه سر من رای شد من از عقب او روان شدم
چون باو رسیدم و حقیقت حال گفتم گفت خود با من بیا و از حضرت سؤال کن با او رفیق شدم تا بدر
دولتسرای حضرت رسیدیم و رخصت طلبیدیم رخصت فرمود داخل شدیم و احمد بن اسحق با خود همیانی
داشت که در میان عبا پنهان کرده بود و در آن همیان صد و شصت کیسه از طلا و نقره بود که هر یک
یکی از شیعیان مهر زده بخدمت حضرت فرستاده بود چون نظر بر روی مبارک حضرت انداختیم دیدیم آنحضرت
مانند ماه شب چهارده بود در حسن و صفا و نور و ضیا و بر دامن حضرت طفلی نشسته بود مانند مشتری
در کمال حسن و جمال و در پیش روی آنحضرت اناری بود از طلا که بجواهر گران بها نگینها
مرصع کرده بودند و یکی از بزرگان بصره بجهت آنحضرت فرستاده بود و در دست حضرت نامه بود
که کتابت میفرمودند و آن طفل مانع میشد آن انار را می انداخت که آن طفل متوجه آن میشد و خود کتابت

میفرمودند

میفرمودند پس احمد همیان خود را گشود و نزد آنحضرت گذاشت حضرت بآن طفل فرمود که ای فرزند هدایا و تحفهای
شیعیان خود را بگشا و متصرف شو حضرت صاحب الامر علیه السلام فرمود که ای مولای من آیا جایز است که دست
طاهر خود را که از جمیع گناهان پاک است دراز کنم بسوی اموال حرام و هدیهای رجس و باطل پس حضرت صاحب
علیه السلام فرمود که ای پسر اسحق بیرون آور آنچه در همیان است تا ما حلال و حرام را از هم جدا کنیم احمد بن اسحق یک کیسه
بیرون آورد حضرت صاحب صلوات الله و سلامه فرمود که این از فلان است که در فلان محله قم میباشد
و شصت و دو اشرفی در این کیسه است چهل و پنج دینار از قیمت ملکیست که از پدر باو میراث رسیده بود
فروخته است و چهارده دینار قیمت هفت جامه است که فروخته و از کرایه دکان سه دینار است حضرت امام
حسن علیه السلام گفت که راست گفتی ای فرزند بگو که چه چیز در این میان حرام است تا بیرون کند فرمود که
در این میان یک اشرفی هست سکه ری که بتاریخ فلان زده اند تاریخ نصف نقش آن نیست و نصف نقش
محو شده است و یکپاره مقراض شده ناقص هست که یک دانگ وزن است و حرام در این کیسه همین دو پاره است
و وجه حرمتش آنست که صاحب این کیسه در فلان سال و فلان ماه او را نزد جولاهی که همسایه او بود مقدار
یکمن و نیم ریسمان بود و مدتی بر این گذشت و دزد آنرا ربود و آن مرد چون گفت که این را دزد برد تصدیق نکرد
تاوان از او گرفت ریسمانی باریکتر از آن که دزد برده بود بهمان وزن داد که آنرا بافتند و فروختند و این
دو دینار بهمان علامتها که حضرت صاحب الامر علیه السلام فرموده بود پیدا شد و باقی را تسلیم نمود
پس کیسه دیگر بیرون آورد حضرت صاحب علیه السلام فرمود که این مال فلان است که در محله قم میباشد
اشرفی در این کیسه است و ما دست باین دراز نمیکنیم پرسید که چرا فرمود که این اشرفیها قیمت گندم است
که میان او و برزگرانش مشترک بود و حصه خود را زیاده کیل کرد و گرفت و مال آنها در آن میان است حضرت
امام حسن علیه السلام فرمود که راست گفتی ای فرزند پس با احمد گفت که این کیسه را بردار و وصیت کن که

قیمت آنجامه است و حرام است
چون کیسه را احمد گشود
دو دینار هم

مصاحبان خبر رسانند که ما منحول امیم و اینها حرام است بعد از آن فرمود که آن جامه که آن پیرزن برای
من فرستاد و بیاورد الحمد گفت که آن را در میان حوض چنین پنهان کرده بودم فراموش کرده بودم حواست که بیاورم
پس حضرت بجانب من التفات نمودند و فرمودند که ای سعد چه مطلب آمده گفتم شوق ملازمت تو مرا
آورده است فرمود که آن مسایلی که داشتی چه شد گفتم که حاضر است فرمود که از نور چشمم بپرس آنچه میخواهی
ایشان بحضرت صاحب الامر فرمود گفتم ای مولای من و فرزند مولای من روایت بما رسیده است که حضرت پیغمبر
طلاق زنان خود را باختیار حضرت امیر المؤمنین علیه الصلوة والسلام گذاشت حتی آنکه در روز جمل حضرت
امیر رسولی فرستاد بنزد عایشه و فرمود که اسلام و اهل اسلام را هلاک کردی بان خیانت و فریب که از تو
صادر شد و فرزندان خود را بجهالت و ضلالت بهلاکت انداختی اگر دست از این عمل برنمیداری والله ترا
طلاق میگویم این چه طلاق بود که بعد از وفات آنحضرت و مفوض بود حضرت صاحب علیه السلام فرمود
که حق سبحانه و تعالی شأن پیغمبر را عظیم گردانیده بود و ایشان را بشرف مادر مؤمنان بودن مخصوص ساخته بود
که این شرف برای ایشان باقیست تا مطیع خدا باشند و هر یک از ایشان که بعد از من معصیت خدا کنند
و بر تو خروج کنند تو ایشان را طلاق بگو و از این شرف بینداز بعد از آن پرسیدم که یا ابن رسول الله خبر ده از تفسیر
این آیه که خداوند عالمیان بحضرت موسی علیه السلام میفرماید که فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس
طوی که ترجمه ظاهر لفظش اینست که بکن نعلین خود را بدرستی که تو در وادی پاکیزه که طوی نام دارد
بدرستی که باتفاق علماست که نعلین آنحضرت از پوست مرده بود علما اختلاف کرده اند بعضی گفته اند حضرت
که هر که این سخن را میگوید بر موسی افترا بسته است و او را بمرتبه نبوت جاهل دانسته زیرا که خالی
از دو حال نیست که نماز موسی در آن نعلین جایز بود یا نه اگر جایز بود پوشیدن در آن بقعه نیز جایز
بود یا نه اگر جایز نبود پوشید هر چند آن مکان مقدس و مطهر باشد و اگر نماز در آن جایز نبود پس موسی

حلال

زنان حضرت

وحضرت رسول صلی الله علیه وآله
حضرت امیر المؤمنین علیه السلام

حلال بحرام را نمیدانست و جاهل بود بچیزی که بعد از آن نمیتوان کرد و این قول کفر است گفتم پس تاویل
مطلب آیه را بفرمایید فرمود که موسی در وادی مقدس قرب بود و گفت خداوندا من محبت را برای تو خالص
کردانیده ام و دل خود را از یاد غیر تو شسته ام و محبت زن و فرزند هنوز در دلش بود و آن دو برای ایشان
آتش بود حق تعالی فرمود که محبت اهل را از دل بدر کن اگر محبت تو از برای ما خالص است و دل تو از غیر ما
مطهر است و در وادی مقدس محبت ما کامل تر است پس نعلین کنایه از این محبتهاست چنانچه بعضی تعبیر کرده اند این
نقل کرده اند که در عالم خواب که حجر عالم مثال است هر چیز بصورت مثالی بنظر می آید که هر کسی که در خواب می بیند که کفش گم
و نعلین در پا نیست یا از دو و دو سیخه رو داده میشود که سعد گفت که دیگر پرسیدم از تاویل کهیعص فرمود که این حروف از اخبار
غیب است که خدای تعالی بحضرت زکریا خبر داده و بعد از آن بحضرت رسول صلی الله علیه وآله اعلام فرموده است
و تبیین این بود که حضرت زکریا از خدا طلب کرد اسماء مقدسه آل عبا را با او تعلیم نماید که در شدتها بآنها
پناه برد جبرئیل آمد و اسماء ایشان را تعلیم آنحضرت نمود پس چون حضرت زکریا نام محمد و علی و فاطمه و حسن علیهم السلام را
یاد میکرد غم بطرف میشد و چون نام مبارک حضرت حسین علیه السلام را یاد میکرد گریه بر او مستولی میشد
و ضبط خود نمیتوانست کرد روزی مناجات کرد که خداوندا چرا نام آن چهار بزرگوار را میبرم از غمهای
من زایل میشود و سرور میکردم و نام آن عالی مقدار را که ذکر میکنم غمهای من می آید و مرا از گریه طاقت
نمی ماند پس خداوند عالم قصه شهادت و مظلومیت آنجناب را بزکریا وحی فرمود و گفت کهیعص کاف
اسم کربلاست و ها هلاکت عترت طاهره سیدالانبیاست و یا یزید است که کشنده و ظالم ایشان
بود و صاد صبر و عطش و تشنگی ایشانست در آن صحرا و صاد و صبر ایشانست چون زکریا این قصه دردناک را شنید سه روز
از مسجد حرکت نکرد و کسی را نزد خود راه نداد و مشغول گریه و زاری و ناله و بیقراری میکرد و مرثیه
بمصیبت آنحضرت میخواند و میگفت الهی آیا دل بهترین خلقت را بمصیبت فرزندش مبتلا میکنی خداوندا آیا درد

آیا بلائی چنین مصیبتی را مباح ساخت عزت او را خواهی و آیا علی و فاطمه جامهٔ این مصیبت را خواهی پوشانید
آیا چنین در والی با منزلت و رفعت و جلال ایشان و رخ خواهی آمد بعد از این خشنان گفت که ای مرا فرزند کرامت فرما
که در پیری دیدهٔ من باو روشن شود و چون چنین فرزندی کرامت فرمائی مرا بفتنهٔ محبت او گرفتار و بیچاره مکن
که دل من در مصیبت آن فرزند چنان بدرد آید که دل محمد حبیب تو برای فرزندش بدرد خواهد آمد پس خدا یحیی را
کرامت فرمود ما شد حضرت امام حسین علیه السلام بمرادت دل او گریه دید و حضرت یحیی شش ماه در شکم مادر بود و حمل حضرت
امام حسین علیه السلام نیز شش ماه بود پس عرض کردم که بفرما که دلیل چیست بر اینکه امت برای خود امام اختیار نمیتوانند کرد
فرمود که امامی اختیار خواهند کرد که مصلح احوال ایشان باشد یا امامی که مفسد احوال ایشان باشد گفتم امامی که
موجب صلاح ایشان باشد فرمود احتمال آنکه از همه کس با خبر باشد که با باطن باشد که گمان کنند که مصلحت باشد و آخر مفسد ظاهر شود

فرمود که چه میدانند
که باعث صلاح ایشان
خواهد بود

وانه همین علت است که مردم نمیتوانند برای خود امام تعیین نمایند پس فرمود که حجت تا نیدا این مطلب برای تو
بجنگاییان نمایم که عقل تو آنرا قبول کند بگو که پیغمبرانیکه خدا بخلق فرستاده و ایشانرا از میان خلق برگزیده و
کتابها برایشان فرو فرستاده و ایشانرا مؤید بوحی و عصمت گردانیده علمهای هدایت امت اند و اختیار جمیع امت
از ایشان بهتر میباشد و موسی و عیسی از جملهٔ ایشانند آیا جایز است که با وفور عقل و کمال علم ایشان یکی از ایشان
امت اختیار کنند بخوبی بعقل خود و برگزیدهٔ ایشان منافق ظاهر شود و ایشان گمان کنند که او مؤمن است گفتم نه
فرمود که موسی کلیم خدا با کمال عقل و علم و نزول وحی بر او از اعیان قوم خود و بزرگان لشکر خود هفتاد کس اختیار
کرد که با خود بطور ببرد که همه را مؤمن میدانست و مخلص و معتقد و بهترین ایشان را آخر ظاهر شد که ایشان منافق بودند
چنانچه خدا احوال ایشان را بیان فرموده پس هرگاه برگزیدهٔ خدا کسی را اختیار کند بگمان اینکه اصلح است و افسد است
پس چه اعتماد باید بر اختیار و برگزیدهٔ عوام الناس که خبر از ما فی الضمیر مردم ندارند مهاجران و انصار که بر سایر مردم
اطلاع ندارند پس میباید امام از جانب کسی منصوب شود که عالم بظاهر و بخفیات امور باشد بعد از آن فرمود که ای سعد خصم

که حضرت

که حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله ابوبکر را برای شفقت بغار برد چونکه میدانست که او خلیفه خواهد شد و اگر کشته شود
در جواب نگفتی که روایت کرده اید که پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود که خلافت بعد از من سی سال خواهد بود و این سی سال را
پیغمبر یا خلیفه قسمت کرده اید پس بگمان فاسد شما این چهار خلیفه بحق اند پس اگر بعضی باعث بردن بغار بود بایست
که همه را با خود ببرد و بنا بر آنکه تو میگوئی آنحضرت در باب آن سه خلیفهٔ دیگر تقصیر کرده و شفقت بایشان ترک کرده
ایشان را ... خصم تو آن تو بپرسید که اسلام ابوبکر و عمر مطبوع بود یا بکراهت چرا نگفتی طوعاً بود اما از برای طمع دنیا
ایشان با کفر یهود مخالطه بودند و ایشان از روی توریت و کتابهای خود احوال محمد را بایشان میخواندند و میگفتند
بر عرب مستولی خواهد شد و پادشاه خواهد شد و پادشاهی او مانند پادشاهی بخت النصر خواهد بود اما دعوی پیغمبری
خواهد کرد و از کفر و عنا و میگفتند که پیغمبر است اما بدروغ دعوی خواهد کرد و چون حضرت دعوی رسالت فرمود ایشان
از روی گفتهٔ یهود بظاهر کلمتین گفتند از برای طمع این که شاید ولایتی و حکومتی حضرت بایشان بدهد و در باطن
کافر بودند و چون در آخر مأیوس شدند با منافقان بر بالای عقبه رفتند و دهانهای خود را بستند که کسی ایشانرا
نشناسد و نیها را افکندند که شتر حضرت را رم دهند و حضرت را هلاک کنند پس خدا جبرئیل را فرستاد و پیغمبر خود را از شر ایشان
حفظ کرد و ضرری نتوانستند رسانید و حال ایشان مثال طلحه و زبیر بود که با حضرت امیر المؤمنین علیه السلام از روی طمع
بظاهر بیعت کردند که حضرت هر یک از ایشان ولایتی و حکومتی بدهد چون مأیوس شدند بیعت را شکستند و خروج کردند
بجزای عمل خود در دنیا و آخرت رسیدند گفت که چون سخن تمام شد حضرت امام حسن علیه السلام برای نماز برخواستند و من گفتم

و حضرت صاحب الامر علیه السلام
با ایشان برخواستند

احمد بن اسحق را در راه دیدم که گریان می آید گفتم چرا دیر آمدی و سبب گریه چیست گفت آنجامه که حضرت فرموده بود
گفتم باکی نیست برو بحضرت عرض کن پس رفت و خندان برگشت و صلوات بر محمد و آل محمد میفرستاد و گفت جامه را
دیدم در زیر پای حضرت افتاده بود و بر روی آن نماز میکرد سعد گفت که حمد الهی کردیم و چند روز که در آنجا بودیم
عبادت حضرت میرفتیم و حضرت صاحب الامر را نزد حضرت ملازمت میکردیم پس چون روز وداع شد من و احمد

با دو مرد پیر از اهل قم بخدمت آنحضرت رفتیم احمد در خدمت ایستاد و گفت یا بن رسول الله رفتن نزدیک شده
و محنت و مفارقت تو بسیار دشوار است از خدا سؤال میکنیم که صلوات فرستد بر حضرت مصطفی و بر علی مرتضی
و بر مادرت سیدهٔ نسا و بر بهترین جوانان اهل بهشت پدر و عمویت و بر ائمهٔ طاهرین پدرانت و بر تو صلوات
فرستد و بر فرزندت و از خدا طلب مینمائیم که شأن تو را رفیع گرداند و دشمن ترا منکوب گرداند و آخر دیدن ما
نباشد جمال ترا چون این را گفت حضرت گریست چندانکه قطرات گریه از روی مبارکش فرو ریخت و فرمود
که ای پسر اسحق و دعا زیاده مطلب که در این سفر بجوار رحمت الهی خواهی رفت احمد چون اینرا شنید بیهوش
شد چون بهوش آمد گفت از تو سؤال مینمایم بخدا و بحرمت جدت که مرا مشرف سازی بجامهٔ که کفن خود کنم
حضرت دست بزیر بساط کرد و سیزده درهم بیرون آورد و فرمود که اینرا بگیر و از غیر این از مال خود خرج مکن و کفنی که
طلبیدی بتو خواهد رسید و مزد نیکوکاران را خدا ضایع نمیکند سعد گفت که برگشتیم و چون بسه فرسخی منزل حلوان رسیدیم
احمد را تب گرفت و بیماری صعبی او را عارض شد که از خود مأیوس شد چون بحلوان رسیدیم و بکاروان سرا فرود آمدیم
احمد شخصی از اهل قم را طلبید که در حلوان میبود و بعد از زمانی گفت همه بروید و مرا تنها بگذارید پس ما هر یک بجای
خود برگشتیم چون نزدیک صبح شد چشم گشودم کافور خادم حضرت امام حسن علیه السلام را دیدم که میگوید که خدا
شما را صبر نیکو بدهد در مصیبت احمد بن اسحق و عاقبت این مصیبت را برای شما خیر گرداناد از غسل و کفن احمد فارغ
شدیم برخیزید و او را دفن کنید که او از همه شما گرامی تر بود نزد امام و بیرون رفت و از نظر ما غایب شد پس
خواستیم و بالای سر او نوحه و زاری کردیم و او را دفن کردیم رحمه الله تعالی **حدیث هفتم** محمد بن بابویه قمی رحمه الله علیه روایت کرده است
از ابو الادیان که گفت من خدمت حضرت امام حسن عسکری علیه السلام میکردم و نامه های آنحضرت را بشهرها میبردم
پس روزی در مرضی که در آن مرض بعالم بقا ارتحال فرمودند بخدمت آنجناب رفتم نامه چند نوشتند و فرمودند که اینها را ببر بمداین
که بعد از پانزده روز باز داخل سامره خواهی شد و صدای شیون از خانهٔ من خواهی شنید و مرا در آن وقت غسل میدهند

ابو الادیان

ابو الادیان گفت که ای سید من هرگاه این واقعه حادث شود بعد از تو امامت با کیست فرمود که هر که جواب نامه های مرا از تو
طلب کند او امام است بعد از من گفتم دیگر علامتی بفرما فرمود که هر که بگوید که در همیان چیز هست او امام است حضرت
مانع شد از آنکه بپرسم که کدام همیان است پس بیرون آمدم و نامه ها را باهل مداین رسانیدم و جوابها گرفته برگشتم و چنانچه
فرموده بود در روز پانزدهم داخل سامره شدم و صدای نوحه و شیون از منزل آن امام مطهر بلند شده بود چون
بدر خانه آمدم جعفر کذاب را دیدم که بر در خانه نشسته است و شیعیان بر گرد او برآمده اند و او را تعزیت بوفات برادر
و تهنیت بامامت میگویند من در خاطر خود گفتم که اگر این امام است امامت نوع دیگر شده است این فاسق کی طالب امامت
زیرا که پیشتر او را میشناختم که شراب میخورد و قمار میباخت و طنبور مینواخت پس پیش رفتم و تعزیت و تهنیت گفتم و
هیچ سؤال از من نکرد و در این حال عقید خادم بیرون آمد و بجعفر خطاب کرد که ای سید برادرت را کفن کرده اند بیا بر او نماز کن
جعفر برخاست و شیعیان با او همراه شدند و چون بصحن خانه رسیدیم دیدیم که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را کفن کرده
بر روی نعش گذاشته اند پس جعفر پیش ایستاد که بر برادر خود نماز کند چون خواست که تکبیر بگوید طفلی گندم گون
پیچیده موی گشاده دندان مانند پارهٔ ماه بیرون آمد و ردای جعفر را کشید و گفت ای عمو پس بایست که من سزاوارترم
بنماز بر پدر خود از تو پس جعفر عقب ایستاد و رنگش متغیر شد و آن طفل پیش ایستاد و بر پدر بزرگوار خود نماز کرد
و آنحضرت را در پهلوی حضرت امام علی نقی علیه السلام دفن کرد و متوجه من شد و فرمود که ای بصری بده جواب نامه ها که
با تست پس تسلیم کردم و در خاطر خود گفتم که دو نشان از آنها که حضرت امام حسن عسکری علیه السلام فرموده بود ظاهر شد و
یک علامت مانده است پس بیرون آمدم حاجز وشا بجعفر گفت که والله که من هرگز او را ندیده بودم و نمیشناختم در این حال
جماعتی از اهل قم آمدند و سؤال کردند از احوال حضرت امام حسن علیه السلام چون دانستند که وفات یافته است پرسیدند که
امامت با کیست مردم اشاره کردند بسوی جعفر پس نزدیک رفتند و تعزیت و تهنیت دادند و گفتند با ما نامه ها و مالی هست
بگو که نامه ها از چه جماعت است و مالها چه مقدار است تا تسلیم نمائیم جعفر برخاست و گفت مردم از ما علم غیب میخواهند
در این حال خادم بیرون آمد از جانب حضرت صاحب الامر علیه السلام و گفت با شما نامه فلان و فلان شخص و فلان و فلان هست

و عیانی هست که در آن هزار اشرفی هست و در آن میان ده اشرفی هست که طلا را برکش کرده اند آنجماعت نامها و اموالرا
تسلیم خادم کردند و گفتند هر که ترا فرستاده است که این نامها و اموال را بگیری او امام ما است دیگر از حضرت امام حسن علیه السلام
و این حیات نبود پس جعفر کذاب رفت نزد معتمد که خلیفه بود در آن زمان بود و این وقایع را نقل کرد معتمد خدمتکاران خود را
فرستاد که صیقل کنیز حضرت امام حسن علیه السلام را گرفتند که آن طفل را بما نشان ده و انکار کرد و از برای رفع مظنه ایشان گفت
حمل دارم من از آن حضرت باین سبب او را بابن ابی الشوارب قاضی سپردند که چون فرزند متولد شود بکشند بناگاه عبدالله
بن یحیی وزیر مرد و صاحب الزنج در بصره خروج کرد و ایشان بحال خود درماندند و کنیز از خانه قاضی بخانه خود برگشت
و شیخ طوسی علیه الرحمه بروایت دیگر از رشیق روایت کرده است که معتضد خلیفه فرستاد و مرا با دو نفر دیگر طلب نمود
و امر کرد که هر یک دو اسب با خود برداریم و یکی را سوار شویم و دیگری را جنیبت بکشیم و سبکبار و بتعجیل برویم بسامره خانه
حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را بما نشان داد و گفت چون بدر خانه میرسید غلام سیاهی بر آن در نشسته است
پس داخل خانه شوید و هر که در آن خانه بیابید سرش را برای من بیاورید پس چون بخانه حضرت رسیدیم در دهلیز غلام
سیاهی نشسته بود و بند زیر جامه در دست داشت می بافت پرسیدیم که کی در این خانه است گفت صاحبش و هیچگونه
ملتفت نشد بجانب ما و از ما پروایی نکرد پس داخل خانه شدیم خانه پاکیزه دیدیم و در مقابل پرده مشاهده کردیم
که هرگز از آن بهتر ندیده بودیم که گویا الحال از دست کارگر بدر آمده و در خانه هیچکس نبود چون پرده را برداشتیم حجره
بزرگی بنظر آمد که گویا دریای آبی در میان آن حجره ایستاده و در منتهای حجره حصیری بر روی آب گسترده است و بر بالای آن
حصیر مردی ایستاده نیکوترین مردم بحسب هیأت و مشغول نماز است و هیچگونه بجانب ما التفات ننمود پس احمد بن عبدالله
پا در حجره گذاشت که داخل شود در میان آب غرق شد و اضطراب بسیار کرد تا من دست دراز کردم و او را بیرون آوردم
و بیهوش شد و بعد از ساعتی بهوش باز آمد پس رفیق دیگر اراده کرد که داخل شود و حال او نیز بدین منوال گذشت
من متحیر ماندم و بزبان معذرت خواهی گشودم و گفتم معذرت میطلبیم از خدا و از تو ای مقرب درگاه خدا و الله که ندانستیم
که نزد کی می آییم و بتحقیق حال مطلع نبودیم و اکنون توبه میکنیم بسوی خدا از این کرده از هیچ وجه متوجه گفتار من نشد

و مشغول

و مشغول نماز بود ما را هیبت عظیم رو داد از حجره بیرون آمدیم و برگشتیم و معتضد انتظار ما میکشید و به دربانها سفارش کرده بود
که هر وقت که برگردیم ما را نزد او ببرند در میان شب رسیدیم و داخل شدیم و تمام قصه را حکایت کردیم پرسید که پیش از من
با دیگری ملاقات کرده اید یا کسی حرفی گفته اید گفتیم نه پس سوگندهای عظیم یاد کرد که اگر بشنوم که یک کلمه از این واقعه
بدیگری نقل کرده اید همه را گردن بزنم و ما این حکایت را نقل نتوانستیم کرد مگر بعد از فوت او و محمد بن یعقوب
کلینی روایت کرده است از یکی لشکریان خلیفه عباسی که گفت من همراه بودم که سیماء غلام خلیفه بزور بر در سرای آمد و در
خانه حضرت امام حسن عسکری علیه السلام را شکست بعد از فوت آنحضرت پس حضرت صاحب الامر علیه السلام از آن خانه بیرون آمد
و تبرزینی در دست داشت و بسیما گفت چه میکنی در خانه من سیما بر خود بلرزید و گفت جعفر کذاب میگوید که از برای حضرت فرزندی
نمانده است اگر خانه از تست ما بر میگردیم پس از آن خانه بیرون آمد علی بن قیس راوی حدیث گوید که یکی از خادمان خانه حضرت
بیرون آمد من پرسیدم از این حکایتی که آن شخص نقل کرده آیا راست است گفت ترا کی خبر داد گفتم یکی از لشکریان خلیفه گفت
هیچ چیز در عالم مخفی نمی ماند **حدیث هشتم** شیخ محمد حسن بن سلیمان در کتاب منتخب البصائر روایت کرده است
بسند معتبر از مفضل بن عمر که گفت سؤال کردم از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که آیا آن امامی که مردم انتظار
ظهور او میکشند و امید او را دارند فرج او هستند یعنی مهدی صاحب الزمان علیه السلام وقت معلوم معینی برای خروج
آن حضرت هست فرمود که حق تعالی ابا نموده از این که برای ظهور آنحضرت وقتی تعیین فرماید که شیعیان بدانند پس فرمود
که آیا آنکه حق سبحانه و تعالی در امر قیام ساعت در قرآن مجید فرموده است حکم در باب قیام آنحضرت نازل شده است
هر که برای ظهور مهدی ما وقتی معین قرار دهد خود را با خدا در علم غیب شریک کرده باشد و دعوی اطلاع بر اسرار الهی
کرده است مفضل گفت که ای مولای من چگونه خواهد بود ابتدای ظهور آنحضرت فرمود که بی خبر ظاهر گردد و نامش بلند
شود و امر او ظاهر گردد و از آسمان منادی باسم و کنیت و نسب او ندا کند تا آنکه حجت تمام شود بر خلق تمام
و باز حجتی که بر خلق لازم ساختیم و نقشها و علامات را بیان کرده ایم و نام و نسب و کنیتش نام و کنیت جد او رسول

تا آنکه مردم نگویند که ما نام و نسب او را نمیدانستیم پس خدا او را بر همه دینها غالب گرداند چنانچه حق تعالی به پیغمبر وعده
داده است که لیظهره علی الدین کله و لو کره المشرکون یعنی حق تعالی فرستاد پیغمبرش را با هدایت و دین حق
تا او را غالب گرداند بر همه دینها و هر چند کراهت داشته باشند آنها که با خدا شریک می آورند و در آیه دیگر فرموده است
که و قاتلوهم حتی لا تکون فتنة و یکون الدین کله لله یعنی قتال کنید با کافران تا آنکه در زمین
فتنه و کفر نباشد و بوده باشد دینها همه از برای خدا پس فرمود که والله ای مفضل بر طرف خواهد شد از جمیع ملتها و دینها
اختلاف دینها و همه دینها یک دین حق برگردد و از هیچکس بغیر از دین حق قبول نکنند چنانکه حق تعالی فرموده است که
و من یبتغ غیر الاسلام دینا فلن یقبل منه و هو فی الآخرة من الخاسرین یعنی هر که
طلب نماید غیر دین اسلام را هرگز از او قبول نکنند و او در آخرت از زیانکاران باشد مفضل پرسید که ای امام
غیبت آنحضرت با که مخاطبه خواهد فرمود و کی با او سخن خواهد گفت فرمود که ملائکه و مؤمنان از جن و امر و نهی
بیرون خواهد آمد بسوی معتمدان و نایبان آنحضرت که بشیعیانش رسانند والله ای مفضل گویا می بینم آنحضرت را که داخل
شود در مکه و جامه حضرت رسالت پناه را در بر و عمامه زردی بر سر گذاشته باشد و در پا نعلین حضرت رسول و در پیش
عصای آنحضرت بوده باشد و بزی چند در پیش انداخته باشد که کسی او را نشناسد و باین هیأت بیاید بنزد خانه کعبه
تا وقت نزول شب چون شب درآید و دیدها بخواب رود جبرئیل و میکائیل و صف صف از ملائکه بر او نازل شوند
پس جبرئیل گوید که ای آقای من سخن تو مقبول است و امر تو جاری است پس حضرت صاحب الامر علیه السلام دست بر روی
مبارک کشد و گوید الحمد و سپاس خداوندی را سزاست که وعده ما را راست گردانید و زمین بهشت را بما میراث داد
که هر جا که میخواهیم قرار بگیریم پس نیکو مزد و جزای کارکنان برای خداست پس بایستد میان رکن حجر الاسود و مقام
ابراهیم و بصدای بلند ندا کند که ای گروه برگزیدگان و مخصوصان من و آنها که حق تعالی ایشان را برای یاری من ذخیره
کرده است پیش از ظهور من بر روی زمین بیایید بسوی من پس حق تعالی صدای آنحضرت را برساند بایشان

در عصی

در هر جای

در هر جای عالم که باشند از شرق و غرب عالم و به هر حالی که بوده باشند پس بشنوند همه بیک آواز
پس همگی بیک آواز پس همگی متوجه خدمت آنحضرت شوند و بیک چشم زدن همه حاضر شوند نزد آنحضرت
در میان رکن و مقام پس عمودی از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که هر مؤمنی که بر روی زمین باشد
از آن روشنی یابد و آن نور در میان خانها در آید و جانهای ایشان بآن فرح یابد و نمیدانند که قایم آل محمد ظاهر
گردیده است پس چون صبح شود سیصد و سیزده تن که بطی الارض از اطراف عالم بخدمت آنحضرت حاضر شده اند
همه در خدمتش ایستاده باشند پس پشت بکعبه دهد و دست خود را بگشاید و مانند دست موسی از نور عالم را روشن
کند پس گوید که هر که با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت کرده است پس اول کسی که دستش را
ببوسد و با او بیعت کند جبرئیل باشد پس سایر ملائکه بیعت نمایند پس جنیان نجیب بیعت نمایند پس همان سیصد و
سیزده تن نقبا بیعت او را اقرار کنند پس آنگاه مردم مکه فریاد بر آورند که کیست این شخص که در جانب کعبه
ظاهر شده است و چه جماعتند اینها که با او میباشند پس بعضی گویند که همان صاحب بزهاست که داخل مکه شد
گویند که هیچیک از اصحابش را میشناسید گویند که نمیشناسیم مگر چهار کس از اهل مکه و چهار کس از اهل
مدینه که اینها را بنام و نسب میشناسیم و این بیعت در اول وقت طلوع آفتاب خواهد بود پس چون آفتاب بلند شود
از پیش قرص آفتاب منادی باواز بلند ندا کند که اهل آسمانها و زمینها بشنوند که ای گروه خلایق این مهدی
آل محمد است و بنام و کنیت جدش حضرت رسول او را یاد کند و نسبت دهد او را با امام حسن بن علی یازدهم و دیگر پدران
بزرگوارش را نیز بشمارد تا حسین بن علی علیه السلام با او بیعت نمایند تا هدایت بیابید و مخالفت امر او منمایند
که گمراه میشوید پس اول کسی که آن ندا را لبیک میگویند و اجابت میکنند ملائکه اند پس مؤمنان جن
سیصد و سیزده نفر نقبا میگویند شنیدیم و اطاعت کردیم و هیچ صاحب گوشی از خلایق نمی ماند مگر آنکه
آن صدا را بشنوند و متوجه میشوند خلایق از شهرها و صحراها و دریاها و بیابانها پس چون نزدیک غروب آفتاب شود

آواز ز پس همای

از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که بیرون آمد کار شما در وادی الیابس ظاهر شده است و او عثمان بن عنبسه است
از فرزندان یزید بن معاویه علیه اللعنه با او بیعت نمایید تا هدایت یابید و مخالفت مکنید که گمراه شوید
پس ملائکه و جن و نقبا همه او را تکذیب کنند و دانند که او شیطان است و گویند شنیدیم اما باور نکردیم
پس هر صاحب شکی و منافقی و کافری که باشد به ندای آخر از راه بدر روند و در تمام آن روز حضرت صاحب علیه السلام
پشت به کعبه داده گوید که هر که خواهد که نظر کند به آدم و شیث و نوح و سام و ابراهیم و اسمعیل و موسی
و یوشع و عیسی و شمعون پس نظر کند به من که علم و کمال همه با منست و هر که خواهد نظر کند به محمد و علی و حسن
و حسین و ائمه از فرزند حسین علیه السلام پس نظر به من کند و آنچه خواهد سوال کند علم همه نزد منست و آنچه
آنها مصلحت ندانسته خبر نداده اند من خبر میدهم و هر که کتب آسمانی و صحف پیغمبران میخواهد باید
و از من بشنود پس ابتدا کند و صحف آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث گویند اینست والله صحف
آدم و شیث را بخواند امت آدم و شیث همچنانکه در آن هیچ تغییر راه نیافته است و بخواند بعد از آن صحف
آنچه عبد انستم بخواند صحف نوح و صحف ابراهیم و توریه موسی و انجیل عیسی و زبور داود علیه السلام را
پس علمای آن ملتها شهادت دهند که اینست آن کتابها بعینه که از آسمان نازل شده و تغییر نیافته
و آنچه از آنها فوت شده بود یا از میان برده بودند همه را بخواند پس بخواند قرآن را بعینه که حق تعالی بر حضرت
رسالت پناه نازل ساخته بی آنکه تغییر و تبدیل شده چنانچه در قرآنهای دیگر شده پس در آنحال جهنیه بیاید
بخدمت آنحضرت که رویش بجانب پشت گشته باشد و بگوید ای سید من بشیرم امر کرد مرا ملکی از ملائکه
که بخدمت تو بیایم و ترا بشارت دهم به هلاکت شدن لشکر سفیانی پس حضرت فرماید که قصه خود و برادر را
برای مردم نقل کن و بشیر گوید که من و برادرم در میان لشکر سفیانی بودیم و خراب کردیم دنیا را از دمشق
تا بغداد و کوفه را خراب کردیم و مدینه را خراب کردیم و دنیا را از دمشق تا بغداد و کوفه را خراب کردیم

و مدینه را

و مدینه را خراب کردیم و منبرها و درها شکستیم و استرهای ما در میان مسجد سرگین انداختند پس بیرون
آمدیم و مجموع لشکر ما سیصد هزار کس بودند متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهلش را بقتل رسانیم
چون بصحرای بیدا رسیدیم که در حوالی مدینه طیبه است آخر شب فرود آمدیم پس صدایی از آسمان آمد
که ای بیدا هلاک کن این گروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد و تمام لشکر را با چهارپایان و اموال
و اسباب فرو برد و کسی و چیزی بر روی زمین نماند بغیر از من و برادرم ناگاه ملکی نزد ما آمد و رویهای ما را بپشت
گردانید چنانچه می بینی پس با برادرم گفت که ای نذیر برو بسوی سفیانی ملعون در دمشق و او را بترسان
بظاهر شدن مهدی آل محمد علیه السلام و خبر ده او را که لشکرش را حق تعالی در بیدا هلاک کرد و با من گفت
ای بشیر ملحق شو بحضرت مهدی در مکه و او را بشارت ده بهلاک شدن ظالمان و توبه کن بر دست آنحضرت
که توبه ترا قبول میفرماید پس حضرت دست مبارک بر روی بشیر بمالید بحالت اول برگردد و در خدمت آنحضرت
بیعت کند و در لشکر آن سرور بماند مفضل پرسید که ای سید من ملائکه و جن در آن زمان بر مردم ظاهر خواهند
شد فرمود که بلی والله ای مفضل و با ایشان تکلم خواهند کرد چنانکه مردی با اهل و یاران خود صحبت دارد
مفضل پرسید که ملائکه و جن با او خواهند بود فرمود که بلی والله ای مفضل و آنحضرت با آن گروه فرود
خواهند آمد در زمین هجرت ما بین نجف و کوفه و عدد اصحابش در آن وقت چهل و شش هزار از ملائکه
خواهد بود و شش هزار از جن و بروایتی چهل و شش هزار از جن و خدای تعالی با این لشکر او را بر عالم
ظفر خواهد داد و مفضل پرسید که آنحضرت با اهل مکه چه خواهد کرد فرمود که اول ایشان را بحکمت و موعظه
نیکو بحق دعوت نماید پس اطاعتش نمایند و شخصی از اهل بیت خود را خلیفه گرداند بر ایشان و بیرون آید
و متوجه مدینه طیبه شود و مفضل پرسید که بخانه کعبه را چه خواهد کرد فرمود که خراب میکند و آن
بنای که حضرت ابراهیم و اسماعیل علیهما السلام گذاشته بودند بنا میکند و آنچه در میانه و بناهای ظالمان را

و مکه و مدینه و عراق و سایر اقالیم خراب میکنند و مسجد کوفه را خراب میکنند و از اساس او تا قبر بنا
میکنند و قصر کوفه را خراب میکنند که هر که آنرا بنا نهاده ملعونست مفضل پرسید که در مکه معظمه اقامت
خواهند نمود فرمود که نه ای مفضل بلکه شخصی از اهل بیت خود را در آنجا جانشین خواهد کرد چون از مکه
بیرون آید اهل مکه خلیفه آنحضرت را بقتل رسانند پس حضرت باز بسوی ایشان معاودت نماید پس بیایند بخدمت
آنحضرت سرها بزیر افکنده و گریان و تضرع کنند و گویند ای مهدی آل محمد توبه میکنیم توبه ما را قبول فرما پس ایشانرا
پند دهد و از عقوبات دنیا و آخرت بترساند و از اهل مکه شخصی را بر ایشان والی کند و بیرون آید باز آن
والی را بکشند آنگاه یاران خود را از جن و نقبا بسوی ایشان بر گرداند که با ایشان بگوید که بر گردند بحق هر که
ایمان بیاورد او را ببخشند و هر که ایمان نیاورد بقتل رسانید پس چون لشکر نزد وی آیند بسوی مکه باز گردند
از هر صد کس یک کس ایمان نیاورد مفضل پرسید که ای سید من خانه حضرت مهدی و محل اجتماع مؤمنان
کجا خواهد بود فرمود که پای تخت آنحضرت در شهر کوفه خواهد بود و مجلس دیوان و حکمش در مسجد کوفه
خواهد بود و محل جمع بیت المال و قسمت غنیمتها مسجد سهله خواهد بود و موضع خلوت او نجف اشرف خواهد بود
مفضل پرسید که مؤمنان در کوفه خواهند بود فرمود که بلی والله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه در کوفه یا در حوالی
کوفه باشد یا دلش مایل بسوی کوفه باشد و در آن زمان قیمت جای خوابیدن یک گوسفند در کوفه دو هزار درهم
باشد و در آن زمان شهر کوفه وسعتش بقدر پنجاه و چهار میل یعنی هیجده فرسخ باشد و قصرهای کوفه
بکربلای معلی متصل گردد و حق سبحانه و تعالی کربلا را پناهی و جایگاهی گردانده که پیوسته محل آمد و شد
ملائکه و مؤمنان باشد و حق تعالی آن زمین مقدس را بلند مرتبه گردانده و چندان از برکات در آنجا
دیان قرار دهد که اگر مؤمنی در آنجا بایستد و بخواند خدا را هر آینه بیک دعا مثل هزار مرتبه ملک
دنیا با و عطا فرماید پس حضرت صادق علیه السلام آهی کشید و فرمود که ای مفضل بدرستی که بقعهای

زمین

زمین با یکدیگر تفاخر کردند پس کعبه معظمه بر کربلای معلی فخر کرد حق تعالی وحی فرمود بکعبه که ساکت شو
و فخر مکن بر کربلا بدرستی که آن بقعه مبارکه ایست که در آنجا ندا کردم موسی را که انی انا الله از شجره مبارکه و آن
همان مکان بلندیست که مریم و عیسی را در آنجا جای دادم و در موضعی که سر مبارک حضرت امام حسین علیه السلام را
بعد از شهادت شستند همان موضع حضرت مریم عیسی روح الله را در وقت ولادت غسل داد و بخود نیز آنجا
غسل کرد و آن بهترین بقعهایست که حضرت رسول صلی الله علیه و آله از آنجا عروج نمود و خیر و برکت بسیار از آن
برای شیعیان ما در آنجا مهیاست تا ظاهر شدن حضرت قائم علیه السلام مفضل گفت که ای سید من بعد از آن مهدی بکجا
متوجه خواهد شد فرمود که بسوی مدینه جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله و چون وارد مدینه شود
امر عجیب از و ظاهر شود که موجب شادی مؤمنان و خواری کافران باشد مفضل پرسید که آن چه امریست فرمود
که چون بنزد قبر جد بزرگوار خود رسد گوید که ای گروه خلایق این قبر جد من است گویند که رسول خداست
بلی ای مهدی آل محمد گوید که کیستند اینها که با او دفن کرده اند گویند که دو مصاحب و همخوابه او ابوبکر
و عمر حضرت صاحب در حضور خلق از روی مصلحت پرسد که کیست ابوبکر و کیست عمر و چه سبب ایشانرا
از میان جمیع خلایق با جدم دفن کرده اند و شاید که دیگری باشد که در آنجا مدفون شده پس مردم
گویند ای مهدی آل محمد غیر از ایشان کسی در آنجا مدفون نیست ایشانرا برای این در آنجا دفن کرده اند که
خلیفه رسول بوده اند و پدر زنان آنحضرت بوده اند پس فرماید که آیا کسی هست که اگر ببیند ایشانرا بشناسد
گویند بلی بصفت میشناسیم پس فرماید که آیا کسی شک دارد در این که ایشان در آنجا مدفون شده اند گویند پس بعد از
سه روز امر فرماید که دیوار را بشکافند و هر دو را از قبر بیرون آورند پس هر دو را با بدن تازه بیرون آورند
صحیح با صورتی که داشته اند پس بفرماید که کفنهای ایشانرا بکشایند و ایشانرا معلق کنند بر درخت خشکی
پس برای امتحان خلق در حال آن درخت سبز شود و برگ بر آورد و شاخهایش بلند شود پس جمعی که ولایت ایشان

داشته اند گویند که اینست والله شرف و بزرگی ما و رستگار شدیم بمحبت ایشان و چون آنچه منتشر کرده بود که
در دل بقدر حبه از محبت ایشان داشته باشد حاضر شوند پس منادی از جانب صاحب علیه السلام ندا کند که هر که
این دو مصاحب دو مصحوب رسول را دوست دارد از میان مردم جدا شود و بیک جانب بایستد پس خلق
دو طایفه شوند یکی دوستداران ایشان و یکی لعنت کنندگان بر ایشان پس حضرت عرضه فرماید بر دوستان
ایشان که بیزاری جوئید از ایشان والا بعذاب الهی گرفتار میشوید ایشان جواب گویند که ای مهدی آل محمد
رسول ما پیش از آنکه بدانیم که ایشان را نزد خدا قرب و منزلتی هست از ایشان بیزاری نکردیم چگونه امروز بیزاری جوئیم
از ایشان و حال آنکه کرامات بسیار از ایشان بر ما ظاهر شد و دانستیم که مقرب درگاه حقند بلکه از تو بیزاریم و از
هر که ایمان بتو آورده است و از هر که ایمان با ایشان نیاورده و از هر که ایشان را باین خواری بدر آورده و بر دار کشیده
پس حضرت مهدی علیه السلام امر نماید باد سیاهی را که بر ایشان وزد و همگی را هلاک گرداند پس امر نماید که آن دو
ملعون را از درخت بزیر آورند و ایشان را بقدرت الهی زنده گرداند و امر نماید خلایق را که همگی جمع شوند
پس هر ظلمی و کفری که از اول عالم تا آخر شده گناهش را بر ایشان لازم آورد و زدن سلمان فارسی و آتش افروختن
بدر خانه امیر المؤمنین و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام برای سوختن ایشان و زهر دادن امام حسن و کشتن
امام حسین و اطفال و پسر عمان و یاران او علیهم السلام و اسیر کردن ذریت رسول الله صلی الله علیه و آله و ریختن
خون آل محمد در هر زمانی و هر خونی که بناحق ریخته شده باشد و هر فرجی که بحرام جماع شده باشد و هر سودی
و حرامی که خورده شده و هر گناه و ظلم و جوری که واقع شده تا قیام قائم آل محمد همه را بر ایشان بشمارد که از ایشان شده
و ایشان اعتراف نمایند زیرا که اگر در روز اول غصب حق خلیفه حق نمیکردند اینها در عالم نمیشد پس امر فرماید
از برای هر مظلوم هر که حاضر باشد قصاص نمایند پس ایشان را امر فرماید بر درخت بر کشند و آتش را امر فرماید که از زمین
بیرون آید و ایشان را بسوزاند با درخت و بادی را امر فرماید که خاکستر ایشان را بدریاها پاشد پس مفضل گفت

که ای سید

که ای سید آخر عذاب ایشان خواهد بود فرمود که هیهات ای مفضل والله که سید اکبر محمد رسول الله صلی الله
علیه و آله و سلم و صدیق اکبر امیر المؤمنین و فاطمه زهرا و حسن مجتبی و حسین شهید کربلا و جمیع ائمه هدی
همگی زنده خواهند شد و هر که ایمان محض خالص داشته و هر که کافر محض بوده همگی زنده خواهند شد و برای
جمیع ائمه و مؤمنان ایشان را عذاب خواهند کرد حتی آنکه در شبانه روزی هزار مرتبه ایشان را بکشند و زنده شوند پس خدا ایشان را
هر جای که خواهد ایشان را ببرد و معذب گرداند پس از آنجا حضرت مهدی علیه السلام متوجه کوفه شود و در بین کوفه و
نجف فرود آید با چهل و شش هزار ملک و چهل و شش هزار از جن و سیصد و سیزده تن از نقبا مفضل پرسید که زوراء که
بغداد باشد در آن وقت چگونه خواهد بود فرمود که محل لعنت و غضب الهی خواهد بود و وای بر کسی که در آنجا ساکن باشد
از علمهای زرد و علمها که از نزدیک و دور متوجه آن شهر گردد والله که بر آن شهر نازل شود اصناف عذابها که بر
امتهای گذشته نازل شده است و عذابی چند بر آن نازل شود که چشمها ندیده باشد و گوشها نشنیده باشد
و طوفانی که بر اهلش نازل خواهد شد طوفان شمشیر خواهد بود والله که یک وقتی چنان آبادان شود که بگویند
که گویند دنیا همین است و گویند که خانها و قصرهای او بهشت است و دختران او حور العین اند و پسرانش ولدان بهشت اند
و گمان کنند که خدا روزی بندگان را قسمت نکرده است مگر در آن شهر و ظاهر شود در آن شهر افترای بر خدا و رسول
و حکم بناحق و گواهی بناحق و شراب خوردن و زنا کردن و مال حرام خوردن و خون ناحق ریختن آنقدر که در تمام
دنیا آنقدر نباشد پس خدا خراب کند آن را باین فتنها و لشکرها بمرتبه که اگر کسی گذرد بر آن نشان دهد که اینجا زمین
آن شهر است پس خروج جوان خوشروی حسنی از جانب دیلم و قزوین و ندا و از فصیح ندا کند که بفریاد رسید ای آل محمد
مضطر بیچاره را که از شما یاری میطلبد پس اجابت نمایند او را گنجهای خدا در طالقان چه گنجها نه از نقره و نه از طلا
بلکه مردی چند مانند پارهای آهن در شجاعت و عزم و صلابت بر یابوهای اشهب سوار همه متکمل با سلاح و پیوسته یکدیگر
ظالمان را تا بکوفه در آید و در وقتی که اکثر زمین را از کافران پاک کرده باشد پس در کوفه ساکن میشود و با خبر سید

که مهدی و اصحابش نیز در یک گوشه رسیده اند باصحابش میگوید که بیایید برویم و ببینیم که این مرد کیست و چه
میخواهد بعد از آن که میدانند که مهدی آل محمد است اما مطلبش اینست که بر اصحاب خود ظاهر سازد و حقیقت آنحضرت را پس
حسنی در جواب حضرت مهدی می ایستد و میگوید که اگر راست میگوئی که توئی مهدی آل محمد کجاست عصای جدت
رسول الله صلی الله علیه و آله و انگشتری او و بُرد و زره او که فاضل مینامیدند و عمامه اش که سحاب میگفتند و اسبش که
یربوع نام داشت و ناقه اش که عضبا میگفتند و استرش که دلدل میگفتند و حمارش که یعفور میگفتند و براق و
مصحف امیر المؤمنین که بی تغییر و تبدیل جمع کرده پس همه را حضرت مهدی علیه السلام حاضر گرداند حتی عصای آدم و
نوح و ترکه هود و صالح و مجموعه ابراهیم و صاع یوسف و ترازو و کیل شعیب و عصای موسی و تابوت موسی و زره داود و
انگشتری سلیمان و تاج او و اسباب عیسی و میراث جمیع پیغمبران پس حضرت مهدی عصای حضرت رسول را بر سنگ صلبی
نصب کند و در ساعت درختی بزرگی شود که جمیع لشکر در زیر سایه آن باشند پس حسنی گوید که الله اکبر دست خود
دراز کن که با تو بیعت کنم ای فرزند رسول خدا پس حضرت دست دراز کند که سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت نمایند
بغیر از چهل هزار نفر از زیدیه که با لشکر او بخشند و مصحفها در گردن حمایل کرده بخشند آنها گویند که اینها سحر است بود
پس حضرت مهدی علیه السلام هر چند با ایشان موعظه و معجزات نماید سودی نبخشد تا سه روز پس فرماید که همه را بقتل
رسانند مفضل پرسید که پس دیگر چه کار خواهد کرد فرمود که لشکرها بسوی سفیانی خواهد فرستاد تا آنکه
او را بگیرند و در دمشق و بر روی صخره بیت المقدس ذبح نمایند پس حضرت امام حسین علیه السلام ظاهر شود با دوازده هزار
صدیق و هفتاد و دو نفر که با آنحضرت شهید شدند در کربلا و چه رجعتی از این رجعت خوشتر پس بیرون آید
صدیق اکبر امیر المؤمنین علی ابن ابیطالب علیه السلام و برای آنحضرت در نجف اشرف نصب کنند که یک رکنش در نجف باشد
و یکی در هجر و یکی در صنعاء یمن و چهارم در مدینه طیبه و گویا می بینم قندیلهایش و چراغهایش را که آسمان و زمین را
روشنی میدهد زیاده از آفتاب و ماه پس بیرون می آید سید اکبر محمد رسول الله صلعم با هر که ایمان آورده است بآنحضرت

المهاجران

از مهاجران و انصار و غیر ایشان و هر که در جنگهای آنحضرت شهید شده باشد پس زنده میکنند جمعی که تکذیب آنحضرت
کرده بودند و شک میکردند در حقیقت او یا رد میکردند و میگفتند ساحر است و کاهن است و دیوانه است و بهوای نفس خود
سخن میگوید و هر که با او جنگ کرده باشد و نزاع کرده باشد تا جزای خود برسانند و چنین برمیگردند یک یک از ائمه تا صاحب
الامر علیه السلام و هر که یاری ایشان کرده تا خوشحال شوند و هر که آزار ایشان کرده تا آنکه پیش از آخرت بعذاب و خواری دنیا مبتلا گردند
و در آنوقت ظاهر میشود تاویل آیه کریمه که ترجمه اش گذشت که وَنُرِیدُ اَنْ نَمُنَّ عَلَی الَّذِینَ اسْتُضْعِفُوا فِی الْاَرْضِ تا آخر آیه مفضل پرسید
که مراد از فرعون و هامان در این آیه چیست حضرت فرمود که مراد ابو بکر و عمر است مفضل پرسید که حضرت رسول خدا و امیر المؤمنین با حضرت
صاحب الامر علیهم السلام خواهند بود فرمود که بلی ناچار است که ایشان جمیع زمین را بگردند حتی پشت کوه قاف و آنچه در ظلمات است
و دریاهاست تا آنکه هیچ موضعی از زمین نماند مگر آنکه ایشان طی نمایند و دین خدا را برپا دارند پس فرمود که گویا می بینم ای مفضل
آن روز را که گروه امامان نزد جد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله که ایستاده اند و میگویند که بآنحضرت شکایت کنیم آنچه بما واقع شد
از امت جفاکار بعد از وفات آنحضرت و آنچه بما رسانیدند از تکذیب و رد گفتهاء ما و دشنام دادن ما و لعن کردن ما
و ترسانیدن ما بکشتن و بدر بردن خلفا جور ما را از حرم جد ما و رسول بشهرهای ملک خود و شهید کردن ما بزهر و
محبوس کردن ایشان ما را پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله گریان شود و بفرماید که ای فرزندان من نازل نشد بشما مگر آنچه نازل شد
بجد شما پیش از شما و اول کسی که شکایت کند فاطمه علیها السلام باشد و شکایت کند از ابو بکر و عمر علیهما اللعنه که فدک را از من گرفتند
و هر چند حجتها بر ایشان اقامت کردم سود نداد و نامه که تو برای من نوشته بودی برای فدک عمر گرفت و در حضور مهاجر و انصار
آب دهان نجس خود بر آن انداخت و پاره کرد و من بسوی قبر تو آمدم ای پدر و بتو شکایت نمودم و ابو بکر و عمر بسقیفه بنی
ساعده رفتند و با منافقان دیگر اتفاق کردند و خلافت را از شوهر من امیر المؤمنین غصب کردند پس آمدند که او را
به بیعت ببرند او ابا کرد و هیزم بر در خانه ما جمع کردند که اهل بیت رسالت را بسوزانند پس من فضه را گفتم که ... بیاید
که بعد از رسول یتیم ای ... که ... ابوبکر ... عمر گفت که بس کن ای فاطمه که محمد حاضر نیست که

واسرهنی از آسمان بیارند علی را بگو که بیاید و بیعت کند و اگر نه آتش می‌اندازم در خانه و همه را میسوزانم پس گفتم خداوندا
شکایت میکنم اینکه پیغمبر تو از میان رفته و امتش همه کافر شده اند و حق ما را غصب میکنند پس عمر صدا زد که حرف زنان احمقانه
دنانا بگذار خدا پیغمبری و امامت هر دو را بشما نداده است پس عمر تازیانه بر دو دست مرا بشکست و به یک حکم من زدو زدند محسن
شش ماهه از من سقط شد و من فریاد میکردم که وا ابتاه وا رسول الله دختر تو فاطمه را دروغ گو میخوانند و تازیانه بر او میزنند
و فرزند او را شهید میکنند و خواستم که مکیسو بگشایم امیر المؤمنین دوید و مرا در سینه خود جا داد و گفت ای دختر رسول خدا
رحمت عالمیان بود خدا سوگند میدهم ترا که مقنعه از سر نگشائی و سر به آسمان بلند نکنی والله که اگر بکنی خدا اینها جمیع را
ویران میکند و رسوا [illegible] پس برگشتم و از آن درد و آزار شهید شدم پس حضرت امیر المؤمنین شکایت میکند که چنین
شب با حسنین بخانه مهاجر و انصار رفتم از ایشان یاری طلبیدم که مکرر تو بیعت خلافت مرا از ایشان گرفته بودی و ایشان را طلب
[illegible] و عهد یاری کردند چون صبح شد هیچیک [illegible] مثل هارون
در میان بنی اسرائیل که با موسی گفت که ای فرزند مادر این قوم مرا ضعیف کردند و نزدیک بود که مرا
پس صبر کردم از برای خدا و آزار چند کشیدم که هیچ وصی پیغمبری از امت آن پیغمبر مثل آن نکشیده تا آنکه مرا شهید کردند
عبدالرحمن بن ملجم امام حسن علیه السلام [illegible] و گوید که ای جد چون خبر شهادت پدرم به معاویه علیه اللعنه رسید
با صد و پنجاه هزار لشکر بجانب کوفه فرستاد که من و برادرم حسین و سایر برادران و اهل بیت مرا بگیرند تا بیعت کنیم یا
هر که قبول نکند گردن بزنند و سرش را برای معاویه بفرستند پس من بمسجد رفتم و خطبه خواندم و مردم را نصیحت کردم
و ایشان را از جنگ معاویه خواندم بغیر از بیست کس کسی جواب من نگفت پس رو بسوی آسمان کردم و گفتم خداوندا
تو گواه باش که ایشان را دعوت کردم و از عذاب تو ترسانیدم و امر و نهی کردم و ایشان مرا یاری نکردند [illegible]
[illegible] خداوندا تو بفرست بر ایشان بلا و عذاب خود را پس از منبر فرود آمدم و ایشان را گذاشتم و بجانب مدینه روانه شدم
پس آمدند بنزد من و گفتند این لشکر معاویه علیه اللعنه لشکرها بسیار در کوفه فرستاده و مسلمانان را غارت کرده اند

وزنان و اطفال را بکشتن داده اند بیا تا با ایشان جهاد کنیم پس گفتم با ایشان که شما را وفائی نیست و حجتی
با ایشان فرستادم گفتم که بنزد معاویه خواهید رفت و بیعت مرا خواهید شکست و مرا مضطر خواهید کرد
که با معاویه صلح کنم آخر چنان شد مگر آنچه من ایشان را خبر داده بودم پس برخیزد امام معصوم مظلوم شهید حسین
ابن علی علیه السلام با خون خود خضاب کرده با جمیع شهدائی که با او شهید شده اند پس چون حضرت رسول
نظرش بر او افتد بگرید و جمیع اهل آسمانها و زمین بگریند و آنحضرت گریان شود و حضرت فاطمه نعره بزند
که زمین بلرزد و حضرت امیر المؤمنین و امام حسن از جانب دست حضرت رسول الله بایستند و حضرت فاطمه
از جانب چپ آنحضرت پس حضرت امام شهید بنزد ایشان آید حضرت رسول صلی الله علیه و آله او را بسینه
خود بچسباند و بگوید فدای تو شوم ای حسین دیده تو روشن باد و دیده من در باره تو روشن باد
و از جانب راست حضرت امام حسن حمزه سید الشهداء و از جانب چپ او جعفر طیار و محسن را حضرت خدیجه
و فاطمه بنت اسد مادر امیر المؤمنین برداشته بیایند فریادکنان و حضرت فاطمه صلوات الله علیها این آیه را تلاوت
فرماید که این است ترجمه ظاهر لفظش این است امروز روزی است که شما را وعده میدادند امروز هر نفسی آنچه کرده
از کار خیر حاضر کرده یابد و آنچه کرده است از کار بد آرزو میکند که کاش میان او و میان کار بد
فاصله دوری باشد پس صادق علیه السلام بسیار گریست و فرمود که روشن مباد دیده که نزد ذکر این قصه
گریان نگردد و مفضل گریست و گفت ای مولای من چه ثواب دارد گریستن بر ایشان فرمود که ثواب عظیم
متناهی است اگر شیعه باشد مفضل پرسید که دیگر چه خواهد شد فرمود که حضرت فاطمه علیها برخیزد
و بگوید خداوندا وفا کن بوعده که با من کرده در باب آنها که بر من ظلم کردند و حق مرا غصب کردند و مرا
زدند و بجزع آوردند و بتهامی که بر جمیع فرزندان من کردند پس بگریند ملائکه آسمانهای هفت گانه
و حاملان عرش و هر که در دنیا است و هر که در تحت الثری است همگی خروش برآرند پس خداوند

ان کشندکان ما و ستمکاران بر ما و اتباع که داخل بودند بستمهای ما مگر آنکه هزار مرتبه در دنیا زنده کرده کشته شوند
مفضل گوید که عرض کردم که ای مولای من جمیع از شیعیان شما هستند که قایل نیستند که شما و دوستان شما
و دشمنان شما زنده خواهید شد فرمود که مگر نشنیده اند سخن جد ما رسول الله را و سخن ما اهل بیت را
که مکرر خبر داده ایم از رجعت مگر نشنیده اند این آیه را که وَلَنُذِيقَنَّهُم مِّنَ الْعَذَابِ الْأَدْنَىٰ دُونَ
الْعَذَابِ الْأَكْبَرِ یعنی البته بچشانیم بایشان از عذاب نزدیکتر پیش از عذاب بزرگتر فرمود که عذاب
نزدیکتر عذاب رجعت است و عذاب بزرگتر عذاب قیامت است پس حضرت فرمود که جمعی از شیعیان که
نشناخته اند تفسیر کرده اند و گویند که معنی رجعت آنست که پادشاهی بما برگردد و پادشاهی نبوت و امامت
در صاحب حقیقه بامامت ای مفضل اگر تدبر نمایند شیعیان ما در قرآن هر آینه در فضایل ما شک نکنند
مگر نشنیده اند این آیه کریمه را که وَنُرِيدُ أَن نَّمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ تا آخر آیه
که ترجمه اش گذشت والله که تنزیل این آیه در بنی اسرائیل است و تاویلش در رجعت ما اهل بیت است
و فرعون و هامان ابوبکر و عمرند پس فرمود که بعد از آن برخیزد جدم علی بن الحسین و پدرم امام
محمد باقر علیهما السلام پس شکایت کنند بجد خود رسول خدا صلی الله علیه و آله آنچه از ستمکاران بر ایشان
واقع شده است پس برخیزم من و شکایت کنم آنچه از منصور دوانقی بمن رسیده پس برخیزد فرزندم
امام موسی علیه السلام و شکایت کند بجد خود از هارون الرشید پس برخیزد علی بن موسی الرضا و شکایت کند
از مامون ملعون و بعد از او پس برخیزد امام علی نقی علیه السلام و شکایت کند از متوکل پس برخیزد امام حسن
عسکری علیه السلام و شکایت کند از معتز پس برخیزد مهدی آخر الزمان هم نام جد خود حضرت رسول صلی الله علیه
و آله در روزی که پیشانی نورانیش را در جنگ احد مجروح کردند و دندان مبارکش شکسته بود و ملائکه
بر دور او باشند تا بایستد نزد جد خود پس گوید که مرا وصف کردی برای مردم و دلالت فرمودی

وغضب

و مهدی ما پادشاه گردد و انی
بر ایشان که جهت پادشاهی
دین و دنیا را از ما گرفته است
تا بجا بر گردد ۹۹۹

وغضب و کیفیت هر ابای ایشان بیان کردی پس امت انکار حق من کردند و اطاعت من نکردند و کشتند فرزند
مرا و گفتند که نیست و نخواهد بود یا گفتند که مرده است و اگر هست و ایشان غایب نمی مانند پس صبر کردم از برای خدا
تا الحال که حق تعالی مرا رخصت فرمود که ظاهر شوم پس حضرت رسول صلی الله علیه و آله فرماید که الحمد لله
الَّذِي صَدَقَنَا وَعْدَهُ وَأَوْرَثَنَا الْأَرْضَ نَتَبَوَّأُ مِنَ الْجَنَّةِ حَيْثُ نَشَاءُ فَنِعْمَ أَجْرُ الْعَامِلِينَ
و گوید که آمد یاری و فتح الهی و ظاهر شد گفته حق سبحانه و تعالی که هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِا
لْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ پس بخواند إِنَّا فَتَحْنَا
لَكَ فَتْحًا مُّبِينًا لِّيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِن ذَنبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ وَيُتِمَّ نِعْمَتَهُ عَلَيْكَ
وَيَهْدِيَكَ صِرَاطًا مُّسْتَقِيمًا وَيَنصُرَكَ اللَّهُ نَصْرًا عَزِيزًا مفضل پرسید که چه گناه داشت رسول صلعم
که حق تعالی میفرماید که تا بیامرزد از برای تو الله تعالی آنچه گذشته است از گناهان تو و آنچه مانده است
و بعد از این خواهد شد حضرت صادق علیه السلام فرمود که ای مفضل رسول خدا صلی الله علیه و آله دعا کرد که
خداوندا گناهان شیعیان برادر من علی بن ابی طالب و شیعیان و فرزندان من که اوصیای منند گناهان
گذشته و آینده ایشان تا روز قیامت بر من بار کن و مرا در میان پیغمبران بسبب گناه شیعیان رسوا مکن پس
حق تعالی گناه جمیع شیعیان را بر آن حضرت بار کرد و همه را از برای آنحضرت آمرزید پس مفضل بسیار گریست
و گفت ای سید من اینها از فضل خداست بما ببرکت شما امامان پس حضرت فرمود که ای مفضل این مخصوص
تو و امثال تو است از شیعیان خالص و این حدیث را نقل مکن برای جماعتی که در معصیت خدا رخصت میطلبند
و جاهلند مبادا که اعتماد بر این فضیلت بکنند و ترک عبادت بکنند پس ما هیچ فایده بحال ایشان
نمیتوانیم رسانید زیرا که حق تعالی میفرماید شفاعت نمیکنند مگر از برای کسی که پسندیده باشد و
شیعیان از خشیت الهی ترسانند مفضل پرسید که آن آیه که حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواند

که لِیُظْهِرَهُ عَلَی الدِّینِ کُلِّهِ مگر آنحضرت بر همه دینها هنوز غالب نشده اند فرمود که ای مفضل اگر همه
غالب شده بود مذهب یهود و نصاری و مجوس و صابیان و غیر ایشان از دینهای باطل در زمین نمی ماند
بلکه این در زمان مهدی و رجعت حضرت رسول صلی الله علیه و آله خواهد بود و این آیه نیز در آن زمان
عمل خواهد آمد وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّی لَا تَکُونَ الدِّینُ کُلُّهُ لِلّٰهِ و بر حضرت صادق علیه السلام فرمود
که پس برکرد حضرت مهدی علیه السلام بسوی کوفه و حق سبحانه و تعالی از آسمان بجهل ملخ از طلا بر ایشان ببارد
چنانچه بر حضرت ایوب علیه السلام بارید و قسمت نماید بر اصحاب خود گنجهای زمین از طلا و نقره و جواهر و مفضل
پرسید که اگر یکی از شیعیان شما بمیرد و قرض از برادران مؤمن بر ذمه او باشد چگونه خواهد شد حضرت فرمود
که اول حضرت مهدی علیه السلام ندا میفرماید در تمام عالم که هر که قرضی بر یکی از شیعیان ما داشته باشد بیاید و بگوید
پس همه را ادا فرماید حتی یک دانه سیر و یک دانه خردل باشد **حدیث نهم** شیخ بزرگوار محمد بن بابویه
قمی بسند معتبر روایت کرده است از حضرت امام محمد تقی که آنحضرت روایت فرمود از آباء طاهرین خود از حضرت
امام حسین علیه السلام که آنحضرت فرمود که روزی رفتم بخدمت جدم سید انبیا صلی الله علیه و آله و ابی بن کعب در
خدمت آنحضرت بود چون داخل شدم فرمود مرحبا بتو ای زینت آسمانها و زمینها تواند بود حضرت فرمود
که ای ابی بحق آن خداوندی که مرا براستی بخلق فرستاده است که مرتبه حسین در آسمانها بزرگتر است از زمین
و در جانب راست عرش نوشته که او چراغ راه هدایت است و کشتی نجات امت است و پیشوای خلق است
و در او سستی و ضعیف نیست عزت است و علمست و ذخیره نجات عالمیانست و بدرستی که حق سبحانه و تعالی
در صلب او نطفه طیب مبارک پاکیزه ترکیب نموده و او را دعای چند تلقین فرموده است که هیچ مخلوقی خدا را باشد
بان دعا نخواند مگر آنکه الله تعالی او را در قیامت با آنحضرت محشور کرداند و در آخرت آنحضرت شفاعت خواه
و حق تعالی غمهاء او را زایل کرداند و قرضش را ادا کند و کارش را آسان کند و راه دینش و دنیاش را گشاده گرداند

وادوا

وادوا بر دشمن غالب گرداند و پرده عیبهای او را بپوشد ابی بن کعب گفت که آن دعاها کدام است یا رسول الله فرمود
که هرگاه از نماز فارغ شوی در حالتی که نشسته باشی اَللّٰهُمَّ إِنِّی أَسْأَلُکَ بِکَلِمَاتِکَ وَمَعَاقِدِ
عِزِّکَ وَسُکَّانِ سَمٰوَاتِکَ وَأَنْبِیَائِکَ وَرُسُلِکَ أَنْ تَسْتَجِیبَ لِی فَقَدْ رَهِقَنِی مِنْ
أَمْرِی عُسْرًا فَأَسْأَلُکَ أَنْ تُصَلِّیَ عَلَی مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَأَنْ تَجْعَلَ لِی مِنْ عُسْرِی یُسْرًا حق تعالی بدعا
غمهای او خدای تعالی کارها را بر او آسان کرداند و سینه او را با علم و معرفت بگشاید و در وقت شهادت لا اله الا الله در
مردن تلقین کند ابی گفت که یا رسول الله آن چه نطفه است که در صلب حبیب من حسین است فرمود که مثل
آن نطفه مثل ماهست و بیان نطفه علوم و معارف الهی ظاهر گردد و هر که تابع او شود بصلاح آید و هر که
ازو کم کند و پیروی او ننماید در کوی ضلالت فرو رود که اسمش چیست و دعایش کدام است فرمود که نامش
علیست و دعایش اینست که یَا دَائِمُ یَا دَیْمُومُ یَا حَیُّ یَا قَیُّومُ یَا کَاشِفَ الْغَمِّ وَیَا فَارِجَ الْهَمِّ وَیَا
بَاعِثَ الرُّسُلِ وَیَا صَادِقَ الْوَعْدِ هر که این دعا بخواند حق تعالی او را با حضرت علی بن الحسین علیه السلام
محشور گرداند و آنحضرت قائد او شود بسوی بهشت ابی بن کعب پرسید که یا رسول الله آیا او را خلفی و وصی هست فرمود
که بلی از برای او هست میراث آسمانها و زمینها پرسید که چه معنی دارد میراث آسمانها و زمینها فرمود
که حکم بحق کردن و بیان نمودن و تاویل و تفسیر احکام الهی و بیان آنچه خواهد شد بعد از او تا روز قیامت ابی
کعب پرسید که چه نام دارد فرمود که نامش محمد است و بدرستی که ملائکه انس میگیرند با او در آسمانها و در
دعای خود میگوید اَللّٰهُمَّ إِنْ کَانَ لِی عِنْدَکَ رِضْوَانٌ وَوُدٌّ فَاغْفِرْ لِی وَلِمَنْ تَبِعَنِی مِنْ إِخْوَانِی
وَشِیعَتِی وَطَیِّبْ مَا فِی صُلْبِی پس حق تعالی مرتب ساخته است در صلب او نطفه مبارکه
پسندیده و خبر داد مرا جبرئیل که خدا عز و جل این نطفه را طیب و نیکو کردانیده و نام او را جعفر نامیده و او را
هدایت کننده و هدایت یافته و راضی بقضاء الهی و پسندیده گردانیده خدا را باین دعا میخواند

یا ذا نِعَمٍ غیرِ متوابٍ یا ارحمَ الراحمینَ اجعل لشیعتی من النار وِقاءً ولهم عندکَ رضیً
واغفر ذنوبهم ویسّر امورهم واقضِ دیونهم واستر عوراتهم وهب لهم الکبائر
التی بینک وبینهم یا من لا یخاف الضیم ولا تأخذه سِنَةٌ ولا نومٌ اجعل لی من کلّ
غمٍّ فرجاً هر که این دعا بخواند خدای عزّ وجلّ او را حشر کند در قیامت رو سفید با جعفر ابن محمد صلوات
الله علیه و بسوی بهشت ای برادر بتحقیق که خدای تعالی بوجود آورده است از نطفهٔ پاک مبارک نیکو
که حق تعالی رحمت خود را بر او نازل ساخت و او را نزد خود موسی نام کرده ای کفت یا رسول الله
گویا که ایشان هم یکدیگر را وصف میکنند و هر یک از دیگری متولد میشوند و میراث علم از یکدیگر
میبرند و هر یک فضیلتی دیگر بیان میکنند فرمود که وصف کرده است ایشان را برای من جبرئیل
از جانب پروردگار عالمیان ای پرسید که آیا او را دعائی هست بغیر دعای پدرانش فرمود بلی میگوید
در دعایش یا خالق الخلق و یا باسط الرزق و فالق الحبّ والنوی و باری النسم ومحیی
الموتی وممیت الاحیاء ودائم الثبات اِفعل بی ما انت اهله هر که این دعا بخواند
خدای تعالی حاجاتش را بر آورد و در قیامت او را با موسی ابن جعفر محشور کرداند و بدرستی که حق تعالی
در صلب او ترکیب کرده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزهٔ پسندیده و نزد خود او را علی نام کرده است
و او پسندیدهٔ خداست در علم او و حکم او و بتحقیق برای شیعیانش کردانیده در قیامت باو حجت خود
تمام کند و دعا اینست اللهم اعطنی الهدی وثبّتنی علیه واحشرنی علیه آمناً امن من لا خوف
له ولا حزن ولا جزع انّک اهل التقوی واهل المغفرة و بدرستی که خدای عزّ وجلّ در صلب او
ترکیب داده است نطفهٔ مبارک طیب پاکیزهٔ پسندیده و نام کرده است او را محمد ابن علی و او شفاعت کنندهٔ
شیعیانست و وارث علم و جلال المیت و علامت بینه و راه هدایت و حجت ظاهره بر کار راست

ودرحین

ودرحین ولادت خواهد کفت لا اله الا الله محمد رسول الله و میکوید در دعای خود یا من لا
شبیه له ولا مثال انت الله لا اله الا انت ولا خالق الا انت تفنی المخلوقین وتبقی انت
حلمت عمن عصاک وفی المغفرة رضاک هر که این دعا بخواند حضرت امام محمد تقی شفاعت او کند
در روز قیامت و الله تعالی در صلب او نطفه قرار داده است که ظلم کننده و فساد کننده نیست و نیکو کار و مبارک
و طیب و طاهرست و او را نزد خود علی ابن محمد نام کرده است و خلعت سکینه و وقار باو پوشانیده و علوم
خود را بر او سپرده و هر راز پنهانی را بر او آشکار کردانیده و هر که او را ملاقات کند و در سینه اش الهامی باشد
از آن را بخبر میدهد و دشمنش را بدین میترساند و در دعایش میکوید یا نور یا برهان یا منیر
یا مبین یا ربّ اکفنی شرّ الشرور وآفات الدهور واسئلک النجاة یوم یُنفخ فی
الصور هر که این دعا بخواند حضرت امام علی نقی در قیامت شفیع او باشد بسوی بهشت و بتحقیق
که حق تعالی در صلب او قرار داده است و او را نزد خود حسن نام کرده و او را نوری کردانیده در شهرها
و حجتی بر زمین خود کردانیده در زمین و موجب عزت کردانیده برای شیعیانش و شفاعت خواهی کرد او سبب
برای ایشان و نذیر پروردکار و عذابی کردانیده برای هر که مخالفت او کند و حجتی کردانیده برای هر که
ولایت محبتش را بجان کند و برهانی کردانیده برای هر کس که او را امام خود کرداند و در دعای خود میکوید
یا عزیز العزّ فی عزّه یا اعزّ عزیز العزّ فی عزّه یا عزیز اعزّنی بعزّتک وایّدنی بنصرک
وابعد عنّی بمنعک واجعلنی من خیار خلقک یا واحد یا احد یا فرد یا صمد هر که
این دعا بخواند خدا او را با آنحضرت محشور کرداند و از آتش جهنم او را نجات دهد هر چند مستوجب جهنم
شده باشد و الله تعالی در صلب او قرار داده است نطفهٔ مبارک پاکیزه طیب طاهری مطهری که راضی باشد
باو هر مؤمنی که خدا از روز الست پیمان ولایت آنحضرت را کرفته و کافر شود باو هر منکری که ورد او قبول

همزات الشیاطین
وادفع عنّی بدفعک
وامنع عنّی م

بیان نکرده بیشوا و دست امام بی بصیرت کار پاکیزه کرده اند خشنود کننده ابرار و پسندیده بی دردگار و هدایت
کننده و هدایت یافته حکم میفرماید و امر مینماید بعدالت و خدا او را تصدیق مینماید و خدا تصدیق او
مینماید و در هر جا که رو بخروج میکند از مکه در وقتی که ولادت او و علامات او ظاهر شد صاحب شد و در گنجهای
نهان طلا و نه از نقره بلکه اسبان نفیس بی بدر و مردان شجاع صاحب علامت که خدا ایشان را آورده از ایشان
از شهرهای دور بعدد اهل بدر سیصد و سیزده کس نزد او و صحیفه سر بمهری هست که در آن صحیفه عدد اصحابش
و نامهای ایشان و نسبهای ایشان و شهرهای ایشان و طبیعتهای ایشان و صفتهای ایشان و کنیتهای ایشان نوشته است
و ایشان جمعی باشند که بسیار جد و اهتمام در اطاعت آنحضرت داشته باشند الحدیث پرسید که دلایل و علامتها
آنحضرت کدامست یا رسول الله فرمود که او را علمی هست که چون هنگام خروج آنحضرت شود آن علم بخودی خود گشوده
و بلند گردد و خدا آن علم را گویا کرداند پس ندا کند آنحضرت را که بیرون بیا ای دوست خدا و بکش دشمنان
خدا را و او را دو رایت و دو علامت هست و او را شمشیری هست در غلاف که چون وقت خروجش میشود
شمشیر خود از غلاف کنده میشود و ندا میکند آنحضرت را که بیرون بیا ای ولی خدا پس جایز نیست ترا که
بنشینی از جهاد دشمنان خدا پس خروج کند و بکشد دشمنان خدا را هر جا که بیابد ایشان را و حدود الهی
بر پا دارد و بحکم خدا حکم کند و چون بیرون آید جبرئیل از جانب راستش باشد و میکائیل از جانب چپ
او باشد و در روزی بر شما ظاهر شود آنچه من خبر دادم اگر چه بعد از مدتی باشد و امور خود را بخدا
میگذارم یا ابی خوشا حال کسی که او را ملاقات نماید و خوشا از برای کسی که او را دوست دارد و سعادتمند
کسی که بامامت او قایل باشد و بآو و خدا شیعیان او را از هلاک نجات بخشد و باقرار بخدا و رسول و جمیع ائمه
علیهم السلام خدا درهای بهشت را بر روی ایشان بگشاید و صفت این امامان در زمین مانند صفت مشکی است
که بوی خوشش همیشه ساطع باشد و هرگز متغیر نشود و مثل ایشان در آسمان مثل ماه نور بخشنده است

که هرکز

که هرگز نورش زایل نگردد ابی گفت یا رسول الله چگونه وصف کرده اند ایشان از جانب خدا فرمود که
حق سبحانه و تعالی دوازده صحیفه مهر کرده از آسمان فرستاده نام هر امامی بر مهرش نقش است و صفتش
و احکامش در صحیفه اش نوشته است **حدیث دهم** محمد ابن بابویه و شیخ طوسی رحمة الله علیهما
بسندهای معتبر از حضرت علی ابن موسی الرضا علیه السلام روایت کرده اند که آنحضرت فرمود که ناچار است
شیعیان را از فتنه عظیمی که در آن فتنه بسیاری از شیعیان خاص از دین بدر روند و آن وقتیست
که شیعیان فرزندان من وفات کنند و بعد از امام ایشان غایب باشد و اهل آسمان و زمین بر او بگریند
و چه بسیار مؤمنان برای او دلسوخته و حزین باشند و چشمه زلال امامت منبع فیض از ایشان مخفی باشد
و چون نزدیک ظهور او شود در ماه رجب صدا از آسمان بایشان برسد که نزدیک دو صدا بشنوید صدای
اول آن باشد که **أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ** یعنی آگاه باشید لعنت الهی ثابت بر ستمکاران صدای دوم آنکه
أَزِفَتِ الْآزِفَةُ یعنی نزدیک شد آن امری که آنرا نزدیک وصف میکردند یا ای بندگان شایع بود صدای
سیم بدنی ظاهر شود در پیش قرص آفتاب و صدا از او رسد که **هَذَا أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ قَدْ كَرَّ فِي
هَلَاكِ الظَّالِمِينَ** یعنی این امیر المؤمنین است برگشته است بدنیا بهلاک کردن ظالمان و در این وقت
فرج بمؤمنان برسد و مردها آرزو کنند که کاش زنده میبودیم و خدا سینهای مؤمنان را از کینهای منافقان
و دشمنان ایشان نجات دهد و در روایت معتبر بسیار وارد شده است که در روز خروج حضرت قایم علیه السلام
ندا از آسمان ملکی ندا کند که بدرستی که حق با علی ابن ابیطالب و شیعیان اوست و در آخر روز شیطان
ندا کند که حق با عثمان و شیعه اوست پس آنها که صاحب یقین نباشند و دلهای ایشان بمرض شک و شبهه مبتلا
باشند بصدای دوم گمراه شوند و آنها که صاحب یقین باشند و احادیث اهل بیت علیهم السلام را شنیده
باشند که ندای دوم از شیطانست و اعتقاد و بگفته ایشان داشته باشند بر ایمان ثابت باشند و در احادیث

معتبره وارد شده است که آنحضرت در روز شنبه عاشورای محرم ظاهر شود و پشت بر حجر الاسود اندازد
و اول کسی که با او بیعت نماید جبرئیل باشد که بصورت مرغی سفید نازل شود و بیعت کند نخست جبرئیل
یک پای خود را بر کعبه گذارد و پای دیگر را بر بیت المقدس و باواز فصیح ندا کند که همه خلایق بشنوند
بگوید أَتَىٰ أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ یعنی آمد امر الهی پس طلب زود آمدن مکنید و بروایت دیگر آنکه
بنام و نسب حضرت قائم علیه السلام ندا کند جبرئیل ندای که هر که بخواب باشد بیدار شود و هر که نشسته
باشد برخیزد و هر که ایستاده باشد از هیبت بنشیند و از جمله علامات آنحضرت آنست که بصورت
جوانان ظاهر شود که هر که بیند گمان کند که چهل سال از عمر شریفش گذشته است یا کمتر و جثه
بهکبراد باشد تا هنگام وفات و پیری بر آنحضرت ظاهر نشود و در احادیث بسیار وارد شده است
که پنج علامت پیش از خروج مهدی علیه السلام صدای آسمانی و خروج کردن سفیانی و فرو رفتن
لشکر او بزمین و کشتن نفس زکیه از سادات حسنی در پیش کعبه یا در پشت کوفه و خروج کردن یمانی
از جانب یمن و در ساعتی که خروج نماید سیصد و سیزده کس از شیعیان از شهرهای مختلف از اطراف
عالم نزد آنحضرت حاضر شوند بعضی شب از میان رخت خواب خود ناپدید شوند و صبح در مکه حاضر باشند
و بعضی علانیه بر ابر سوار شوند و در همان صبح نزد آنحضرت حاضر شوند و آنحضرت سیصد و سیزده شمشیر
آسمانی بر ایشان قسمت نماید که بر هر شمشیر نام آن شخص و نام پدرش و کنیت و نسبش نوشته باشد
و از جمله علامات ظهور آنحضرت که از اخبار معتبره ظاهر میشود گرفتن آفتاب است در نیمه ماه مبارک رمضان
و گرفتن ماه در آخر رمضان هر دو بر خلاف عادت و قواعد منجمین و یکی فرو رفتن مردم در بیدا چنانچه
گذشت و یکی در مغرب و یکی در مشرق و ایستادن آفتاب در آسمان از اول زوال تا اواسط وقت عصر و طلوع
کردن از مغرب و ظاهر شدن ستاره گیسو دار در طرف مشرق که روشنی بدهد مانند ماه بر نجم شود بجای

که نزدیک

که نزدیک باشد که هر دو طرفش بیکدیگر برسد و سرخی که در آسمان ظاهر شود و باطراف آسمان منتشر شود
و آتش طولانی که در طرف مشرق ظاهر شود سه روز یا هفت روز بماند و عرب بر شهرها مستولی شوند و اهل بلاد
خود را بکشند و شام خراب شود و سه علم خلافت یا پادشاهی در شام پیدا شود و علمهای بنی قیس و عرب و اهل مصر
شوند و علمهای قبیله کنده از عرب متوجه خراسان شوند و شصت دروغگو بهم رسند که همگی دعوای پیغمبری کنند و دوازده
علم از آل ابوطالب بلند شود و زلزله شود که اکثر شهر بزمین فرو رود و خوف و قتل و طاعون و کمی اموال و زراعات
و میوهها در عراق مستولی شود و ملخ در وقتش و در غیر وقتش نازل شود و دو طایفه از عجم با هم جنگ کنند و خون
بسیار در میان ایشان ریخته شود و جماعتی از اهل بدعت بصورت میمون و خوک مسخ شوند و علامات دیگر بسیار است
که در کتاب بحار الانوار استقصاء ذکر آنها کرده ایم **مجلس یازدهم** محمد ابن بابویه و جعفر قولویه و محمد ابن ابراهیم
نعمانی رضی الله عنهم روایت کرده اند از حضرت ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق علیه السلام که آن حضرت فرمود گویا
می بینم حضرت قائم علیه السلام را در نجف کوفه که زره حضرت رسول صلی الله علیه و آله را پوشیده بر اسب سیاهی سوار شود
که میان پیشانی آن اسب سفید باشد چون اسب را بحرکت در آورد بنحوی که اهل هر شهری گمان کنند
که حضرت با ایشان و در میان شهر ایشانست پس علم رسول خدا صلی الله علیه و آله را بگشاید و چون بگشاید چوب آن
عرش باشد و سایر اجزایش از نصرت و یاری حق تعالی باشد آن علم را بسوی هیچ جماعت متوجه نسازد مگر آنکه
خدا ایشانرا هلاک گرداند پس چون آن علم را حرکت دهد هیچ مومنی نماند مگر آنکه خدا دل او را مانند پاره آهن
باشد قطعه آهن شود و بهر مومنی قوت چهل مرد کرامت فرماید و هیچ مومنی در قبرها نماند مگر آنکه حق تعالی این
فرح را در قبر او داخل گرداند و مومنان در قبرها بزیارت یکدیگر روند و یکدیگر را بشارت ظهور قائم آل محمد
دهند پس بر آنحضرت نازل شوند سیزده هزار و سیصد و سیزده ملک از آن ملکی چند که با حضرت نوح در کشتی
بودند و آنها که با حضرت ابراهیم بودند در هنگامی که او را در آتش انداختند و آنها که با حضرت موسی بودند
در وقتی که دریا برای او شکافته شد و آنها که با حضرت عیسی بودند در وقتی که خدا او را باسمان برد و چهار هزار ملک

علامت دارد و هزار ملک دیگر که در وقت یکدیگر نازل شدند و سیصد و سیزده تن ملک که در جنگ بدر بودند و آن
با حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله نازل شدند و چهار هزار ملک که بیاری حضرت امام حسین علیه السلام نازل
شدند پس حضرت رخصت نفرمودند که ایشان قتال کنند و الحال ژولیده مو و گرد آلوده نزد قبر آنحضرت میگریند
با آنحضرت تا روز قیامت و سرکرده ایشان ملکی است که او را منصور میگویند هر که بزیارت آنحضرت میرود آن ملائکه
او را استقبال مینمایند و هر که وداع میکند او را مشایعت میکنند و هر که بیمار میشود او را عیادت میکنند
و هر که میمیرد ایشان بر جنازه اش نماز میکنند و برای او استغفار میکنند و اینها همه در زمین انتظار میبرند
که حضرت قایم علیه السلام خروج کند و او را یاری کنند انتهی آنچه از روایات معتبره بسیار که بطریق سنی و شیعه از مشایخ
عظام روایت نموده اند معلوم میشود از سیرت و اوصاف آنحضرت یعنی بر سبیل اختصار بحذف اسناد و متون ایشانرا
مختصر ایراد مینمایم باید دانست که بسیار منقول است که حق تعالی حضرت ذو القرنین را مخیر گردانید میان ابر ذلول یعنی
بی صوت رعد و ابر صعب یعنی با صاعقه و رعد و برق ذو القرنین ابر ذلول را اختیار نمود و ابر با رعد و برق
و صاعقه را برای قایم آل محمد علیه السلام ذخیره کرد و حضرت بر آن ابر صعب سوار خواهد شد و بر هفت آسمان و هفت زمین
خواهد گردید و انواع باد مسخر او خواهند بود و در سن پیران و هیئت جوانان ظاهر خواهد شد و قوت بدنش
بمرتبه باشد که اگر دست بیندازد به بزرگترین درختان زمین از ریشه بر کند و اگر در میان کوهها صدائی بزند
همه سنگها از هم بریزد و مشرق و مغرب عالم بگردد و هیچ کوه و دریا و صحرا نماند مگر آنکه آنحضرت از آنجا عبور نماید و دین
در آنجا برپا دارد و گنجها و معدنهای زمین همه از برای او ظاهر شود و بهر طرف که متوجه شود یکماهه راه رعب و ترس
در دلها بیفتد و هر که او را ببیند بصورت بشناسد که مؤمن است یا منافق نیکوکار است یا بدکردار و بطریق حکم حضرت داود
و سلیمان علیهما السلام بعلم واقع در میان مردم حکم کند و گواه از مردم نطلبد و هرجا که برود ابری بر سر آنحضرت سایه کند
و صدائی از ابر آید بزبان فصیح که همه خلق بشنوند که این مهدی آل محمد است زمین را پر از عدالت میکند بعد از آنکه
پر از جور شده و زمین در زیر پای او و لشکر او پیچیده شود که مسافت بسیار را باندک زمانی طی نمایند آنحضرت را

سایه باشد

سایه باشد و چون از مکه بیرون آید منادی از جانب حضرت ندا کند که هیچکس آب و توشه با خود بر ندارد و
حضرت موسی را که بار یک شتر است با خود داشته باشد و بهر منزل که فرود آیند آن سنگ را نصب نمایند و دوازده چشمه
از آن جاری شود که هر تشنه که از آن بخورد سیراب شود و هر گرسنه که بخورد سیر شود و چون بنجف اشرف رسند
ساکن شوند پیوسته آب و شیر از آن سنگ جاری باشد و هر گرسنه از آن سیر شود و هر تشنه از آن سیراب گردد
روایت دیگر آنست که آب و طعام و علف از آن سنگ بیرون آید که خود و چهارپایان ایشان بخورند و عصای حضرت
با آنحضرت باشد که هر وقت بیندازد بشکل اژدها شود که چون دهان بگشاید از کام بالا تا کام پایین آن چهل
باشد و هر چه را فرو گیرد فرو برد و پیراهنی که جبرئیل برای حضرت ابراهیم از بهشت آورد در وقتی که او را بآتش انداختند
او را پوشید آتش بر او تاثیر نکرد و همان پیراهن بود که حضرت یوسف در مصر آنرا فرستاد که حضرت یعقوب بر روی خود
و چون بر روی خود انداخت دیده هایش روشن شد و وقتی که حضرت صاحب الامر ظاهر شود آنرا پوشیده باشد
سلیمان را در دست داشته باشد و تابوت بنی اسرائیل را با جمیع اسباب و آثار انبیا همراه داشته باشد و هیچ کافری
بر روی زمین نگذارد و اگر کافری پناه بدرختی یا سنگی برده و پنهان شود آن درخت و سنگ فریاد کند که کافری نزد من است
بیا و او را بکش و چون ظاهر شود دست مبارک بر سر مؤمنان بکشد پس عقلهای ایشان کامل گردد و در آن زمان هر مؤمن
قوت چهل مرد باشد و دلهای ایشان از آهن محکمتر باشد و اگر رخصت بیابند کوههای آهن را از جا بر کنند و همه خزانها
ایشان کنند حق و سرکردگان زمین و سرکردگان هوا و اگر یکی از اصحاب قایم آل محمد علیه السلام بر روی ایشان پای گذاشته
با ایشان نشسته و حق تعالی ترس و بیم از دلهای ایشان بر دارد و در دلهای ایشان اندازد و هر یک از ایشان از تیر
و از شمشیر با جراحت بی باک باشند و دشمن را در زیر پای بمالند و حکم کنند و دیدهای ایشان نور
و هرجای که باشند جمال شریف آنحضرت نظر کنند و با او سخن گویند و جواب بشنوند و هیچ دردها و بلاها و ضعف
ببرکت آنحضرت از ایشان برطرف شود برکات آسمان و زمین زیاد شود و باران آسمان چندانکه نزدیک است که ضعف جلا

امیر المؤمنین علیه السلام کرده‌اند قطع شدند نازل گردد و کینه‌ها از دلهای مردم برطرف شود و درندگان و حیوانات با یکدیگر
را آزار نرسانند حتی آنکه زن از عراق تا شام رود و همه جا پای بر گیاه و سبزه گذارد و زینتهای او بر سرش باشد و هیچ
درنده او را ضرری نرساند و اول که آنحضرت ظاهر شود بفرماید که دستهای بنی شیبه را که کلیدداران کعبه‌اند ببرند و بر کعبه
بیاویزند و ندا کنند که ایشان دزدان خانه خدا اند و فرزندان قاتلان امام حسین را بکشند برای آنکه بکرده پدران خود
راضی بوده‌اند و هر که راضی باشد بفعل جماعتی گویا که آن کار را خود کرده است و عایشه را زنده کرده و انتقام فاطمه
زهرا و مادر ابراهیم را از او بکشد و کسی که زکوة ندهد او را گردن بزند و زمین بنور آنحضرت روشن گردد و تاریکی
برطرف شود و مردم از احتیاج به آفتاب و ماه بی‌نیاز باشند و هر یک از شیعیان آنحضرت عمر کنند که هزار پسر از صلب او بوجود آید
و در پشت کوفه مسجدی بنا کند که هزار در داشته باشد و از پشت قبر حضرت امام حسین علیه السلام نهری بسوی نجف ببرد
و در آن نهر پلها و آسیاها ساخته شود و حضرت امام محمد باقر علیه السلام فرموده که گویا می‌بینم که بیرون آمده نیلی از کنکره
و آب می‌برد بسوی کربلا که آسیاها آرد کنند تا آنکه گویا بدهد و آنحضرت و عیال آنحضرت در مسجد سهله قرار گیرد و عمارتها
خراب کند و چوب بستی را راست کند مانند چوب بستی که در زمان حضرت موسی بوده و کنگره‌های مسجدها را خراب کند
و منارها را خراب کند و شارع راه مسلمانان را شصت ذراع کند و هر مسجدی که در میان راه ساخته باشند
برطرف کند و هر پنجره و روزن و ناودان و بیت الخلا که بر شارع گشوده باشد خراب کند و هر قلات را خراب کند
که در بر حرکت کند و هر روزنه برابر بوده و روزه باشد و خانه کعبه را خراب کند و بر اساس حضرت ابراهیم بنا کند و مسجد الحرام
و مسجد رسول الله صلی الله علیه و آله را خراب کند و بطرزی که در زمان حضرت رسول الله بوده بنا کند و مقام حضرت ابراهیم را
بجای که حضرت گذاشته بود و عمر علیه اللعنه بسبب جاهلیت تغییر داده بر گرداند و جمیع بدعتها را زایل گرداند و
سنتها را برپای دارد و شیعیان در آن زمان چندان مستغنی شوند که کسی گردد که فقیری بیاید برای زکوة و تصدق
بعضی از اهل کتاب قبول نماید و از هیچکس غیر از اسلام راضی نشود و باید که شخصی بر بالای سر آنحضرت ایستاده باشد

و اوامر و نو

و اوامر و نواهی فرماید تا گاه بفرماید که او را بکشند و گردن بزنند بسبب امری که ما نمیدانیم و بر آنحضرت ظاهر شود و قرآنی که حضرت
امیر المؤمنین علیه السلام جمع فرموده و آن اشقیا قبول نکردند ظاهر سازد و حضرت امیر المؤمنین علیه السلام فرمود
که گویا می‌بینم که شیعیان ما در میان مسجد کوفه خیمه‌ها برپا کرده‌اند و مردم را تعلیم قرآن تازه می‌نمایند و چون حضرت
والی و حاکمی بشهری از شهرها فرستد میفرماید که کتاب تو کف دست تست هر امری که ترا رو دهد و بر تو مشتبه شود
و حکم الهی را ندانی نظر بدست خود بکن که در آنجا بقدرت الهی با دوران نهج خواهی یافت و حضرت
لشکری به استنبول فرستد چون بخلیج استنبول رسند چیزی بر قدمهای خود بنویسند و بر روی آب راه روند چون
مردم روم آن حال را از ایشان مشاهده نمایند گویند که هر گاه لشکرش بر روی آب راه میروند حال خودش چون خواهد بود
پس دروازه شهر را بگشایند و ایشان داخل شوند و آنچه حضرت امر فرموده باشد عمل آورند و چون مردم بحضرت
حضرت روند چنین سلام کنند که السلام علیک یا بقیة الله و در زمان آنحضرت در مسجد کوفه چشمه از روغن
و چشمه از آب طهور و چشمه از شیر جاری باشد و چون قائم علیه السلام در کوفه قرار گیرد لشکری بجانب
بفرستد که بجانب ایشان را بگیرند ایشان بگریزند بجانب فرنگ اهل فرنگ با ایشان گویند که شما از ما بیگانه اید
تا نصرانی نشوید بدین ما در نیایید ایشان بدین ایشان در آیند و صلیبها بگردن آویزند و داخل شهر فرنگ شوند
چون لشکر قائم علیه السلام وارد فرنگ شود نصاری طلب امان و صلح کنند اصحاب قائم علیه السلام فرمایند که ما شما را
امان ندهیم تا گریختهای ما را بما دهید پس بجانب ایشان را بگیرند و همه را گردن بزنند و چنانچه حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله
بعد از نبوت آنچه مردم در جاهلیت کرده بودند عفو فرمود و کسی را بانچه کرده بود مؤاخذه و عقاب ننمود احکام را تازه برپا داشت
جاری ساخت حضرت صاحب الامر علیه السلام نیز چنین خواهد کرد و آنچه بعضی از ظهور آنحضرت واقع شده است متفرق
نخواهد شد این مختصری بود از احوال حضرت آن سرور و بعضی از جلال و هر که بسط کلام در این باب خواهد رجوع نماید
بکتاب بحار الانوار حدیث دوازدهم شیخ قطب الدین راوندی و دیگران از حضرت امام محمد باقر علیه السلام روایت کرده‌اند که حضرت
امام حسین علیه السلام بعضی از مشاهدات اصحاب خود را خطبه فرمودند که جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله بمن گفت

که ای فرزندان نزدیک باشد که ترا ببرند بسوی عراق بزمینی که پیغمبران و اوصیای ایشان در آنجا ملاقات کرده اند و آنرا
عموری نامند و تو در آن زمین شهید شوی و جماعتی از اصحاب تو با تو شهید شوند که درد آهن با ایشان نرسد
پس حضرت این آیه خواند قُلْنَا يَا نَارُ كُونِي بَرْدًا وَسَلَامًا عَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ و فرمود که چنانکه آتش بر ابراهیم سرد شد
سرد شد آتش جنگ بر تو و اصحاب تو پس شاد شوید پس حضرت امام حسین علیه السلام فرمود که بشارت باد شما را والله که اگر ایشان ما را
بکشند نزد پیغمبر خود میرویم پس میمانیم در آن عالم آنچه خدا خواهد پس اول کسی که زمین شکافته شود و او بیرون آید
پیش از همه من باشم بیرون آیم بیرون آمدنی که موافق باشد با بیرون آمدن حضرت امیرالمؤمنین و ظاهر شدن قائم
اهل بیت علیهم السلام پس فرود آید بر من گروهی از آسمان از جانب خداوند عالمیان که هرگز بزمین نیامده باشند
پیش از آن نازل شوند بر من جبرئیل و میکائیل و اسرافیل و لشکرها از ملائک و نازل شود محمد و علی و من و برادرم و جمیع
آنها که خدا بامامت بایشان منت گذاشته است سوار شده بر اسبان ابلق از نور که هیچ مخلوقی پیش از ایشان بر آنها
سوار نشده است پس حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله علم خود را بجنباند و بدهد علم خود را بدست قائم آل محمد
با شمشیر خود پس مانیم بعد از آن در زمین آنقدر که خدا خواهد پس حق تعالی بیرون آورد از مسجد کوفه چشمه از روغن
و از آب و چشمه از شیر پس حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بمن دهد شمشیر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله را و بفرستد
مرا بمشرق و مغرب عالم و هیچ دشمنی از دشمنان خدا نبینم مگر آنکه خون او را بریزم و هر بتی که بر روی زمین
باشد بسوزانم تا آنکه برسم بهند و جمیع شهرهای هند را فتح کنم و حضرت دانیال و حضرت یوشع همراه من زنده شوند
و نزد حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام بیایند و بگویند که راست گفت خدا و رسول در آنچه بما وعده داده اند
پس حضرت با ایشان هفتاد کس را همراه کند و بسوی بصره فرستد که لشکریان بصره را بکشند پس لشکری بجانب روم
فرستد که شهرهای روم را فتح کنند پس بکشم من هر جانور حرام گوشتی را تا آنکه بر روی زمین بغیر از طیب و حلال گوشت
نباشد و بر یهود و نصاری و سایر ملتها عرض کنم اسلام را و مخیر گردانم ایشان را میان مسلمان شدن و کشته شدن
هر که مسلمان شود بر او منت گذارم و ببخشم و هر که از اسلام کراهت داشته باشد بحکم خدا خونش را بریزم

و هیچ یک

و هیچ یک از شیعیان نباشد مگر آنکه حق تعالی ملکی نازل گرداند که دست بر رویش بمالد و غبار از رویش پاک کند
و زنان و منزلهای او را در بهشت باو بنمایند و بر روی زمین هیچ کور و زمینگیر و مبتلا نماند مگر آنکه خدا دردهای
ایشان را ببرکت ما اهل بیت زایل گرداند و خدای عز و جل برکت خود را از آسمان بزمین فرستد تا آنکه هر درختی آنقدر بار
بردارد که شاخهایش بشکند و شما میوه زمستان در تابستان بخورید و میوه تابستان در زمستان بخورید
چنانچه حق تعالی میفرماید که وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ
وَالْأَرْضِ وَلَٰكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ یعنی اگر اهل شهرها ایمان بیاورند و پرهیزکاری کنند
هر آینه بگشائیم بر ایشان برکتها از آسمان و زمین و لکن تکذیب پیغمبران کردند پس ایشان را گرفتیم بعذاب
کردار بد ایشان پس فرمود که بدرستی که الله تعالی ببخشد در آن زمان بشیعیان ما کرامتی که بر ایشان در
زمین هیچ مخفی نماند تا آنکه هر شخصی که خبر اهل خانه خود را خواهد بداند ایشان را میداند و در احادیث معتبره وارد
شده است که اول کسی که در رجعت زنده شود و بیرون آید حضرت امام حسین علیه السلام باشد و آنقدر در زمین پادشاهی
کند که موی ابروهایش بر روی چشمش بیاویزد از پیری و در روایت دیگر وارد شده است در تفسیر این آیه کریمه ثُمَّ رَدَدْنَا
لَكُمُ الْكَرَّةَ عَلَيْهِمْ که حضرت امام حسین علیه السلام بیرون آید با هفتاد کس از اصحابش که با او شهید شده اند
و خودهای طلا بر سر داشته باشند و در روایت دیگر هفتاد پیغمبر با او بیرون آیند چنانچه با حضرت موسی بودند ایشان
بمردم میرسانند که این حسین بن علی است که خروج کرده است تا آنکه مردم با او شک نیاورند و بدانند که دجال و شیطان
نیست و در آن وقت حضرت صاحب الامر علیه السلام در میان ایشان باشد پس چون معرفت حضرت امام حسین
در دلهای مؤمنان قرار گیرد حضرت قائم علیه السلام از دنیا رحلت نماید و حضرت امام حسین علیه السلام او را غسل
و کفن کند و حنوط کند و نماز کند و در لحد گذارد زیرا که امام را بغیر از امام دیگری غسل نمیدهد و نماز نمیکند
و باز در روایات دیگر وارد شده است که حضرت امام حسین علیه السلام بعد از حضرت صاحب الامر علیه السلام سیصد و نه سال

پادشاهی جمیع روی زمین خواهد کرد پس چون مدت آنحضرت تمام شود حضرت امیرالمؤمنین ظاهر شود
و نوبت پادشاهی آنحضرت باشد و در اخبار بسیار از حضرت ابی عبدالله جعفر بن محمد الصادق ع
منقول است که برید عجلی از آنحضرت پرسید که اسمعیل که خدا در قرآن مجید او را بصادق الوعد
وصف نموده آیا اسمعیل پسر ابراهیم است حضرت فرمودند بلکه اسمعیل فرزند حزقیل است حق تعالی
او را بجماعتی مبعوث گردانید پس او را تکذیب کردند و پوست سر و روی او را کندند آنگاه خدا
بر ایشان غضب کرد و سطاطائیل ملک عذاب را فرستاد تا نزد آن پیغمبر عالیمقدار آمد و گفت خدا مرا
فرستاده است که اگر خواهی قوم ترا بانواع عذابها معذب گردانم اسمعیل گفت مرا بعذاب ایشان حاجت
نیست خدا وحی کرد باو که پس چه حاجت داری حاجت خود را عرض کن حضرت اسمعیل گفت که پروردگارا
تو پیمان از انبیا پیغمبران گرفتی برای خود بپروردگاری و برای اوصیا بولایت و امامت و خبر دادی خلایقت را
با آنچه ستمکاران امت او با حسین فرزند آن پیغمبر بعد از او خواهند کرد و وعده داده حسین را که او را بدنیا
برگردانی تا خود انتقام کشد از آنها که بر او ستم کرده و او را شهید کرده پس حاجت من در درگاه تو آنست ای
پروردگار من که مرا برگردانی بدنیا تا خود انتقام از قوم خود بکشم پس خدا حاجت او را بر آورد پس حضرت
اسمعیل با حضرت امام علیهما السلام در رجعت بدنیا بر خواهد گشت و در روایت دیگر وارد شده است

حسین بن علی

که حضرت امام حسین با هفتاد و پنج هزار کس از مؤمنان در رجعت بر خواهند گشت **فصل سیزدهم**
شیخ حسن بن محمد بن جمهور عمی در کتاب واحده روایت کرده است از عاصم بن حمید که حضرت امام
محمد باقر علیه السلام فرمود که حضرت امیرالمؤمنین علیه الصلوة والسلام روزی در خطبه خود فرمود که بدرستی که حق تعالی
یگانه و فرد و بی همتاست و در یگانگی خود منفرد است و در اول آفرینش بکلمه تکلم نمود پس آن کلمه نوری شد و از آن
جناب مقدس محمد صلی الله علیه و آله و من و ذریت مرا خلق فرمود پس تکلم بکلمه دیگر نمود و آن را روحی گردانید و

و دران نوب

و دران نور ساکن کرد و آن نور ایمان روح در بدنهای ما اهل بیت جا داد و پس ماییم کلمات تامات الهی و حجتهای حق و ما
بر خلق تمام کرده است پس همیشه در سایه سبز بودیم در وقتی که نه آفتاب بود و نه ماه و نه شب و نه روز و نه چشم صاحب چشمی
در عالم بود و ما خدا را عبادت میکردیم و تقدیس و تسبیح او میگفتیم و این حال پیش از آن بود که خدا خلایق را بیافرید
پس خدا عهد و پیمان گرفت از ارواح جمیع پیغمبران که ایمان بیاورند بما و یاری کنند ما را و اینست معنی آن آیه کریمه و اذ
اخذ الله میثاق النبیین لما اتیتکم من کتاب و حکمة ثم جاءکم رسول مصدق لما معکم
لتؤمنن به و لتنصرنه و مفاد ظاهر لفظش آنست که یاد آور آن وقتی را که گرفت خدا عهد و پیمان از پیغمبران
که آنچه بشما بدهم از کتاب و حکمت پس بیاید بسوی شما پیغمبری که تصدیق نماید آنچه را با شماست البته ایمان
همه ایمان باو بیاورید و همه البته او را یاری کنید حضرت امیر فرمود که یعنی ایمان بمحمد بیاورید و وصی
او را یاری کنید و نزد ما باشد که حکم کرد که بعضی پیغمبران یاری نمایند بعضی دیگر که خدا پیمان از ایشان گرفت
که یکدیگر را یاری کنیم و بتحقیق که من یاری آنحضرت کردم و در پیش او جهاد کردم و دشمنان او را کشتم و وفا
بعهد که خدا از من گرفته بود بیاری پیغمبر و اوصیای پیغمبران و رسولان خدا هنوز مرا یاری نکرده اند از برای آنکه
پیش از امامت من از دنیا رفته بودند و بعد از این مرا یاری خواهند کرد و در آن وقت ما بین مشرق
تا مغرب عالم همه از من خواهد بود و خدا همه پیغمبران را از آدم تا محمد صلی الله علیه و آله همه را زنده خواهد کرد
و در پیش من جهاد خواهند کرد و شمشیر بر سر کافران زنده و مرده که خدا ایشان را زنده کرده باشد
در عالم من زهی عجب و چگونه تعجب نکنم از مرده ها که خدا ایشان را زنده کند و فوج فوج بتلبیه گویان
فوج فوج آیند و گویند لبیک لبیک یا داعی الله یعنی اجابت کردم دعوت ترا ای دعوت کننده بسوی خدا
از جانب خدا و در میان کوچه ها و بازارهای کوفه در آیند و شمشیرها بر دوش گذاشته و زنند بر سر کافران و جباران
و ظالمان اولین و آخرین که تا خدا وفا کند آن وعده را که با اهل بیت رسالت داده در آن آیه کریمه وعد الله

الذین

آمنوا منکم وعملوا الصالحات لیستخلفنّهم فی الارض کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکننّ لهم
دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدّلنّهم من بعد خوفهم امناً یعبدوننی لا یشرکون بی شیئاً یعنی
وعده است خدا آن جماعتی را که ایمان آورده اند از شما و اعمال شایسته کرده اند که البته ایشان را خلیفه و جانشین
خود گرداند در زمین چنانکه خلیفه کرد جمعی از پیشینیان که پیش از ایشان بودند و تمکین کرده اند برای ایشان دین
ایشان را که پسندیده است برای ایشان و خوف و ترس ایشان را بدل کند با ایمنی که عبادت من نکنند و هیچکس را
شریک من نیاورند حضرت فرمود که یعنی عبادت من کنند با ایمنی و از احدی از بندگان من نترسند و تقیه ننمایند
تا محمد المهدی که مرا گفتنی بعد از برگشتن در دنیا شدن بعد از زنده شدن هست و منم صاحب رجعتها و گشتنها
بسیار و منم صاحب سولتها و انتقامها و دولتهای عجیبه و منم حصار آهنین و منم بنده خدا و برادر رسول
منم امین خدا و خزینه دار علم خدا و صندوق سرّ خدا و حجاب خدا و صراط خدا و میزان خدا منم کلام خدا و منم
اسماء حسنای الهی و منم امثال علیا و منم آیات کبری و منم صاحب بهشت و دوزخ که اهل بهشت را در بهشت ساکن گردانم
و اهل جهنم را بجهنم در آرم و با منست تزویج اهل بهشت و بسوی منست بازگشت خلق در قیامت و حساب ایشان
و منم مؤذن بر اعراف و منم که در پیش چشم آفتاب ظاهر شوم و در آخر الزمان ظاهر شوم و عصای موسی و انگشتر سلیمان
بر پیشانی مؤمن و کافر گذارم که نقش نماید مؤمن حقّاً و کافر حقّاً و منم پادشاه مؤمنان و پیشوای متقیان و زبان
سخن گویان و خاتم اوصیای پیغمبران و وارث ایشان و خلیفه پروردگار عالمیان و منم آنکسی که خدا بمن داده است
علم مرگها و بلاها و انساب و فصل الخطاب و حکم میان خلایق و منم آنکه خدا مسخّر من کرده است ابر و رعد
و برق و تاریکی و روشنائی و بادها و کوهها و دریاها و آفتاب و ماه و ستارگان را ای گروه مردم بپرسید از من
آنچه خواهید و در روایت دیگر از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون شیطان گفت که مرا
مهلت ده تا روزی که مبعوث شوند حق تعالی اجابت او ننمود و فرمود که ترا از مهلت دادگانی تا وقت معلوم

وچون آن روز

و چون آن روز شود شیطان ظاهر شود با جمیع لشکرهای خود و متابعانش از زمانی که خدا آدم را خلق کرده است
تا آن روز وقت معلوم و این آخر رجعتهای حضرت امیر المؤمنین است راوی گفت که مگر آنحضرت را چند
رجعت هست فرمود که بلی آنحضرت را برگشتنها است و برگشتنها و هر امامی که در قرنی و زمانی بوده است بر میگردد
با او نیکوکاران و بدکاران که در زمان او بوده است تا خدا مؤمنان را بر کافران استیلا دهد
که انتقام خود بکشند و چون روز وقت معلوم شود حضرت امیر المؤمنین برگردد با اصحاب خود و شیطان بیاید
با اصحابش و با یکدیگر ملاقات کنند در کنار شط فرات در محلی که آنرا روحا میگویند نزدیک بکوفه جنگی
بکنند که هرگز چنین جنگی نشده باشد از اول دنیا تا آخر دنیا و گویا می بینم اصحاب امیر المؤمنین را که برگشت
و صد قدم از پس پشت برگردند و گویا می بینم که پاهای بعضی داخل فرات شود پس در آن حال خداوند جبار
ابری فرستد که میان آن پر از ملایک باشد و حضرت رسالت پناه محمد مصطفی صلی الله علیه و آله در پیش ایشان
حربه ای از نور در دست داشته باشد و چون شیطان نظرش بر آنحضرت افتد از عقب برگردد و اصحابش
با او گویند که کجا میروی الحال که ظفر یافتی بایشان شیطان گوید که من می بینم چیزی که شما نمی بینید من
از عقاب پروردگار عالمیان پس حضرت رسول او را دریابد و نیزه در میان دو کتفش بزند که او و جمیع اصحابش
بآن یک ضربت هلاک شوند پس بعد از آن عبادت خالص خدا در زمین کرده شود و شرک و کفر از زمین برطرف
و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال در زمین پادشاهی کند و از نسل شیعه هزار پسر
هر سال یک پسر و در آن وقت دو باغ سبز که خدا در سوره رحمان فرموده است که مدهامّتان نزد مسجد
کوفه و حوالی کوفه ظاهر شود و بعضی از وجوه و احادیث معتبره نیز
در تفسیر این آیه کریمه و لئن متّم او قتلتم لالی الله تحشرون که هر که هست مرگی و کشته شدنی
او است که بعض رجعت بمیرد و در رجعت کشته خواهد شد و اگر کشته شود در رجعت خواهد مرد

معتبره دیگر وارد شده است که این آیه کریمه یَوْمَ نَحْشُرُ مِنْ کُلِّ اُمَّةٍ فَوْجاً مِمَّنْ یُکَذِّبُ بِآیاتِنا
یعنی روزی که محشور گردانیم از هر امتی گروهی از آنها که تکذیب میکنند بآیات ما که این آیه در باب
رجعت است زیرا که در قیامت همه را محشور میکنند چنانکه در جای دیگر فرموده که محشور میکردانیم
ایشانرا ترک نمیکنیم و در حدیث دیگر منقولست در تفسیر این آیه کریمه فَاِنَّ لَهُ مَعِیشَةً ضَنْکاً حضرت امام جعفر
صادق علیه السلام فرموده که آیه در باب ناصبیان و شیعیان است که در رجعت فضله بنی آدم خوراک ایشان خواهد
بود و احادیث در باب آنکه دابة الارض امیر المؤمنین است که نزدیک بقیام قیامت ظاهر خواهد شد
از طرق عامه و خاصه مستفیض است و در بعضی احادیث معراج منقولست که حق تعالی بحضرت
رسول صلی الله علیه و آله خطاب فرموده که یا محمد علی آخر کسی است که قبض روح او خواهم کرد از امامان و او است
دابة الارض که با مردم سخن خواهد گفت و در بعضی اخبار معتبره وارد شده است که هر که در رجعت زنده
شود عمرش معادل دو برابر عمری خواهد بود که پیش از رجعت زندگانی کرده است و در حدیث دیگر
از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام مرویست که حضرت امیر المؤمنین با حضرت امام حسین علیهما السلام
بلکه رجعت خواهد بود و از جمیع بنی امیه و معاویه و آل معاویه هر که با او جنگ کرده انتقام خواهد
کشید بس خدا برمیگرداند سی هزار کس را از یاران او از اهل کوفه و از سایر مردم هفتاد هزار کس و در صفین
با معاویه و اصحابش که زنده شده اند ملاقات کنند و در همان موضعی که در اول ملاقات واقع شده بود
و معاویه با اصحابش را همگی بقتل رسانند بس دیگر زنده شوند و ایشانرا با فرعون و آل فرعون بشدیدترین
عذابها معذب گردانند بس بار دیگر حضرت امیر المؤمنین با حضرت پیغمبر برگردد و جمیع پیغمبران ظاهر شوند
حضرت رسول صلی الله علیه و آله علم خود را بآنحضرت بدهد و انبیا همه در زیر علم او باشند و او خلیفه
گردانند در زمین و سایر امامان عاملان و نایبان آنحضرت باشند در اطراف عالم و حق تعالی مردم در زمین

بیرون

بیرون تقیه علانیه عبادت کنند و حق تعالی به پیغمبر عطا فرماید چندین برابر پادشاهی جمیع اهل دنیا
تا آخر دنیا تا آنکه بعمل آید آن وعده که در قرآن بآنحضرت فرموده که او را بر جمیع دینها غالب گرداند و در روایات
دیگر منقولست که چون نزدیک قیام قائم آل محمد شود در ماه جمادی الآخر و ده روز از ماه رجب باران شود
که خلایق مثل آن ندیده باشند بس باران باران گوشتهاء مؤمنان و بدنهای ایشان در قبرهای خاک بروید
و گویا می‌بینم ایشانرا که از جانب جهینه آیند و خاک از موهاء ایشان بریزد و در حدیث دیگر مرویست که چون
حضرت قائم علیه السلام بیرون آید از پشت کوفه با او بیست و هفت کس از مردگان که زنده شده باشند
همراه بجنبند پانزده نفر از قوم موسی که مردم را هدایت بحق میکردند و بحق عدالت مینمودند و هفت نفر
اصحاب کهف و یوشع بن نون وصی موسی و سلمان فارسی و ابو دجانه انصاری و مقداد و مالک اشتر ایشان
یاران او و حاکمان او باشند در شهرها و ایضاً منقولست که چون آنحضرت ظاهر شود بقبر هر مؤمنی ملکی
بیاید و بگوید امام تو ظاهر شده است اگر میخواهی زنده کردانیم ترا که باو ملحق شوی و اگر خواهی در نعیم پروردگار
خود بمان تا روز قیامت و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که چون حضرت رسول صلی الله علیه و آله
رجعت نماید پنجاه هزار سال در رجعت پادشاهی کند و حضرت امیر المؤمنین چهل و چهار هزار سال بعد در حدیث
معتبر وارد شده است که سؤال کردند از آنحضرت از تفسیر این آیه اِنَّ الَّذِی فَرَضَ عَلَیْکَ الْقُرْآنَ
لَرادُّکَ اِلی مَعادٍ یعنی آنکسی که قرآن بر تو واجب کرده است که ترا برمیگرداند بجای بازگشت حضرت فرمود
که والله که دنیا منقضی نشود تا آنکه حضرت رسول و امیر المؤمنین صلوات الله علیهما هر دو بدنیا برگردند و در نجف
اشرف یکدیگر را ملاقات کنند و در آنجا مسجدی بنا کنند که دوازده هزار در داشته باشد و ابن طاوس علیه الرحمه
از بعضی کتب معتبره روایت کرده است که عمر دنیا صد هزار سالست بیست هزار سال پادشاهی مردم است و هشتاد هزار سال
مدت سلطنت آل محمد است و پادشاهی ایشان و از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام منقولست که فرموده که گویا
می‌بینم که تختی از نور گذاشته باشند و قبه از یاقوت سرخ بر آن زده باشند مزین بانواع جواهر و گویا حضرت

امام حسین علیه السلام میان تخت نشسته باشند و در دور و کنار او نود و نه هزار قبه سبز باشند و مؤمنان فوج
فوج بدیدن آنحضرت آیند و سلام کنند و ندا از جانب حق تعالی بایشان رسد که ای دوستان من هر چه خواهید
از من سؤال کنید که بسیار آزار کشیدید و خواری دیدید و مظلوم شدید و امروز روزیست که هیچ حاجت از حاجات
دنیا و آخرت سؤال نکنید مگر آنکه برآورم و طعام و آب ایشان از بهشت آید بدانکه از جمله اجماعیات شیعه است
که یعنی از قیامت در زمان حضرت قائم علیه السلام جمعی از نیکان بسیار نیک و بدان بسیار بد بدنیا بر میگردند نیکان
برای آنکه دیدهاشان بدیدن دولت ائمه خود روشن شود و بعضی از جزای نیکیهای ایشان در دنیا بایشان برسد و بدان
از برای آنکه انتقام بکشند و آن دولتی که نمیخواستند باهل بیت برسد مشاهده کنند آنرا و دوستان ایشان بر ایشان غلبه کنند و نیکان از ایشان
انتقام بکشند و اما سایر مردم در قبرها بمانند تا روز قیامت که محشور شوند زیرا که احادیث بسیار وارد شده است
که رجوع نمیکنند در رجعت مگر کسی که محض ایمان داشته باشد یا محض کفر و اما سایر خلق پس ایشان را بحال خود میگذارند و آیه
کریمه نیز دلالت بر رجعت دارد چنانچه دانستی و اکثر علماء ما دعوی اجماع بر حقیقت رجعت کرده اند شیخ محمد بن بابویه
در رساله اعتقادات و شیخ مفید و سید مرتضی و شیخ طبرسی و غیر ایشان از اکابر علمای امامیه و بعضی از مخالفین
در این مسئله نزاع بوده است میان ما و ایشان و در این باب با ایشان طعن میزده اند و ایشان جوابهای شافی میگفته اند
و کتابها بسیار در این باب تصنیف کرده اند شیخ نجاشی علیه الرحمة در کتاب رجال نقل کرده است که ابو حنیفه
مؤمن الطاق گفت که از اکابر محدثین شیعه است آمد و بر سبیل تعریض گفت که تو چون برجعت اعتقاد داری پانصد درهم
بمن قرض بده تا در رجعت بتو پس دهم او در جواب گفت که تو ضامنی بده که بصورت آدم برخواهی گشت بلکه بصورت
میمون یا خوک برگردی شیخ ابن بابویه در کتاب من لا یحضره الفقیه روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق
که از ما نیست کسی که ایمان برجعت ما نداشته باشد و متعه ما را حلال نداند و این حقیر در کتاب بحار الانوار قریب
بدویست حدیث زیاده از چهل نفر از مصنفین علماء امامیه که در پنجاه اصل معتبر ایراد نموده اند بیرون آورده ام
هرکرا شکی باشد بآن کتاب رجوع کند و احادیث در باب رجعت حضرت امیر المؤمنین و حضرت امام حسین علیهما السلام بالخصوص

متواتر است

یا علی

سلیمان

سلمان

متواتر است در باب رجعت سایر ائمه نیز نزدیک بتواتر است و آنچه در این رساله ایراد نمودیم برای معرفت کافیست والله یهدی
من یشاء الی صراط مستقیم **حدیث چهاردهم** شیخ صدوق محمد ابن بابویه بسند معتبر از حضرت ابو عبدالله جعفر ابن
محمد الصادق علیه السلام روایت کرده است که بر مردم زمانی خواهد آمد که غایب گردد از ایشان امام ایشان پس خوشحال کسی که
در آن زمان بر اعتقاد حق و ولایت اهل بیت علیهم السلام باقی باشد بدرستیکه کمتر ثوابی که ایشان را باشد آنست که خداوند عالم
ایشانرا ندا کند که ای بندگان من ایمان آوردید بسر پنهان من و تصدیق نمودید بغیب من پس بشارت باد شما را بنیکوی ثواب
نیکوترین ثواب من بدرستیکه شما بندگان و کنیزان منید بحق و راستی از شما عبادات را قبول میکنم و از شما عفو میکنم و بسبب شما
می آمرزم و بسبب شما باران میفرستم بر بندگان و دفع میکنم بلاها را از ایشان و اگر شما نبودید هر آینه عذاب خود را بر ایشان
میفرستادم راوی گوید که عرض کردم یابن رسول الله کدام عمل است که در آن زمان بهترین اعمالست فرمود که زبان نگاه داشتن
و ملازم خانه بودن و بروایت دیگر نقل کرده است در حدیث از زرارة بن اعین که گفت شنیدم از حضرت امام جعفر صادق
که میفرمود که قایم آل محمد صلی الله علیه و آله را غیبتی خواهد بود پیش از قیام او گفتم چرا فرمود که از کشتن میترسد
پس فرمود که او است آن کسی که مؤمنان انتظار ظهور او میکشند و اوست که مردم شک در ولادت او خواهند کرد
بعضی خواهند گفت که هنوز در شکم مادر است و بعضی گویند که او غایب است و بعضی گویند که هنوز
بهم نرسیده است و بعضی گویند که پیش از وفات پدرش بدو سال متولد شده است و حق تعالی بغیبت آنحضرت شیعیان را
امتحان فرموده است و در آن وقت شک خواهند کرد اصحاب بطالت و ضلالت زراره گفت که فدای تو شوم اگر آن
زمانرا دریابم در آن زمان چکار بکنم فرمود که اگر آن زمانرا دریابی باین دعا مداومت نما اللهم عرفنی نفسک فانک
ان لم تعرفنی نفسک لم اعرف نبیک اللهم عرفنی حجتک فانک ان لم تعرفنی
حجتک ضللت عن دینی و در حدیث معتبر دیگر از حضرت علی بن الحسین علیه السلام منقولست که آنحضرت فرمود که
و در آن زمان خواهد شد غیبت امام دوازدهم از اوصیای رسول خدا صلی الله علیه و آله بدرستیکه اهل آن زمان غیبت آنحضرت که قایل بامامت او

انعام
باشند و انتظار ظهور او کشند بهترین اهل زمانها خواهند بود زیرا که حق تعالی بایشان عطا فرموده است از عقول و
معرفت و فهم آنقدر که غیبت نزد ایشان بمنزله مشاهده گردیده است و ایشانرا در آن زمان ثواب جماعتی باشد که در زمان
حضرت رسول خدا صلی الله علیه و آله در پیش روی آنحضرت با دشمنان او جهاد میکردند بشمشیر ایشانند مخلصان از روی
حقیقت و ایشانند شیعیان ما براستی و ایشانند خوانندگان مردم بدین خدا در پنهان و آشکارا و فرمود که انتظار فرج
کشیدن بهترین فرجهاست و در احادیث معتبره وارد شده است که هر که اعتقاد بامامت صاحب الامر صلوات الله علیه
داشته باشد و انتظار فرج آنحضرت کشد بمنزله کسی است که در میان خیمه آنحضرت باشد بلکه بمنزله کسی است که در خون
خود دست و پا زند در جهاد فی سبیل الله و در روایت معتبر از حضرت امام جعفر صادق ع منقول است که زود باشد
که شما را شبهه پیش آید و امام شما غایب شود و نجات نیابد در آن زمان مگر کسی که دعاء غریق را بخواند و آن این دعاست
یا اللّهُ یا رحمنُ یا رحیمُ یا مقلّبَ القلوبِ ثبّت قلبی علی دینک سید بزرگوار علی بن طاوس رضی الله عنه
در کتاب مصباح الزائر روایت کرده است از حضرت امام جعفر صادق علیه السلام که هر که این دعا را چهل صباح بخواند
از یاوران و انصار قائم آل محمد صلی الله علیه و آله باشد و اگر پیش از ظهور آنحضرت بمیرد حق تعالی او را در زمان آنحضرت زنده
گرداند و از قبر بیرون آورد که یاری آنحضرت بکند و حق تعالی بعدد هر کلمه از این دعا هزار حسنه باو عطا فرماید
و هزار گناه از نامه اعمال او محو نماید و دعا این است اَللّهُمَّ رَبَّ النُّورِ العَظیمِ وَ رَبَّ الکُرْسِیِّ الرَّفیعِ وَ رَبَّ البَحْرِ المَسْجُورِ
وَ مُنْزِلَ التَّوْراةِ وَ الاِنْجیلِ وَ الزَّبُورِ وَ رَبَّ الظِّلِّ وَ الحَرُورِ وَ مُنْزِلَ القُرْآنِ العَظیمِ وَ رَبَّ المَلائِکَةِ
المُقَرَّبینَ وَ الاَنْبِیاءِ وَ المُرْسَلینَ اَللّهُمَّ اِنّی اَسْئَلُکَ بِوَجْهِکَ الکَریمِ وَ بِنُورِ وَجْهِکَ المُنیرِ
وَ مُلْکِکَ القَدیمِ یا حَیُّ یا قَیُّومُ اَسْئَلُکَ بِاسْمِکَ الَّذی اَشْرَقَتْ بِهِ السَّمواتُ وَ الاَرَضُونَ یا حَیّاً
قَبْلَ کُلِّ حَیٍّ لا اِلهَ اِلّا اَنْتَ اَللّهُمَّ بَلِّغْ مَوْلانَا الاِمامَ الهادِیَ المَهْدِیَّ القائِمَ بِاَمْرِکَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ
وَ عَلی آبائِهِ الطّاهِرینَ عَنِ المُؤْمِنینَ وَ المُؤْمِناتِ فی مَشارِقِ الاَرْضِ وَ مَغارِبِها سَهْلِها وَ جَبَلِها

برها وبحرها

بَرِّها وَ بَحْرِها وَ عَنّی وَ عَنْ والِدَیَّ مِنَ الصَّلَواتِ زِنَةَ عَرْشِ اللهِ وَ مِدادَ کَلِماتِ اللهِ وَ ما اَحْصاهُ عِلْمُهُ
وَ اَحاطَ بِهِ کِتابُهُ اَللّهُمَّ اِنّی اُجَدِّدُ لَهُ فی صَبیحَةِ یَوْمی هذا وَ ما عِشْتُ فی اَیّامی عَهْداً وَ عَقْداً وَ بَیْعَةً
لَهُ فی عُنُقی لا اَحُولُ عَنْها وَ لا اَزُولُ اَبَداً اَللّهُمَّ اجْعَلْنی مِنْ اَنْصارِهِ وَ اَعْوانِهِ وَ الذّابّینَ عَنْهُ
وَ المُسارِعینَ اِلَیْهِ فی قَضاءِ حَوائِجِهِ وَ المُحامینَ عَنْهُ وَ السّابِقینَ اِلی اِرادَتِهِ وَ المُسْتَشْهَدینَ بَیْنَ
یَدَیْهِ اَللّهُمَّ اِنْ حالَ بَیْنی وَ بَیْنَهُ المَوْتُ الَّذی جَعَلْتَهُ عَلی عِبادِکَ حَتْماً فَاَخْرِجْنی مِنْ قَبْری مُؤْتَزِراً
کَفَنی شاهِراً سَیْفی مُجَرِّداً قَناتی مُلَبِّیاً دَعْوَةَ الدّاعی فِی الحاضِرِ وَ البادی اَللّهُمَّ اَرِنِی الطَّلْعَةَ الرَّشیدَةَ
وَ الغُرَّةَ الحَمیدَةَ وَ اکْحُلْ ناظِری بِنَظْرَةٍ اِلَیْهِ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُ وَ سَهِّلْ مَخْرَجَهُ وَ اَوْسِعْ مَنْهَجَهُ وَ اسْلُکْ — و انفذ امره
بی مَحَجَّتَهُ وَ انْفِذْ وَ اشْدُدْ اَزْرَهُ وَ اعْمُرِ اللّهُمَّ بِهِ بِلادَکَ وَ اَحْیِ بِهِ عِبادَکَ فَاِنَّکَ قُلْتَ وَ
قَوْلُکَ الحَقُّ ظَهَرَ الفَسادُ فِی البَرِّ وَ البَحْرِ بِما کَسَبَتْ اَیْدِی النّاسِ فَاَظْهِرِ اللّهُمَّ لَنا وَلِیَّکَ وَ ابْنَ بِنْتِ
نَبِیِّکَ المُسَمّی بِاسْمِ رَسُولِکَ حَتّی لا یَظْفَرَ بِشَیْءٍ مِنَ الباطِلِ اِلّا مَزَّقَهُ وَ یُحِقَّ الحَقَّ وَ یُحَقِّقَهُ
وَ اجْعَلْهُ اللّهُمَّ مَفْزَعاً لِمَظْلُومِ عِبادِکَ وَ ناصِراً لِمَنْ لا یَجِدُ لَهُ ناصِراً غَیْرَکَ وَ مُجَدِّداً لِما عُطِّلَ مِنْ — لمظلومی
اَحْکامِ کِتابِکَ وَ مُشَیِّداً لِما وَرَدَ مِنْ اَعْلامِ دینِکَ وَ سُنَنِ نَبِیِّکَ صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ وَ اجْعَلْهُ
مِمَّنْ حَصَّنْتَهُ مِنْ بَأْسِ المُعْتَدینَ اَللّهُمَّ وَ سُرَّ نَبِیَّکَ مُحَمَّداً صَلَّی اللهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ بِرُؤْیَتِهِ وَ مَنْ تَبِعَهُ
عَلی دَعْوَتِهِ وَ ارْحَمِ اسْتِکانَتَنا بَعْدَهُ اَللّهُمَّ اکْشِفْ هذِهِ الغُمَّةَ عَنِ الاُمَّةِ بِحُضُورِهِ وَ عَجِّلْ لَنا ظُهُورَهُ
اِنَّهُمْ یَرَوْنَهُ بَعیداً وَ نَریهُ قَریباً بِرَحْمَتِکَ یا اَرْحَمَ الرّاحِمینَ پس دست بر ران خود سه نوبت بزند و در هر
مرتبه بگوید العجل العجل یا مولای یا صاحب الزمان تمام شد کتاب رجعت در
روز سه شنبه چهاردهم شهر ربیع الاول سنه [illegible] من الهجرة النبویة
صلی الله علیه و آله
و سلم
م م م

بدانکه یکی از نشانهای آخر الزمان خروج دجال است که قبل از ظهور حضرت صاحب الامر صلوات الله علیه و آله
خروج خواهد کرد و چنانچه در احادیث عامه وارد شده است او در زمان حضرت رسول الله متولد شده و حضرت
نیز او را دید و با حضرت سخن گفت و حضرت او را تکلیف اسلام کرد و قبول نکرد و گفت تو به پیغمبری این سزاوار
تر نیستی و هرزه ها گفت و دعوای بزرگ کرد و حضرت با او گفت دور شو که از اجل خود تجاوز نخواهی کرد و به آرزوی
خود نخواهی رسید و غیر آنچه از برای تو مقدر شده است نخواهی یافت پس حضرت با صحابش فرمود که هیچ
پیغمبری مبعوث نشده است مگر اینکه قوم خود را از فتنه دجال حذر فرموده است و خدا او را تاخیر فرموده
و در بین امت ظاهر گرداند پس دعوی خدائی کند و در نظر شما امر او مشتبه شود یقین بدانید که خداوند
شما اعور و یک چشم نیست و بیرون خواهد آمد و بر خری سوار خواهد شد که مابین دو گوش الاغ او یک میل باشد
یعنی ثلث فرسنگ و با او بهشتی و دوزخی و کوهی از نان و نهری از آب خواهد بود و اکثر اتباع او یهودان و زنان
و بادیه نشینان خواهند بود و گرد عالم خواهند گشت و داخل آفاق زمین خواهد شد بغیر از مکه و دو سنگستان
مکه و مدینه و دو سنگستان مدینه که داخل آنها نمیتواند شد و ابن بابویه علیه الرحمة از نزال بن سبره روایت
کرده است که روزی حضرت امیر المؤمنین علیه السلام در خطبه فرمود که ای گروه مردم آنچه خواهید از من سؤال کنید
پیش از آنکه مرا نیابید پس صعصعة بن صوحان برخاست و گفت یا امیر المؤمنین چه وقت دجال خروج میکند
حضرت فرمود که خروج او را علامتی و صفتی چند هست که از پی یکدیگر ظاهر میگردد و علامتش آنست که مردم
نماز را ضایع کنند و امانتها را خیانت کنند و دروغ را حلال دانند و ربا خورند و رشوه گیرند و بناهای عالی
سازند و دین را بدنیا فروشند و کارها بسفیهان فرمایند و بمشورة زنان عمل نمایند و قطع رحم کنند و از پی خواهشهای
نفس روند و خون مردم را سهل شمارند و حلم و بردباری را از ضعف و ناتوانی دانند و ظلم کردن را فخر خود
شمارند و امیران ایشان فاجر و مکار باشند و وزیران ایشان ظالم باشند و عریفان ایشان خاین باشند

وقاریان

وقاریان قرآن فاسقان باشند و گواهی ناحق میان ایشان فاش شود و زنا و بهتان و گناه و طغیان آشکار شود
بجا آورند و مصحفها را زیور کنند و مسجدها را بطلا زینت دهند و منارها بلند کنند و بدان را گرامی دارند
و صفهای ایشان پر باشد تا دلهاء شان مختلف باشد و پیمانها را بشکنند زنان با شوهران شریک شوند
و تجارت برای حرص دنیا کنند و صداهای فاسقان بلند باشد و سخن ایشان را بشنوند و بزرگ هر قومی بدترین
ایشان باشد و از فاجران تقیه کنند و از ترس ضرر ایشان دروغگو را تصدیق نمایند و خاین را امین گویند
و کنیزان خواننده و سازها برای خود نگاه دارند و گذشتها را لعنت کنند و زنان بر زینها سوار شوند و زنان
بمردان شبیه باشند و مردان بزی زنان درآیند و گواهان گواه نشده گواهی دهند و گواهی بغرض دهند و علوم
غیر علم دین را یاد گیرند و کار دنیا را بر آخرت ترجیح دهند و پوست میش را بر دلها مانند گرگ کشند و دلهای ایشان
از مردار گندیده تر باشد و از صبر تلختر باشد در این هنگام تباهات بسیار باشد پس برخاست اصبغ بن نباته
گفت یا امیر المؤمنین دجال کیست فرمود که صاید بن الصید است و شقی آنکسیست که او را تصدیق نماید و سعادتمند
کسیست که تکذیب او کند از شهری خروج کند که آنرا اصفهان گویند در دهی که شهره یهوده است باشد چشم راستش
کور باشد و چشم چپش در پیشانی او باشد و مانند ستاره صبح درخشنده باشد و میان چشمش مانند خون باشد و
در میان دو چشمش نوشته بود کافر حقیقی که هر کس تواند خواند بیرون دریاها رود و در پیش روی او کوهی
از دود و در پس پشتش کوهی باشد که مردم گمان کنند که خوردنیست در سالی خروج کند که قحط عظیم در میان
مردم باشد و بر خر سفیدی سوار شود که هر گامش یک میل باشد و زمین در زیر پایش پیچیده شود و بر هر آبی
که بگذرد آن آب فرو رود و با آواز بلند فریاد کند که همه کس بشنوند که دوستان من بنزد من آئید منم آن خداوندی
که شما را خلق کرده‌ام و اعضاء شما را درست کرده‌ام و شما را بالخفا راه نموده‌ام منم پروردگار بزرگوار شما دروغ
میگوید آن دشمن خدا که یک چشم است و طعام میخورد و جسم است و راه میرود و خدای شما از این منزه است

واکثر متابعان او دران زمان فرزندان زنا و صاحبان کلاهاء سبز خواهند بود و حلال و را در شام

خواهد کشت بر کرد و نگاهی که آنرا عقبهٔ افیق میگویند و بعد از سه ساعت از روز جمعه بدست آنکس که

عیسی در عقب او نماز خواهد کرد و بعد از ان بلیهٔ عظیم خواهد بود گفتند چه چیز خواهد بود یا امیر المؤمنین

فرمود که بیرون خواهد آمد دابة الارض از پیش کوه صفا و با خود خواهد داشت انگشتری سلیمان

و عصاء موسی را انگشتر را بر پیشانی مؤمن میگذارد و نقش میگیرد که هذا مؤمن حقا و عصا را بر پیشانی کافر

مینهد نقش میگیرد که هذا کافر حقا حتی آنکه مؤمن میگوید که وای بر تو ای کافر و کافر میگوید خوشحال

تو ای مؤمن کاش امروز مثل تو می بودم و بسعادت عظیم میشدم پس دران هنگام دابه سر خود را بلند

میکند که همه کس وی را می بینند بامر الهی و این بعد از آنست که آفتاب از مغرب طلوع نماید و درین هنگام

توبه نفع نمیدهد و هیچ عملی قبول نمیشود و کسی که پیشتر ایمان نیاورده باشد ایمان او فایده نمیکند پس

آنحضرت فرمود که بعد از اهل بیت خود بدیگری نگویم نزال میگوید که من از صعصعه پرسیدم که آنکه در عقب

او نماز خواهد کرد کیست گفت نهم از فرزندان امام حسین است و امام دوازدهم است و او آفتابیست

که از مغربش طالع میگردد و از میان رکن حجر و مقام ابراهیم علیه السلام ظاهر خواهد شد و زمین را از

کافران پاک خواهد کرد و ترازوی عدالت را برپا خواهد کرد که هیچکس بدیگری ظلم نکند و بدانکه

از احادیث معتبره ظاهر میشود که دابة الارض حضرت امیر المؤمنین است و بعد از انقضاء ملک حضرت

صاحب الامر ظاهر خواهد شد و متصل

بقیام قیامت خواهد

بود تمم

م

م

هو الفتاح العليم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين حمداً تاماً فوق حمد الحامدين كما ينبغي لبهاء وجهه وجبروت عزه وكبريائه وجلاله والصلوة
منه ومن ملائكة المقربين وعباده المخلصين على سيد الثانويين وصفوة المرسلين وخاتم النبيين محمد المبعوث
رحمة للعالمين واوصيائه المعصومين من اهل بيته وعترته وحامته وآله اما بعد لجميع خلق الله اليه
وافقرهم الى رحمة الله محمد باقر الداماد الحسيني ختم الله له في نشأتيه بالحسنى ميگويد باخوان ديني و اخلاء ايماني و الاخلاء
معنوي واصحاب اخروي كثرهم الله تعالى عموماً ومؤمن موفق ومتدين محمد رضا چلبي تبريزي لسعيله الى اصفهاني
حفظه الله سبحانه وتعالى بعنايته وفضله خصوصاً التماس والحاح نمود واقتراح از اين داعي كرد كه از اين اقوال متون
ودروس فتاواى كه در مسائل ابواب عبادات كه مكلفين را عمل باحكام آنها فرض متعين و واجب حتمى است و بي آن
عبادت فاسد و بدون آن اشتغال باطل است بلغت فارسي بعبارتى كه مناسب اذهان عامة الانام بوده
باشد صورت تحرير تدبير والتماس ايشان را محيي وملتمس عزيزان عهيد از انجاح ساقط نتوانستم انتقا كه بتوفيق
الله الكريم ولطفه بالملك عسكر الاجر العظيم صحيفه مشتمله بر غرايب فروع ونوادر مسايل ترتيب نموده شارع
في ابواب العبادات تاميداً من الله الانتيقاق والاستيزاع والتوفيق والايزاع وبه الثقة والاعتصام ومنه
التأييد والعصمة واين صحيفه ان شاء الله العزيز المنان مرتب بر مقدمه وده كتاب وخاتمه خواهد بود كتاب الطهارة
كتاب الصلوات كتاب الزكوات كتاب الخمس كتاب الصيام كتاب الاعتكاف كتاب الحج كتاب المزار
كتاب الجهاد كتاب الامر بالمعروف والنهي عن المنكر المقدمة ودر آن سه اصل است اصل اول بر هر مكلف
واجب عيني است كه قبل از نماز و قبل از وضو و غسل و تيمم و بالجمله قبل از هر عبادتي از عبادات شرعيه علم يقيني
بعقايد مبدأ و معاد كه اصول دين است بدليل و برهان مفيد يقين تحصيل نمايد و حصول اين علم يقيني

شرط صحت

شرط صحت جميع عبادات است وهيچ عبادت بي آن صحيح نيست و اسقاط تكليف نميكند و تقليد قول غير در آن
كافي نيست و اما قدرت بر حل شكوك و شبهات و تحقيق اسرار و مشكلات واجب عيني نيست بلكه واجب كفائي است
و شرط انعقاد و صحت عبادات نيست و معارف مبدأ و معاد عبارت از آنست كه بعنوان يقيني حاصل از دليل
و برهان بداند كه الله تعالى موجود حق واجب الوجود بالذات و خالق كل عالم و صانع اشياء و موجد ذوات
ذوات ممكنات است و معبود حق و مستحق عبادت غير از جناب مقدس او نيست و به غايت حقيقة تمجيد كه صفات
كمال ثبوتيه تقديسيه تنزيهيه كه صفات كماليه سلبيه است همه در نفس مرتبه ذات واجب كاملاً حق بالفعل مراتب
ثابت و كمال او مستجمع است صفات تمجيد بر آنست كه الله تعالى بجميع اشياء عالم است بذاته و بكمال وجوه و علم
تام او بجميع اشياء در حال عدم اشياء و در حال وجود اشياء بر يك طريق است و زيادت و نقصان نمى پذيرد و بر جميع
ممكنات قادر است و قدرت كامله وجوبيه او بر جميع اشياء بر سبيل ارادت و اختيار است و مريد و مختار
حقيقي اوست كه اختيار و ارادت او تابع ارادت و اختيار ديگري نيست و سميع است بجميع مسموعات و آلت
حاسه سامعه و بصير است بجميع مبصرات بي آلات باصره و حي قيوم قيام است بي شائبه و ملابست جزو
جسماني و روح حيواني و حيات او صاحب حيات حق و عقلي از فيض صنع اوست و متكلم است بي ادوات تكلم تا
و اعصاب و عضلات و كلام او حق و صادق و مطابق واقع و نفس الامر است و قديم ازلي سرمدي ثابت دائم باقي
ابديت و بالفعل حق محض است از جميع جهات و جميع حيثيات صفات كمال را بالفعل مستجمع است بنعوت
حقيقت بلكه حيثيت جامعه آن كه حيثيت وجوب ذاتست و همين حيثيت من جميع الوجوه و الجهات تام است
و فوق التمام و صفات تقديسيه آنست كه يكى است بوحدت حقه حقيقيه كه از جميع جهات شريك و انباز
ندارد و مقدس و منزه است از مثل و شبيه و كفو و نظير و ند و ضد و جسم و جسماني نيست و جوهر نيست
و عرض نيست و منقسم باجزاى مقدارى نيست و مركب از اجزاى ماهيت نيست خواه اجزاء معنويه متبائنه

وخواه اجزاء محموله ذهنیه احدیت حقه وصمدیت مطلقه او مقدس است از کثرت قبل الذات وکثرت مع الذات
وکثرت بعد الذات ومکانی وزمانی نیست بلکه خالق مکان وزمان است ومتعالی ومتعاظم است از نحو جهات
وابعاد وامتدادات ومحال است که مرئی شود ورؤیت بصر او را ادراک کند نه در دنیا ونه در آخرت وممکن ذاتی
نیست که حقیقت مقدسه او در هیچ وقتی از ازمان مرتسم شود در هیچ مدرکی از مدارک ومشعری از مشاعر عالیه
وسافله وعاقله ومتخیله یا ادراک کنند ذوات ودر یافت نفس ماهیت مقدسه مرتبه کمال کبریای او را جز او نباشد
ووجود وصفات حقیقیه جناب احدیت از زاید ذات نیست بلکه عین مرتبه ذات مقدسه حقیقت واجب
بالذات از ماهیتی ورای صرف وجود حق متعالیست وانشوایب ما بالقوه وتدریج وتعاقب وتغیر وتبدل من
جمیع الجهات مقدس ومتنزه است ومحالست که با موجودی از موجودات متحد یا متصل شود ودر چیزی حلول
کند وبمعنی یا محلی قایم باشد ونیز محال است که چیزی در او حلول کند وامکان ندارد که محل حوادث
باشد وعوارض متجدده علی التعاقب بر ذات حق تام تقدس متوارد شود تعالی عن ذلک علوا کبیرا انقص حقیقت
واجب بالذات بحسب مرتبه ذات جمله اسماء حسنی را خواه ایجابیه وخواه سلبیه مستجمع است بی تغایر جهات
وتکثر حیثیات ونظام کل وجود وسلسله عالم امکان بفعل الله تعالی است وجمیع اجزا او حادث است وهیچ چیزی
در سلسله وجود با جناب الهی شریک وانباز نیست الله تعالی موجود بود ودر سلسله وجود چیزی دیگر غیر او
موجود نبود پس کل عالم بعد از عدم صریح بعنایت واراده وحکمت وقدرت خدای تعالی در دهر حادث
شد هر چیز که علم الهی محیط بود بآنکه آن چیز خیر نظام وجود وموافق مصلحت عالم است اراده ربوبیت بوی تعلق
وجوب بعنایت جامعه ورحمت واسعه ایجاد آن کرده وهیچ چیز از خیرات نظام وجود ترک نکرده وهر چیز فعل
نفسه جهت خیریت وحسن ذاتی دارد مختار با اراده واختیار ذاتی بمخلوق تا ربیت ورحمت بر ولی ازلی
شد بر افضل واکمل وجوه ممکنه وحق استحقاق هیچ ماهیتی واستعداد هیچ ماده ضایع ومهمل ومتروک ومعطل نماند

خالق

خالق عالم حکیم عادل محض ومتفضل است در رعایت عدل وحکمت ولطف ورحمت بر او واجب است
فعل القبیح نیست وایتان بقبیح واخلال بواجب از جناب او ممکن نیست حکمت ومعنی وازو یکی افضل علوم
معلومات بعلم تام کامل جزو که افضل علوم حقیقیه از وجزو هیچ کس را این علم حاصل نیست دوم آنکه
فعل فاعل مختار مستغنی منطوی بر غایات وغایت ومصلحت ومنفعت بوده باشد ومعقول مرا جمیع عقلا
در ادراک احکام واتقان وغایات وفواید ومصالح ومنافع وربانیه خیرات وبرکات که مطاوی هر فعلی از
افاعیل فعال علی الاطلاق مندرج ومنطوی ومشتمل است متحیر ومبهوت ومتفکر ومدهوش ماند پس حکیم حقیقی جز او
غنی نیست واله قیوم وواجب بالذات جل سلطانه وهر چند عالم امکان محیط است بمقتضا وتقدیر الهی است خیرات
عالم متعلق اراده وفعل حق تعالی بالذات شده است وشرور بالعرض از آن حیث که لوازم خیرات کثیره
مصالح جلیله است ورد لطف وحکمت وفضل ورحمت وعنایت وعدالت الهی واجب است که تکلیف بندگان کند
باراده واختیار نحو ونه از روی جبر واضطرار ایشان بحسنات وافعال جمیله واجتناب از سیئات واعمال قبیحه
حسن وقبح ذاتی افعال واعمال مناط امر ونهی الهی است وواجب است که مبعوث نماید انبیا وسفرا وارسال مرسلین
کرده بطریق وحی والهام وتوسیط ملائکه وروح القدس کتب سماوی بر ایشان تنزیل نماید وقوانین شرع
وسنت ووظایف طاعت وعبادت وضع کند ووعد ووعید ومجازات افعال حسنه واعمال سیئه مهمل نگذارد
وواجب است که هر پیغمبری وصی وخلیفه از جانب الله تعالی منصوب بوده باشد که امام امت ومحافظ شریعت
باشد وواجب است که انبیا وائمه از خطا معصوم واز خطا معصوم بوده باشند وپیغمبر ما محمد مصطفی صلی الله
خاتم انبیا واکرم مرسلین است ودین او افضل وخاتم ادیان وقرآن منزل بر او کتاب مبین سماوی وکلام
کریم الهی ومعجزه عقلی ... ومعجزه فعلی باقی الزمان وجمیع صحف سماویه وکتب الهیه دلیل
وهر چه خاتم انبیا از آن خبر داده است در امور دنیوی وجمیع اخروی وبعد از موت دنیوی معاد

جسمانی و روحانی و در نشأ آخرت بجمیع مواعید الهی علی لسن انبیا و بالجمله بکل ما جاء به النبی محمد صلی الله علیه و آله
تصدیق نمود همه حق و صدق و مطابق محض واقع است و ائمه اثنا عشر که اوصیاء رسول الله و حفظه دین الله
و شفعاء المحشر ایشانند اولهم کتاب الله الناطق امیر المؤمنین علی بن ابی طالب صلوات الله علیه و آخرهم
عدیل هذه الامة قایم اهل البیت عجل الله فرجه همه معصوم و معظوم و خازن اسرار الهی و حافظ احکام
دین و امام مفترض الطاعة و مطاع و موجب الشفاعة اند صلی الله علیه و آله و سلم علی النبی و علیهم اجمعین
دل با قبول و اهتدا با ایشان و بی تصدیق حقیقت معاد جسمانی و روحانی و سعادت و شقاوت و اجساد
و ارواح و ثواب و عقاب و لذات و آلام حشر بعقلی و مثوبت و عقوبت ابدان و نفوس مجرده ابدی خود
و نجات و آمرزی جنت و بعثت خیالیت و محال طبیعت می بوده اینست آنچه از ان معارف مبدا و معاد
که تحصیل واجب عینی و معرفت آن من سبیل الیقین شرط اعتقاد و عبادات و تقلید هیچ کس از علما و مجتهدین
در آن کافی و جایز نیست و اما تحقیق مسایل اصول و براهین و تقریر مقدمات و ادله و تحریر اسوله و اجوبه
و ما یتعلق بذلک واجب کفائی است نه عینی و کافی است که در هر قطری از اقطار اسلام حکیمی عالم تمام
بوده باشد که عارف باصول و امهات و قادر بر جرات بجهت دین از شر شکوک و شبهات باشد
و بعضی گفته اند که در هر مسافت قصر یعنی شخص چنین واجب است و علمی که متکفل بیان این معارف شطر
و مبحثات علم کلام است و ضامن اتمام حقایق آن اعلی حبل حق الحقیق محل عقد شک و هم ماده
شبهه علی القول الفصل من سواه الطریق مصنفات سنت مثل کتاب تقویم الایمان و کتاب تقدیسات
و کتاب عقبات حق الیقین و ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم **فصل دوم**
مکلف بقوانین شرعیه در زمان غیبت امام اصل که امام معصوم منصوب من عند الله است یا مجتهد است
یا مجتهد یا مقلد مجتهد فرض مجتهد آنست که در جمیع مسایل اجتهاد نموده بظن خود

عمل نماید

عمل نماید و اصح آنست که تجزی در اجتهاد صورت صحت ندارد بلکه مجتهد آنست که بالفعل ملکه اقتدار بر جمیع
و کل مسایل و حالت استنباط جمیع فروع از ادله تفصیلیه و مدارک اصلیه او را حاصل بوده باشد و علومی که ادله
اجتهاد و کمال است تحصیل کرده باشد و فرض مقلد آنست که جمیع فروع دین و احکام مسایل را از مجتهد کامل که مستجمع
شرایط اجتهاد و تقوی است بی واسطه یا بیک واسطه یا بوسایط متعدده که همه بصفت عدالت موصوف
بوده باشند اخذ نموده در عبادات و معاملات و عقود و ایقاعات و عادات و جنایات مظنونات مجتهد و بقول
او عمل کند و شرط است که آن مجتهد زنده باشد چه عمل بقول مجتهد مرده جایز نیست و مقررات که از کلمات
المجتهدین مات قوله و این مسأله نزد علمای مجتهدین امامیه رضوان الله تعالی علیهم محل خلاف نیست
و در هیچ عصر منکر اشتراط حیات مجتهد واجب الاتباع معروف نبوده است و اکثر علمای جمهور نیز بیان
اتفاق دارند و بالجمله مخالف در این مسأله نیست الا بعضی از تجاهیل علمای عامه و سر مقام آنست که چون
ظنیات خطای مجتهد است و در صورتی که مخطی بوده باشد نیز مثاب و ماجور و ظن او که عبارت است
از اعتقاد راجح قایم بنفس مجتهد علی الاطلاق معول بر وی واجب الاتباعست و موت چنانکه حقیقتش
انقطاع نفس مجرده است از عالم بدن و رجوع بعالم ملکوت سبب ظهور حقیقت حق و انکشاف بطلان
باطل است پس تواند بود که ظن مجتهد که در حین حیات قایم است بنفس او موافق صواب نبوده باشد
و بعد از موت خطاء آن ظن منکشف شود پس اعتقاد قایم بنفس مجتهد که متبع است باقی نماند
و استصحاب بقاء موضوع بحال خود معتبر است چنانچه در مقام خود مقرر و مبین شده است بر حال
موت را بحال حیوة مقایسه کردن بی بصیرتیست و از جهت موت مجتهد موت وجوب اتباع ظن اوست
و این نکته لطیف و دقیق را نظر صحیح مقتضی مستحق محجوب است و چون مجتهد در عصری متعدد باشد واجب است
بر مقلد که تابع اعلم و متقی او بوده باشد و اگر در اعلم متساوی بوده باشند تقلید او رع لازم است و اگر در ورع

مساوی باشند مقلدین در تقلید هر کدام ازیشان که اختیار کنند مختارند وحق آنست که مجتهد انکه مقتضا
عنایت ورحمت ولطف وحکمت واجبست که الله تعالی عصر را خالی از مجتهد نگذارد ومجتهدین واجبست
که بعنایت الٰهی مجتهدی که اعلم یا اورع مجتهدین عصر بوده باشد معین ومقلدین نباشد مخیر تحقیق این
مسئله علم اصولست وثبوت اجتهاد مجتهد که مناط وجوب تقلید اوست بیکی از سه طریق حاصل است اول آنکه
مدعی اجتهاد ومشهور العلم ومشهور الفتوی ودر مسایل وفتاوی مرجع ومتبع بوده باشد دوم آنکه مقلد از اهل تمیز
وشرایط اجتهاد عارف بوده باشد وممارسات ومناظرات حالات اجتهاد مجتهد بر او ظاهر شود سیم آنکه دو عادل از
علما که بطریق اجتهاد عارف باشند اگر مقلد خود از اهل تمیز ویا صاحب معرفت نباشد خبر دهند باجتهاد معروف
الحال ومشهور العلم والفتوی نبوده باشد وعدالت از شرایط قبول قول مجتهد است واعتبار ازاله حجب
محصول ظن که موجب تقلید او بآن منوط است شرط فی نفسه نیست پس مجتهد غیر عادل را عمل بظن خود جایز است
ومقلدین را عمل بقول او جایز نیست وعدالت مجتهد که شرط نفاذ حکم وقبول قول اوست بیکی از چهار چیز
ثابت میشود یا بمباشرت ومخالطت تام واختبار واستعلام احوال ظاهر وباطن او یا بشهادت دو عادل یا
باستفاضه وشیاع یا باقتدا والتزام صلحا واخیار باو در صلوات خمس ومعنی از احکام دین مقام ثواب
امر بمعروف ونهی از منکر مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز العلیم وبالجمله هر کس که تحصیل معرفة الله نکرده ومعارف
مذکوره مبدا ومعاد را بدلیل وبرهان ندانسته باشد ومسایل طهارت وصلوة را از مجتهدی اخذ نکرده باشد
در حکم تارک الصلوة وتارک نماز است اصل سیوم در اصل معتبره واحادیث ثابت شده که نماز
اساس دین اسلام است وتارک متعمد بطریق امر او کافر است واین حکم باجماع جمیع فرق مسلمین است وآن جمله
احادیث این باب حدیثی چند معتبر متفق علیه ذکر میکنیم اول ثقة الاسلام ابو جعفر بن بابویه الصدوق
در کتاب من لا یحضره الفقیه بطریق ثابت جزم از رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم نقل کرده ودر دلیل الحدیثین

ابو جعفر

ابو جعفر کلینی در جامع کافی بطریق صحیح از عبید بن زرارة عن ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت
کرده است قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم مثل الصلوة مثل عمود الفسطاط اذا
ثبت العمود نفعت الاطناب والاوتاد والغشاء واذا انکسر العمود لم ینفع طنب ولا وتد ولا
غشاء یعنی مثل نماز در میانه اعمال حسنه مثل عمود خیمه است که اگر عمود ثابت وقایم است طنابها
وخیمه وپرده نفع دارد واگر عمود شکسته شود هیچ طناب ومیخی وپرده فایده ندارد ثانی بطریق کلینی
وطریق من لا یحضره الفقیه بسند از معویة بن وهب قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن افضل ما یتقرب
به العباد الی ربهم واحب ذلک الی الله عز وجل ما هو فقال ما اعلم شیئا بعد المعرفة افضل من
هذه الصلوة الا تری ان العبد الصالح عیسی ابن مریم قال واوصانی بالصلوة والزکوة ما
دمت حیا گفت حضرت امام صادق را علیه السلام سوال کردم از افضل آنچه بندگان بوسیله آن تقرب میجویند
بپروردگار خود ودوست داشته ترین آن اعمال پیش جناب الهی عز وجل آن چیز کدامست فرمود که نمیدانم بعد از
معرفت معارف ربوبیات هیچ چیزی افضل از این نماز نمیبینی که بنده صالح عیسی ابن مریم علیه السلام
گفت که الله تعالی مرا وصیت کرده است بنماز وزکوة مادام که در قید حیوة باشم بعد المعرفة و معنی وارد
اول آنکه معرفة افضل از جمیع حسنات است بعد از آن نماز افضل است از سایر اعمال دوم آنکه بعد المعرفة الله
وعلم بمعارف مبدا ومعاد بوده باشد افضل است از جمیع طاعات وعبادات چه معرفت مبدا ومعاد
شرط صحت نماز است چنانکه در حواشی من لا یحضره الفقیه آورده ام ثالث از طریق من لا یحضره الفقیه
وکافی کلینی وسایر اصول منقول علیها بطریق واسانید مختلفه قال الصادق علیه السلام اول ما یحاسب
به العبد علی الصلوة فاذا قبلت منه قبل سایر عمله واذا ردت علیه رد علیه سایر عمله
اول آنچه محاسبه بنده بر آن میشود نماز است اگر از او مقبول شد سایر اعمالش مقبولست واگر مردود شد

جمیع طاعات مرا و مردود است رابع الطریق کلینی و من لا یحضره الفقیه و سایر اصول احادیث قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الصلوة میزان فمن وفی استوفی نماز ترازوی دین و کیال
ساوی است که جمیع طاعات و حسنات بآن سنجیده میشود پس هر کس حق آن ترازو را ادا نماید و کیفیت
مضبوط یعنی ارکان و واجبات و وظایف آنرا چنانچه باید و شاید مستقیم دارد استیفای سعادت دنیا و آخرت
کرده باشد خامس حدیث مشهور از اهل بیت نبوت و عصمت صلوات الله و سلامه که بصدوق رضوان الله
تعالی علیه در کتاب من لا یحضره الفقیه مرسلا روایت کرده است و مراسیل کتاب فقیه در حکم مسانید
صحاح است نزد اصحاب نور الله تعالی مضاجعهم و شیخ الطائفه ابو جعفر الطوسی قدس الله نفسه در کتاب
تهذیب الاحکام بطریق سند حسن بلکه صحیح علی الاصح از حماد بن عیسی روایت کرده عن الامام الصادق ابی
عبد الله جعفر بن محمد علیهما السلم قال الصلوة لها اربعة آلاف حد یعنی هر یک از نماز فریضه
چهار هزار حد دارد از واجبات و مستحبات و وظایف و آداب و مثل آنست حدیث معول به متفق علیه
مشهور است از ائمه طاهرین معصومین صلوات الله الزاکیات علیهم اجمعین در فقیه و در تهذیب
مرسلا روایت شده عن سیدنا التقی المرتضی ابی الحسن الرضا علیه ازکی الصلوة و التسلیم قال علیه السلم
الصلوة لها اربعة آلاف باب یعنی نماز واجب چهار هزار در دارد از مقدمات و شرایط و منافیات و وظایف
و ارکان و احکام و سکنات و مرتبات و ما بین و بحدیث شریف در حواشی فقیه بفضل الله تعالی علی ابلغ الوجوه
و اتمها شرح کرده ایم سادس حدیث مشهور متفق علیه مختلف المتن و الاسناد من سیدنا رسول الله صلی الله
علیه و آله و عن نور الله الباهر مولانا ابی جعفر الباقر علیه السلم قال صلی الله علیه و آله الطاهرین ان من الصلوة
لما یقبل نصفها و ثلثها و ربعها و خمسها الی العشر و ان منها لما تلف کما یلف الثوب الخلق فیضرب
بها صاحبها یعنی بتحقیق بعضی از افراد نماز نماز یست که نصف آن مقبول بارگاه کبریای الهی میشود و بعضی از آن

نماز

نمازی که ثلث آن و ربع قبول می یابد و بعضی از آن نماز که ربع آن بدرجه قبول میرسد همچنین تا عشر آن
درجه
اعتبار و بعضی از نماز می باشد که هیچ جزو از اجزاء آن لیاقت بارگاه احدیت ندارد و مطلقا از استحقاق
کهنه
قبول بدور است و ملائکه که بر اعمال بندگان موکلند آن نماز را تمامی در هم میپیچند و بطریق که جامه
پاره پاره شده را در هم می پیچند بر روی صاحبش میزنند سابع الطریق من لا یحضره الفقیه قال
رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم انما مثل الصلوة فیکم کمثل السری و هو النهر علی باب احدکم
یخرج الیه فی الیوم و اللیلة یغتسل منه خمس مرات فلم یبق الدرن علی الغسل خمس مرات و لم
تبق الذنوب علی الصلوة خمس مرات مثل نماز پنجگانه در میانه شما نهری که بر در خانه یکی از شما
جاری بوده باشد و آن شخص هر شبانه روزی پنج بار بیرون می آید و در آن نهر غسل کند و بدن خود را بآن
بشوید چنانکه چرک بدن او با پنج مرتبه بآب آن نهر شستن باقی نماند هیچ چرک بر
آب صافی
بدن که از ذنوب و معاصی عارض شده باشد نیز تا این نماز پنج وقت که بمنزله اغتسال و انغماس در
نجاسات
روشن نهر جیون حقیقی ابدی است باقی نماند چنانچه آب آن نهر شرطست که از آلایش مخالطت
و کدورات پاک بوده باشد هر نماز شرطست که از آلایش و آفات و شوایب خلل ریا و عجب و نقصان
الفقیه
خالی بوده و بوظایف مستحبات و سنن آراسته و مزین بوده باشد ثامن الطریق من لا یحضره
قال النبی صلی الله علیه و آله و سلم ما من صلوة یحضر وقتها الا نادی ملک بین یدی الناس
ایها الناس قوموا الی نیرانکم التی اوقدتموها علی ظهورکم فاطفئوها بصلوتکم هیچ نمازی که
بدید
وقت آن حاضر شود نیست الا آنکه ملکی از ملائکه موکل باعمال عباد ندا کند در برابر مردم که ای مردمان برخیزید
بجانب آتشهای گناهان خود که بجهت معصیت برپشت خود افروخته اید پس اطفاء شعله آن آتشها بکنید
بنماز بتقدیم الصلوات و اشتغال آنها باشغال نماز خود تاسع الطریق کلینی رضوان الله تعالی علیه فی الصحیح عن زراره

عن ابی جعفر علیه السلام قال بینا رسول الله صلی الله علیه وآله جالساً فی المسجد اذ دخل رجل فقام یصلّی
فلم یتمّ رکوعه ولا سجوده فقال صلی الله علیه وآله نقر کنقر الغراب لئن مات هذا وهکذا صلاته
لیموتنّ علی غیر دینی بسند صحیح از زراره از مولای ما ابی جعفر الباقر علیه السلام فرمود که روزی از روزها
رسول الله صلی الله علیه وآله نشسته بود در مسجد که مردی داخل شد برخاست نماز کند او بی تمام کردن
استعجال با کمال رکوع و سجود و اتمام وظایف و آداب پس رسول الله صلی الله علیه وآله فرمود این مرد نماز کند
در نماز خود نظیر کلاغ است در برچیدن دانه از روی زمین بمنقار و نماز او با این قیام و قعود و رکوع و سجود
شبیه نقر آن کلاغ است اگر این شخص بمیرد و نماز او و در این وقت چنین قاعده بوده باشد هر آینه از دنیا بیرون
ماری خواهد رفت بر غیر دین من یعنی بر دین دیگر غیر اسلام نعوذ بالله من ذلک **العاشر** بطریق ابی جعفر
کلینی در کافی از سهل بن زیاد از نوفلی از سکونی از مولای ما ابی عبد الله جعفر الصادق از پدر معصومش از مولای ما
ابی جعفر الباقر علیهما السلام قال قال رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم لکل شیء وجه ووجه
دینکم الصلوة فلا یشیننّ احدکم وجه دینه ولکل شیء انف وانف الصلوة التکبیر هر چیزی را
روی باشد و روی دین شما نماز است پس باید که هیچ یک از شما روی دین خود را که نماز است معیّب ناک
نکند **الحادی عشر** الطریق کافی کلینی رضی الله تعالی عنه فی الصحیح عن هشام بن سالم عن ابی عبد الله علیه السلام
قال اذا قام العبد فی الصلوة فخفّف صلوته قال الله تبارک وتعالی لملائکته اما ترون
الی عبدی کانّه یری ان قضاء حوائجه بید غیری بسند صحیح از مولای ما ابی عبد الله الصادق علیه السلام
فرمود که هر گاه بنده برخیزد بادای نماز فریضه و بجهت حاجتی که داشته باشد و در آداب و مسنونات
و اذکار و ادعیه تخفیف کند و نماز را مختصر بجای آورد که بتعجیل الحاجات مشغول شود خطاب مقدس الهی
تبارک وتعالی بملائکه خود خطاب نماید و گوید که هیچ نظر باین بنده من نمیکنید که از برای سعی در حاجت دنیا

نماز خود را

نماز خود را که اکسیر سعادت و آخرت است خفیف و ناقص میکند همانا گمان میدارد که قضای حوائج او در دست
قدرت دیگریست غیر من آیا نمیداند که قضای حوائج او در دست قدرت منست و دیگری **الثانی عشر** بطریق
رئیس المحدثین ابی جعفر الکلینی رضوان الله تعالی علیه در جامع کافی و شیخ الطایفه ابی جعفر طوسی
رحمه الله تعالی در کتاب تهذیب فی الصحیح عن صفوان بن یحیی عن العیص بن القاسم قال قال ابو عبد الله علیه السلام
انّه لیأتی علی الرجل خمسون سنة وما قبل الله تعالی منه صلوة واحدة فای شیء اشدّ من هذا
والله انّکم لتعرفون من جیرانکم واصحابکم من لو کان یصلّی لبعضکم ما قبلها منه لاستخفافه
بها انّ الله عزّ وجلّ لا یقبل الا الحسن فکیف یقبل ما یستخفّ به بسند صحیح از عیص بن القاسم گفت
مولای ما ابو عبد الله الصادق علیه السلام فرمود بتحقیق که هر آینه بر مرد پنجاه سال میگذرد در حال آنکه
الله تعالی یک نماز از او در مدت پنجاه سال بشرف قبول لایق ندانسته و قبول نکرده است پس چه چیز شدیدتر از این
ما نیز تواند بود قسم بذات پاک الله تعالی که بتحقیق شما از همسایها و اصحاب میشناسید کسی را که اگر از برای
بعضی از شما نماز چنین کنند او قبول نماید از جهت استخفاف او باین نماز بتحقیق که الله تعالی قبول
الاحسن تمام کامل را پس چگونه قبول نماید نماز ناقص معیوب سبک شمرده **الثالث عشر** الطریق ابی جعفر کلینی
در جامع کافی فی الصحیح عن عبد الله بن سنان عن ابی عبد الله علیه السلام انّه قال مرّ بالنبیّ صلی الله علیه وآله
رجل وهو یعالج بعض حجراته فقال یا رسول الله الا اکفیک فقال شأنک فلمّا فرغ قال له رسول الله
حاجتک قال الجنّة فاطرق رسول الله صلی الله علیه وآله ثمّ قال نعم فلمّا ولّی قال له یا عبد الله
اعنّا بطول السجود بسند صحیح از عبد الله بن سنان از مولای ما ابو عبد الله الصادق علیه السلام فرمود که مردی
گذشت بر نبی صلی الله علیه وآله در حالتی که بعمل عمارت یعنی از حجرات خود مشغول بود پس گفت یا رسول الله نمیخواهی
که من با تو خدمت مشغول شوم و جناب ترا کفایت کنم از این عمل پس رسول با او گفت شأن توست و تقدیر آن

که ایشان شایداى اعمال ما نجینه یعنی قصد امر خود کن و بعمل آمد آنحضرت آنرا سید الی پس آنحضرت مشغول عمل شد

و چون از اتمام آن عمل فارغ شد رسول علیه و آله الصلوة والتسلیم با او گفت که حاجت خود را ذکر کن تا بانجاح

مقرون شود گفت که حاجت من آنست که شفاعت من کنی در بهشت از برای من حاشا پس رسول صلی الله

علیه و آله سر بزیر افکنده ساعتی نظر بر زمین داشت پس سر بر آورده فرمود آری قبول کردم پس چون بهشت

بجانب آنحضرت شکر ده روی براه خود آورد سید او لین و آخرین او را ندا کرده گفت ای بنده الله تعالی تو

نیز ما را اعانت و یاری کن در باب شفاعت بدرازی سجود و مراد التزام تکرار ذکر و مواظبت بر دعا و آنچه بود

متعلق نماز و اجبت **الرابع** از طریق من لا یحضره الفقیه مرسلا قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و از

طریق کافی کلینی من الصحیح عن زراره عن ابی جعفر الباقر علیه السلم ان النبی صلی الله علیه و آله قال عند

موته لیس منی من استخف بصلوته لا یرد علی الحوض لا والله لیس منی من شرب مسکرا لا

یرد علی الحوض لا والله یعنی رسول صلی الله در وقت انتقال از دار دنیا فرمود که از من نیست کسی که نماز خود

استخفاف کند و او کار واجبه و سنن و آداب که زینت و دیو نمازاست از نماز سلب نماید و آنرا غیر

تمام کند و آنکس در حوض من وارد نخواهد شد و این نفی را مکرر او مؤکد تا کید در آنقسم مقرون ساخت و چنین

فرموده که از من نیست کسی که مست کننده مانند خمر بیاشامد و بر من وارد نخواهد شد آنکس بحوض و باز این

نفی را مؤکد بتکرار و مقرون بقسم ساخت و در اصول معتبره و کتب حدیث ثابت که سید الصادقین مولانا

ابو عبدالله جعفر بن محمد علیهما السلم فرموده است بئس السارق من یسرق من صلوته یعنی بدترین دزدان

دزدی است که از نماز خود چیزی سیدزدد و زینت ندیو نماز خود را بدزدی غارت میکند حکایت کنند

که یکی از عارفین بعد از آنکه بر بیت شریف مطلع شد میگفت اصلی الله و کعبتین فانصرف منها بمنزلة

من ینصرف عن السرقة من الحیاء یعنی بسیار است که دو رکعت نماز میکذارم از برای الله تعالی پس از آن

مترف

متعرف میشوم از خجالت و شرمندگی بمنزله دزدی که از دزدی منصرف شود **کتاب الطهارات** باب مجمعة القول

فی الطهارة **اساس** طهارت در لغت بمعنی نزاهت و نظافت است و در اصطلاح شرع اسم وضو و غسل و تیمم است بر وجهی که

که صلوح تاثیر در اباحت عبادات داشته باشد و جمیع رای المجتهدین ائمه سابقه والتعریف جامع و مانع که در اطراد

و عکس از فساد سالم بوده باشد میسر نشده است و من در بعضی از مصنفات کفته ام الطهارة هی اثر نیة ما فی

حکمها بالحکم الطهوری او ما فی حکمه بحسب حکم الشرع منوطا بالنیة بالذات استقلالا لا اطهارات

محسوس ساختن مشروع است و آنچه در حکم شرع باشد یکی از دو طهور که آب و خاکست با آنچه قائم مقام آن بوده باشد

بحسب حکم شرع مشروط بنیت بالذات بر سبیل استقلال این تعریف ناسیست جامعیت و مانعیت را در عکس واطراد

و العکاس مستدفع است وضوء مجدد و وضوی حایض و وضوی جماع محتلم و تیمم در برف و یخ و بالجمله جمیع افراد وضو

و غسل و تیمم و مسح ظاهر موضع جبیره و بجمیع طهارات را شامل و ازاله نجاست را بعاص طهارت و غسل و مسح از اینها

و غسل مس و تطهیر بدن میت از نجاست حیثی عینی که موت سبب آنست بافعال ثلثه و بالجمله غیر طهارت مصطلح

شرعی را علی الاطلاق العمومی طاردات **اساس** طهارت در اصطلاح شرع مشترک معنوی است میان طهارات

ثلث بر سبیل تشکیک علی الاقوی نه بر سبیل تواطو چنانچه قول بعضی از فقها است و مشترک لفظی نیست چنانچه بعضی

دیگر بان قایل شده اند حقیقت و مجاز نیز بغایت ضعیف است **فرع** اگر کسی نذر مطلق طهارت شرعی کند مخیر

خواهد بود میانه غسل و وضو و تیمم علی ما هو الاقوی و بعضی تخییر میانه وضو و غسل قایل شده اند و تیمم را از احتمال

اخراج کرده اند و بعضی گفته اند که نذر مطلق طهارت منصرف بوضو و تیمم میشود و این هر دو قول ضعیف است و چنین

اگر شخصی چیزی نذر کند از برای متطهر آن چیز را هر یک از مغتسل و متوضی و متیمم میتوان داد و مخرج از عهده نذر

با آن حاصل است و اگر یکی از طهارات ثلث را بخصوصه نذر کند اظهر آنست که ایشان بطهارتی که اتم و اکمل از طهارت

منذوره باشد مستلزم است عمل بمقتضای نذر و مخرج از عهده تکلیف را بخلاف طهارتی که انقص و اقصر از آن طهارت باشد

بوده باشد و بعضی از مجتهدین حضور نیت منذوره را عضو عضو ساختن میدانند مطلقا مسئله و از این قبیل است
مثل نذر دو رکعت نماز مثلا در مسجد مخصوص معین پس اگر آن نماز را در مسجدی افضل از آن مسجد بگذارد مسقط تکلیف
و سبب خروج از عهدهٔ نذر است علی الاظهر بخلاف ایقاع آن در مسجدی که مرجوح باشد قیاس بآن مسجد
و شیخ شهید نیز رحمه الله در قواعد خود ترجیح این قول کرده است و درین مسئله عضو عضو اند و بعضی تجاوز از آن
مسجد معین که عضو عضو متعلق نذر شده است بهیچ وجه جایز نیست مسئله در بیان آنکه تیمم افضل باشد از وضو
مثل تیمم از برای نماز جنازه و تیمم از برای خواب آن که افضل است از وضو چنانچه معلوم خواهد شد ان شاء الله العزیز
اگر کسی تیمم عضو عضو نذر کند اتیان بوضو و خروج از عهدهٔ نذر او نکافی نخواهد بود قطعا مسئله هر یک از طهارات
ثلث بحسب شرع واجب میباشد و سنت می باشد و حرام می باشد و مکروه می باشد و بسبب نذر و عهد و یمین
و تحمل نماز دیگری باجاره نیز واجب می باشد وضو بحسب اصل شرع واجب است از برای نماز واجب الا نماز
جنازه که اصل صحت آن مشروط بطهارت نیست مطلقا بلکه طهارت آنجا شرط فضل و کمال و سنت است از برای او و همچنین
مشروعیت و از برای طواف واجب و اشتراط طواف بو واجب لحاجات محل خلاف طواف مندوب است و از برای مس
کلمات و حروف و مد و تشدید مکتوبه قرآن و اسماء الله اگر آن مس واجب بوده باشد مسئله و وجوب طهارت
از برای نمازی که بسبب تحمل آن از غیر واجب نیز بوجوب اصل بحسب شرع است مسئله همچنانکه طهارت بر مستاجر
از برای تحمل نماز بنیابت میت واجب میشود و همچنین باستیجار بحسب متن شرع همچنین بحسب استیجار بر مستاجر
از برای تحمل طهارت بنفسها از جانب میت نیز واجب میشود در صورتی که متحمل عنه نذر طهارت کرده باشد
و علی الاعتقاد نذر قبل از اتیان بطهارت منذوره متوفی شده و چه در صورت طهارت ذات به غیر صلوة
خواهد بود و در وجوب تحمل آن از ماذون متوفی یا از اولیای او با استیجار از ترکه او مسئله طهارت از برای مس اگر مس قرآن
اگر واجب شود از جهت اصلاح غلط یا جمع متفرق یا بسبب دیگر از اسباب واجب است مس ... کرده است

وهمنزله الوضوء

و بمنزله اهل جعل عارض است ششم وضوء آب بخشیدن بحسب متن شرح جمل العلم است چنانچه بیرون
شده نزد اصحاب و آنچه مشهور است از مستحبین این عصر گمان کرده که مواضع استحباب وضو بیشتر از مواضع است از باب
نقصان بضاعت معرفت و قصور در جمع و تتبع بوده است اول از برای نماز سنت وضو سنت است و نیت استحباب
لازم است و قصد وجوب صحیح نیست اگر چه وضو به نیت استحباب شرط انعقاد و صحت نماز مندوب است و نیت
طهارت تلبس بنماز مطلقا مشروع نیست و منشأ استحباب عقاب نیست و درین مقام انظار دقیقه و تحقیقات عمیقه
در کتاب عیون المسائل آورده ام دوم از برای طواف مستحب وضو مستحب است و بیش من و اکثر محققین اصح آنست
که شرط اصل صحت طواف مستحب نیست بلکه شرط کمال و رجحانست سیوم از برای مس کتابت قرآن که مستحب
باشد وضو مستحب است یعنی نیت استحباب لازم است اما مشروعیت مس مشروط است بطهارت و حرام است و وجوب
تربیت عقاب میشود چنانچه در نماز مندوب مذکور شد و شیخ طوسی در مبسوط و ابن ادریس در سرایر رحمهما الله تعالی
میگویند مس خط مصحف بی وضو مکروه است و حرام نیست و سنی این قول را ضعیف و مخالف ظاهر قرآن و حدیث
میدانیم چهارم از برای تلاوت قرآن خواه واجب باشد و خواه مندوب وضو مندوب است و شرط کمال است نه شرط
صحت چنانچه در طواف مندوب نیز شرط صحت نیست علی الاصح پنجم از برای حمل مصحف واجب یا مستحب وضو
مستحب است و شرط کمال است نه شرط مشروعیت و استحباب وضو اینجا از جهت تعظیم مصحف است حمل بغیر
که واقع شود اگر چه در خریطه یا در صندوقی یا در قلاده منقم قاف و تشدید لام یعنی علاقه و بند بوده باشد و حامل
خریطه یا صندوق یا قلاده را حمل کند و اگر چه حمل بکر من علاقه باشد خلاف با امثال آن بوده باشد ششم
از برای دخول مسجد هر مسجدی که بوده باشد وضو مستحب است بجهت تعظیم مسجد و اگر چه دخول از برای ... بوده باشد
و دلیل حدیثیست که درین باب بخصوص وارد شده است و آنچه بعضی از شهداء متاخرین در شرح نفلیه گمان
کرده است که استحباب این وضو از برای نماز تحیت است که علی الفور مستحب است و هم است فاسد چه وضو از برای

نفس دخول وضوی دیگر و غایت آن که تعظیم مسجد است غایتی دیگر است هفتم آنچه بعضی ذکر کرده اند
که از برای اتیان و ورود بر مساجد بر عضوبها وضو سنت است تعظیما لها و این وضوی دخول مساجد
مطلقا ادعا کرده اند که روایت بخصوص این وارد شده است هشتم از برای صلوة جنازه خواه واجب
خواه مستحب وضو مستحب است بشرط کمالیت و واجب نیست زیرا که نماز جنازه است نه شرط انعقاد و صحت نهم
از برای سایر مناسک و افعال حج ما عدای طواف و نماز سنت است دهم از برای سعی در حوایج مؤمنان خواه
حاجت خود خواه حاجت مؤمن دیگر وضو سنت است در سعی نمودن آن حاجت است چنانکه در حدیث وارد
شده است یازدهم بعضی گفته اند که از برای قرائت سوره عزایم بخصوصها وضو مستحب است تعظیما لها خواه
واجب باشد و خواه مستحب و این وضو در مطلق تلاوت قرآن دعوی کرده اند که بخصوص وارد شده است
دوازدهم از برای زیارت قبور مؤمنین چنانچه در متن حدیث نقل شده وضو مستحب است و در زیارت قبور
انبیا و ائمه و قبور صالحین تاکید بیشتر است سیزدهم از برای خواب کردن مطلقا وضو سنت است و فضیلت
در بین وضو وقوع حوایج بصفت کمال چنانچه در عیون المسائل بیان کرده ایم و تیمم اینجا افضلست از
با وجود آب و تمکن از استعمال چهاردهم جنب را بخصوصها از برای خوابیدن وضو سنت است و این غیر آن
وضوی مستحب از برای مطلق خواب است چنانچه در حدیث وارد شده است پانزدهم کسی را که جنب شده باشد
از احتلام اگر خواهد که قبل از غسل جنابت مجامعت کند وضو مستحب است از برای جماع چنانچه در حدیث وارد شده
که اگر بی وضو مجامعت کند ایمن نخواهد بود از آنکه فرزندی که از آن مجامعت متولد شود مجنون باشد
و استحباب وضو مقصود بر وقت احتمال حل نیست بلکه عامست و اختصاص علت شرعیه مستلزم تخصیص حکم
شرعی نمی باشد و در جنابت از غیر احتلام بی وضو جماع مکروه نیست شانزدهم کسی را که خواهد با حامله
مجامعت کند وضو از برای آن جماع سنت است و در حدیث وارد است که اگر جماع حامله بی وضو کند خوف آنست

که ول

که ولد کور دل و کوردست او بخیل باشد هفدهم کسی را که غسل میت کرده باشد اگر خواهد که قبل از غسل
مس میت مجامعت کند وضو از برای آن جماع سنت است هجدهم جنب را اگر خواهد که غسل میت کند
وضو از برای آن غسل سنت است نوزدهم حایض را از برای نشستن در مصلی در وقت نماز و به قدر نماز
بذکر الهی مشغول بودن وضو مستحب است بیستم متوضی را وضو سنت است بقصد تجدید وضوی اول
خواه واجب و خواه مستحب از برای کل نماز خواه فرض و خواه نفل و در صدر اسلام استیناف وضو
از برای هر نماز واجب بوده و در استحباب تکرار تجدید وضو در غیر فرض از برای یک نماز استحباب تجدید
وضوء ماتی به قبل از اتیان بنمازی خلاف بعضی از اصحاب است صحیح مرجح جانب استحبابست و علامه رحمه الله
در تذکره حکم قطعی باستحباب کرده بیست و یکم تجدید وضو از برای هر طواف بخصوصها خواه واجب و خواه مندوب
مستحبست علی الاصح بمقتضای ظاهر بعض الطواف بالبیت صلوة و شیخ شهید رحمه الله در ذکری احتمال
ترجیح استحبابست و اکثر شراح نفلیه در موضع نفی استحباب با او اسناد کرده ما آخذی نداند بیست و دوم بعضی
از اصحاب تجدید وضو از برای سجده تلاوت مستحب است و شیخ شهید در ذکری نافی ثبوت استحبابست
و ظاهر اطلاق نصوص افاده اثبات میکند بیست و سیم بعضی حکم باستحباب تجدید وضو از برای سجده
شکر کرده اند و کلام در آن مثل کلام در تجدید از برای سجده تلاوت است بعینه بیست و چهارم اقرب بثبوت
آنست که تجدید وضو از برای هر چیزی که وضو شرط کمالیت آنست نیز مستحب است چنانکه علامه رحمه الله
بآن حکم کرده و دلیل عموم اطلاق احادیث صحیحه است و شیخ شهید مستقرب نفی استحبابست بدلیل برائت
اصلیه و متن این استقرا غایت بعید و تضعیف سید الله بیست و پنجم اگر متوضی کسی را از روی شهوت ببوسد
خواه بوسیدن حلال باشد و خواه حرام سنتست که اعاده وضو کند حدیث در باب تقبیل مرد زن را
وارد شده است و ظاهر متن حدیث وجوب اعاده است اما حکم عام است و محمولست بر استحباب

مذهب ابن جنید واجب است بنا بر ظاهر حدیث صحیح زرارة از مولای ما ابی جعفر الباقر علیه السلام
نفی آن میکنند بیست و هشتم متوضی اگر مس فرج زن کند حلالا او حراما اعادهٔ وضو اولی سنت است و ابن جنید
قایل بوجوب شده بنا بر ظاهر روایت ابی بصیر و صریح صحیح زرارة و مدافع وجوب است بیست و نهم باتفاق
اصحاب وضو از برای سجدهٔ شکر سنت نیست مجدد سنت است خلاف در استحباب تجدید وضو است از برای آن
و سنت استحباب اصل وضو روایت صدوق رضوان الله تعالی علیه بسند خود از ابی عبدالله الصادق علیه السلام
قال من سجد سجدة الشکر لنعمة و هو متوضی کتب الله له بها عشر صلوات و محا عنه عشر خطایا
عظاما سی ام اصل وضو از برای سجدهٔ تلاوت مطلقا سنت است و شرط نیست شرط صحت علی
الاصح و بعضی گفته اند از برای سجدات عزائم مخصوصا واجب است و ابن جنید مطلقا واجب و شرط صحت
در روایت ابی بصیر از او علیه السلام نفی آن میکند و بمنطوق متن دلالت بر آن دارد که طهارت مطلقا
شرط سجدهٔ تلاوت نیست و از جنب و حایض نیز صحیح است و شیخ طوسی در کتاب نهایه منع آن از
حایض کرده است بنا بر روایتی که در باب حایض مخصوصا روایت کرده سی یکم کسی که تکفین میت کند
سنت که از برای تکفین وضو کند بطریق وضوی نماز پس بعد از وضو تکفین میت کند چنانکه شیخ مفید
رحمه الله تعالی در بیان و در ذکری آورده است سی دوم اگر کسی مس باطن دبر یا احلیل خود کند مستحب است که
اعادهٔ وضو کند و همچنین اگر مس باطن یا ظاهر دبر یا قبل دیگری کند باشد بظاهر یا باطن کف خواه حلال
و خواه حرام اعادهٔ وضو سنت است و صدوق ابو جعفر بن بابویه رضی الله تعالی عنه حکم بوجوب اعاده و احتجاج
بروایت عمار ساباطی کرده است علی الاصح سی و سیم متوضی را بسبب خروج مذی اعادهٔ وضو مستحب است
و آن بفتح میم و اسکان ذال معجمه آبیست رقیق لزج که بعد از ملاعبه یا تقبیل از روی شهوت بیرون می آید
و ابن جنید آنرا ناقض طهارت و موجب اعادهٔ وضو شمرده و احتجاج بروایتی کرده که اصح حمل آن است

بر استحباب

منی
بر استحباب بعد از خروج وذی اعادهٔ وضو سنت و آن باعجام و اهمال آبیست که ساعتی بعد از خروج
بیرون می آید و ابن جنید آنرا نیز ناقض طهارت و موجب اعادهٔ وضو میداند سی و چهارم اعادهٔ وضو بسبب خروج
ودی بسکون دال مهمله مستحب است و آن آبیست که عقب بول بعد از استبرا بیرون می آید و در اخبار بلفظ اعادهٔ
وضو و تعلیل بآنکه این رطوبت از بقیهٔ بول با احتمال ... بیرون می آید وارد است و هر باب آنکه این
رطوبت طاهر است و شستن بدن و ثیاب از جمیع بدن لازم نیست سی و پنجم کسی که ... کند
اعادهٔ وضو سنت و ابن جنید حکم بوجوب اعاده کرده ... مقطوعهٔ سماعه که محمول آنست بر آنکه
سی و ششم وضو عقیب حدث سنت است مجامعا از برای بودن بر طهارت و منزه بودن از حدث و مستمر بودن
بر حکم اباحت عبادات و قرب بجناب الهی که غایتی است صحیح و راجع باستحباب وضو لنفسه میشود چنانکه در جواهر
و دروس بیان کرده ام سی و هفتم فارغ الذمه را وضو بجهت تاهب یعنی مستعد شدن از برای نماز قبل از وقت است
و در حدیث وارد است ما وقر الصلوة من اخر الطهارة لها حتی یدخل وقتها یعنی توقیر و تعظیم نماز فریضه نکرده کسی که
تاخیر طهارت کرد تا وقت نماز داخل شود و وقت این وضو قبل از اول نماز فریضه است بمقدار قلیل و در نیت قصد رفع
حدث و استعداد از برای نماز فرض و تعیین وجه استحباب لازم است سی و هشتم اگر کسی که متوضی باشد
و شعر باطل کند بجهت ... سنت که اعادهٔ وضو کند و مقطوعهٔ سماعه دلالت بر انتقاض وضو بآن ...
بر ندب و استحباب حمل کرده است سی و نهم عرض ... را بسبب استحباب اعادهٔ وضو می شود و ناقض وضو
نیست و روایت محمول بر ندب است چهلم اگر متوضی را کس باقی عارض شود و مستکره طبع بوده باشد اعادهٔ وضو
سنت است و ناقض وضو نیست و اگر چه ایشان اعتقاد ... که وضو را ... کند و روایت ناقضیت محمول است
بر استحباب چهل و یکم اگر متوضی تخلیل دندان کند و خون بیرون آید و مستکره طبع باشد اعادهٔ وضو سنت است
و بعضی بعد از نجاست نیز اعادهٔ وضو سنت میدانند چهلم اگر کسی استنجا از بول ناکرده وضو کند اعادهٔ وضو

بعد از استنجا با آب اولی است هرچند قبل از آن وضو و استنجا کرده باشد و اعاده واجب نیست

علی الاصح و صدوق ابو جعفر بن بابویه رحمه الله تعالی مذهبش آنست که استنجا واجب الاعاده است

شده و بعد باقی که اصح حمل آنهاست بر استحباب **بحث یکم** اگر متوضی چشمهٔ الحلیل خود را فتح کند وضو اعاده کردن

سنت است علی الاصح و ابو جعفر بن بابویه رحمه الله حکم کرده است که وضو بسبب آن منتقض میشود و اعادهٔ

وضو و نماز که با آن وضو کرده باشد واجبست **بحث دوم** اگر از ثقبهٔ الحلیل چیزی بیرون آید اعادهٔ

وضو سنت است خواه معلوم باشد که خالیست از ملاحظت و مخالطت غایط یا بول و خواه معلوم نباشد

و ابن جنید گفته اگر خلوش مشکوک فیه باشد اعاده واجبست **بحث سیم** اگر بعد از استبرا رطوبتی از حلیل

بیرون آید که مشتبه باشد ببول اعادهٔ وضو مستحبست و مقطوعهٔ محمد بن عیسی که دلالت دارد بر وجوب

اعاده محمولست بر استحباب **بحث چهارم** وضو کردن با هر یکی از اغسال مسنونه که مذکور خواهد شد ان شاء الله

العزیز مستحبست تا غایت مقصوده از آن غسل بر آن مترتب شود و اولی آنست که این وضو مقدم

بر غسل باشد و این هر دو حکم منصوص این احادیث ثابتست **بحث پنجم** مشهور نزد متاخرین اصحاب آنست که تجدید

وضو و اول قبل از غسل سنت نیست بی مضمضه و استنشاق و بعضی بوجوب و بعضی بتحریم و بعضی بکراهت

قایل شده اند **بحث ششم** جمعی از محققین متاخرین اعادهٔ وضوی اضطراری معذور را که در وقت ضرورت

بجهت تقیه بغسل رجلین یا مسح بجای بر مثل خف و غیر آن واقع شده باشد بعد از زوال علت مستحب

و استحباب را اقرب شمرده اند و اقرب شمرده اند بلکه اصح بنظر من وجوب اعاده است چه رفع حدث

در وضوی اضطراری علی الاطلاق نیست بلکه متعاقبست بغایتی که آن زوال عذر و ارتفاع اضطرار است

همچنانکه در باب تیمم معلوم خواهد شد ان شاء الله تعالی در حکم وضوی صاحب جبیره و وضوی مسافر که

بضرورت تنگی وقت سر یا بجهت عدم تخلف از رفقه در محل خوف بر سر یا جوراب یا مسح کرده باشد

نیز همین

نیز همین حکم است و همچنین حکم وضوی بعضی که دیگری او را متولی غسل و مسح ساخته باشد و بعضی بآن تقیه

و سایر اعذار فرق کرده و این حکم را بغیر تقیه تخصیص کرده اند و این فرق محکم است **بحث هفتم** جنب را از برای

اکل و شرب در حالت جنابت وضو سنت است این چهل و هشت موضع که در این مقام در کلام اصحاب ما بر وجه بیان

متاخرین مشهور است و من میگویم چند موضع دیگر در این باب هست که در این مقام ذکر کرده اند و در مقامات دیگر

کرده اند **اول** وضو از برای استخاره و در جمیع انواع استخاره مستحبست **دوم** از برای دخول قبر یکی از معصومین صلوات الله

علیهم وضو مستحبست بجهت تعظیم **سیم** اگر حدث اصغر در اثنای غسل مستحب واقع شود و بعضی بوجوب قایل شده اند

و دلیل آن تمام نیست **چهارم** از برای جماع که مقصود از آن فرزند باشد وضو سنت است بسبب دلالت مشروع

از کودکی ... مقاربت ... حدیث وارد شده و این غیر وضو از برای مجامعت زن حامله است و در باب آن

وضو نیز حدیث وارد است **پنجم** اگر کسی یقین بطهارت داشته باشد و در وقوع حدث بعد از آن شک کند و در خاطر

نبود بجز شک ... خاطرش ... منتقض نشود بلکه همان متطهر است و وضو بر او واجب نیست لیکن اعادهٔ وضو

سنت است **ششم** اگر متوضی ... بالله مرتد شود و بعد از آن توبه کند وضو منتقض نمیشود بلکه بحال استمرار

باقیست اما اعادهٔ وضو مستحبست و با انتقاض وضو و وجوب اعاده قولی هست ضعیف و منسوب شد **هفتم**

شیخ طوسی رحمه الله در تهذیب و استبصار حکم کرده است که بعد از نقض شارب و تقلیم ظفر و نتف ابط اعادهٔ وضو

مستحبست بدلیل روایات ابی بکر حضرمی از مولای ما ابو جعفر الباقر علیه السلام اما روایت دیگر وارد شده که بعد

و حدیث زراره بر نفی استحباب میکند پس اولی حمل وضو بر شستن دست است چنانچه در بعضی روایات از مولای

ما ابی عبدالله الصادق علیه السلام وارد شده مثل آن در باب ... کاتب در استبصار مذکور است **هشتم** ...

... سبب استحباب اعادهٔ وضو می شود و موثقه ... که ظاهر آن وجوبست و در استبصار حمل کرده ...

... مجموع وضو آنست ... **فرع** اقرب و اقوی آنست که ...

نیز و اسماء ائمه صلوات الله علیهم و اسم زهرای بتول سلام الله علیها و اسماء سایر انبیا علی نبینا و علیهم السلام
بی وضو حرام است از باب توقیر و تعظیم و علامه رحمه الله تعالی در منتهی المطلب مخالفت نموده و تحریم مس القرآن
و اسماء الله تعالی مختص ساخته است **فرع** تحریم مس مختص بظاهر بدن است نه بباطن که فم باشد بلکه بجمیع اعضای بدن
و هر جزء از اجزاء بدن که باشد حرام است الا دندان و موی و اطراف ناخنها که مس با آنها حرام نیست **مسئله**
بر ولی صغیر غیر بالغ واجبست علی الاقرب که او را ممنوع دارد از مس بدون وضو چون مس منهی است
لازم است که او را منع نماید یا وضو دهد برای مس چنانکه از برای نماز و صحت وضوی غیر بالغ
و صحت وضوی غیر محل نظر است از این جهت که وضوی غیر بالغ موصوف بصحت و فساد نیست و منشأ ارتفاع حدث
نمی‌شود و وضوی او و نماز او صورت وضو و نماز دارد و حقیقت وضو و نماز و صورت نیست علی الاصح خلاف شیخ
طوسی را که قایل بصحت نماز صبی ممیز شده است و بالجمله اولی و احوط منع صبی است مطلقاً از مس خط
مصحف و سایر مذکورات خواه بی وضو و خواه با وضو **مسئله** از جمله وضوآت مذکوره وضوی جنب
از برای خوابیدن و از برای اکل و شرب و از برای تغسیل میت و وضوی محتلم از برای مجامعت و وضوی
حایض از برای نشستن در مصلی و مشغول بودن بذکر الهی و وضوی کسی که تغسیل میت کرده باشد از برای
جماع قبل الغسل من حیث قابلیت رفع حدث ندارند و قصد رفع حدث در آنها صحیح نیست و در وضوی
نماز مندوب و از برای مس کتابت قرآن مندوب و تجدید وضوی که رافع حدثی بوده است و در وضوی
بر طهارت و در وضوی حایض و در اعاده وضوی که قبل از استنجا از بول واقع شده و در وضو بجهت تخلل حدث
اصغر در اثنای غسل جنابت و در اعاده وضو بعد از عارضه شک و تجدید تیمم در حالت نماز
در شکم و بالجمله در اعاده هر وضوئی که رافع حدث بوده است نیت رفع حدث لازم است و بقصد رفع
حدث آن وضوی مندوب بفعل نمی‌آید و در باقی وضوآت مذکوره مستوفی احتیاط را دارد و در ادخال رفع حدث

در نیت

در نیت و اسقاط آن و اقتصار بر ذکر غایت و تعیین استحباب و قصد قربت **مسئله** هر گاه اقتصار بر ذکر غایت
نماز با آن وضو صحیح نیست و مس کتابت قرآن نمی‌توان کرد مگر قصد شده باشد که آن غایت وضو از برای آن بکند علی الوجه
بفعل آید چه این قصد و قوت نیت رفع حدث گشت و در منصوص بهمان وضو نماز نمی‌توان کرد علی الاقرب و جد محقق شیخ
رحمه الله می‌گوید اگر قصد وقوع غایت علی وجه الکمال کرده است آن وضو صحیح نماز نمی‌شود و من در توقیع لازم و نیت
نماز بجای این وضو اقتصار بقصد کمالیت مسکنت و قصد مجرد کمال اکتفا فی فید لازم جوانان بقراءت مقصوده مانند تلاوت
و حمل مصحف و دخول قبر و امثال آن فی وضو ناقص است و یا وضو غیر رافع حدث کامل نیابد وضوئی که رفع حدث
کامل بی قصد مجرد کمال و دعوت قصد رفع حدث نیست و شیخ شهید قدس الله تعالی روحه در ذکری اعتبار رفع کمال
مسئله نیت وضوی مجدد و تجدید وضوی واجب رافع حدث مثل نیت صلوة مع قرینه معاد است و حال که
سنت بوده باشد تجدید بعد اعاده این معنی اراده که همان وضو و همان نماز را بمعنی که مستحق نفس خود بر اعتقاد
و بعینه که بر آن حیثیات بفعل آمده است بار دیگر بعمل آورد و تجدید بعد اعاده مستحب است نخلجة معاد نیت
می‌کند که همان وضو را از برای رفع حدث بر وجه وجوب مرة اخری بجا می‌آورم قربة الی الله و عند الله تعالی بدیگر واجب
مندوب و تعیین آن باراده و اعتبار آن منوط است و این معنی در متن روایت وارد است در باب
معاده نیز صحیح است که اینچنین نیت کند که وضوی واجب رافع حدث را از برای رفع حدث بر وجه وجوب مکرر
بجهت آنکه این مکرر کردن سنت قربة الی الله و بر این قیاس در اعاده نماز نیت کند که نماز ظهر ادا را بر وجه وجوب
بجهت آنکه این اعاده سنت قربة الی الله **مسئله** وضوی حرام وضوی است با غسل جنابت و وضو با آب مغصوب و وضو
حرام و در باقی غیر از آنچه مذکور شد وفاقاً معاد و بالجمله وضوی مکروه ای وضوآت واجبه و مندوبه که ذکر کردیم حرام است
در مسجد از برای رفع حدث و وضو کردن حرام است چنانکه ازاله جنب از ثوب و بدن در مسجد جایز نیست هر چند
نقیه نجاست مسجد نباشد چه مسجد مکان ازاله جنب و رفع حدث نیست و شیخ طوسی و بعد ابن ادریس در سرائر

وضو کما از حدث بول و غایط باشد در مسجد حرامست نماز سایر احداث و مشهور آنست که وضو در مسجد مطلقا مکروهست
و حرام نیست از هر حدث که بوده باشد و وضو در مستنجا و بیت الخلا نیز مکروهست و نیز وضو از اناء مفضض مکروه است
و همچنین از اناء مصور و مصور دو تماثیل و مکروه درین مقام بمعنی اصطلاحی است که یکی از احکام خمسه است یعنی آنکه ترک کردن
اولی و ارجح است همچنانکه نماز در حمام گذاردن و صوم دهر یا ابدا صوم در سلخ شعبان که عبارتست از روز آخر ماه با علم
بعدم رؤیت هلال یا نفی آن رؤیت و در تکبیرات یا تحمید یا تسبیحات تسبیح فاطمه زهرا علیها السلام تکبیری یا تحمیدی یا تسبیحی زیاد
کردن که هر یک از اینها مکروهست بهمین معنی که ترک آن مستحب و ارجح است نه بان معنی که فعل آن منهی است که
موکد نیست و عبادتیست غیر کامل که ثواب مرتبه کامل ندارد و ثوابی که بران مترتب میشود ثوابیست ناقص خصوصا بعد
شایع و مشهور است که اطلاق مکروه بر عبادات بر این وجه می باشد و تحقیق کلام درین باب در کتاب شرح شده
و در حواشی من لا یحضره الفقیه مبین شده است مسئله مباح بودن نماز و طواف و مس خط مصحف و کتابه
بان ملحق است و قراءت سور عزایم و ابعاض و آیات و کلمات آنها و داخل شدن در هر یک از مسجدین اعظمین
و مکث نمودن در هر مسجدی از مساجد و اجتیاز در هر یک از مسجدین عظیمین صاحب حدث اکبر را موقوفست بر غسل
و غسل شرط صحت و شرط نیست آنهاست لهذا پس اگر یکی از امور مذکوره واجب بوده باشد غسل از برای استباحت
آن واجب و ایقاع به نیت وجوب متعین خواهد بود و اگر مندوب باشد غسل که نیز شرط صحت و اباحت آنست
مندوب و نیت ندب در غسل متعین و اتیان بان غایت مندوبه بی غسل که شرط اباحت است حرام خواهد بود
همچنانکه در وضو قیاس بانچه شرط اباحت آنست گذشت و غسل در مواضع معینه از برای غایات مخصوصه سنت است
که تفصیل در ابواب غسل مذکور خواهد شد انشاء الله العزیز مسئله اگر مکلف فارغ الذمه باشد از هر واجبی که
مشروط است بطهارت قبل از دخول وقت نماز واجب از برای رفع حدث و اباحت نماز مندوب غسل کند به نیت
استحباب حدث او مرتفع میشود و بهمان غسل نماز واجب بعد از دخول وقت نماز صحیح و موجب برائت ذمت

و در وضو

و در وضو نیز همچنین است و این حکم در هر یک از وضو و غسل اجماعی است مسئله اصح پیش من آنست که طهارت شرط انعقاد
صوم نیست و قضا و کفاره با تعمد بقا بر جنابت تا طلوع فجر که در بعضی از روایات نیز صحیح وارد شده الا بر سبیل افضلیت
و استحباب است نه بر سبیل لزوم و وجوب و صحت صیام خواه واجب خواه مندوب بغسل قبل از طلوع فجر مشروط نیست
بلکه غسل مطلقا شرط کمالیت و رجحان صومست نه شرط مشروعیت و انعقاد و الا غسل استحاضه در غایات استحاضه
کثیره و متوسطه که صحت صوم مستحاضه بان اغسال مشروطست و در آنها در حکم حایض است و صلوة و صوم از او صحیح نیست
صحیح نیست تا آن غسل انقطاع استحاضه مثل غسل حیض و جنابتست که شرط کمال و رجحان صومست نه شرط صحت و اصل
و انعقاد و ابو جعفر رضی الله تعالی عنه و غیر او از اعیان متقدمین و بعضی از فضلاء متاخرین برین فتوی اتفاق دارند
و محقق اعنی نجم المحققین رحمه الله تعالی در اکثر مصنفات خود درین حکم متردد است و شیخ شهید قدس الله تعالی روحه
در دروس فرق کرده است میان صوم واجب و صوم مندوب و مشهور درین عصر قول باشتراط طهارت علی الاطلاق است
و وجوب قضا و کفاره چنانچه شیخ طوسی است نور الله تعالی مرقده در خلاف و مبسوط و غیرهما و درین فتوی توقف
اکثر بر آنست که اکثر روایات و حجة حق من اعلی الله تعالی قدره نیز با ایشان موافقت دارد و احتجاج بشهرتین بروایتی
که طریق اسناد آن ضعیف و مفاد منتفی اولویت و افضلیت است نه وجوب و لزوم و حجت ما نص قرآنست و مطابق
احادیث معتبره متظافره که احتمال تاویل ندارد که یکی از جمله آنها صحیحه حبیب خثعمی است از طریق صحیح از ابو عبدالله علیه السلام
قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله يصلي صلوة الليل في شهر رمضان ثم يجنب ثم يؤخر الغسل
متعمدا حتى يطلع الفجر مسئله بر قول باشتراطین وقت شروع نیت غسل از برای استباحت صحت صوم آخر شب است
که تا طلوع فجر بیشتر از مقدار زمان غسل باقی نمانده باشد و قبل از آن وقت مشروع نیست و بعضی گفته اند که شرط نیست زمان
مقدار استباحت صوم در غسل مطلقا باطل است و غسل صحیح نیست الا اغسال مستحاضه پس چون از آخر شب مقدار
غسل باقی ماند جنب و حایض منقطعة الحیض را سنت است جنابت و غسل حیض بقصد رفع حدث از برای افضلیت و کمالیت

صوم خواه واجب وخواه مندوب بر وجه استحباب نه بر سبیل وجوب چون فجر طالع شود نماز فرض بهمان غسل
صحیحست بالجمله وقت غسل از برای اباحت بالکلیت صوم نظر بوقت صوم نزد ناصبت از برای نماز فرض در وقت
این غسل بیشتر است از تضیق در وقت آن وضو چه در مشروعیت این غسل معتبر است که الذمه معلوم باشد که نماز طلوع
صبح … که نخواهی غسل باقی مانده است به زیاده ونقصان واکر تکلف خواهد که بطریق احتیاط از عهده اداء آن آمده است
که اکر مشغول الذمه باشد بنماز قضا در شب غسل کند بنیت وجوب از برای آن نماز واکر فارغ الذمه باشد از برای نماز صبح
بنیت استحباب غسل کند پس چون صبح طالع شود بهمان غسل صلوة وصوم هر دو از وی صحیحست لاجلها مسئله اصح پیش من
مختار … که غسل میت شرط صحت عبادتست کما اباحت آن مشروط باشد بوضو
پس غسل میت از برای اباحت صوم ودخول مسجدین ولبث در مساجد وقرائت عزایم صحیح نیست چه حدث
مس مانع هیچ یک ازین امور نیست بلکه همین مانع اباحت نماز وطواف ومس خط مصحف است که چه طوافی باشد
وغسل مس از برای اباحت نماز مطلقا وطواف واجب ومس خط مصحف صحیح است واز برای تلاوت … طواف مندوب
ولبث در مساجد وقرائت عزایم صحیحست ورفع حدث میکند واباحت نماز بآن حاصل میشود … آنست
که میان غایات اصلا فرقی نیست بلکه حدث مس مانع جمیع است وهرچه اباحت آن مشروط بغسل مس میت نیز
مشروطست مسئله تیمم واجب میشود بدل از وضو وغسل از برای هرچه غسل ووضو از برای آن واجبست وسنت از برای هرچه
وضو وغسل از برای آن سنتست ومباح میشود تیمم هرچه بغسل ووضو مباح میشود وتیمم مختص است در بیان … دو چیز
… خروج جنب از یک مسجدین اعظمین خواه جنابت در مسجد عارض شده باشد یا جنب … خارج … ناسیاً
یا عامدا داخل مسجد شود که بجهت خروج تیمم واجبست واصح آنست که غسل جایز نیست اکرچه مستلزم … نیز
مسجد نباشد خواه زمان تیمم مساوی زمان غسل باشد وخواه کمتر وخواه بیشتر بدلیل … روایت مسئله تیمم
این تیمم بدل از غسل نیست بلکه اصیل مستقل است ونیت بدلیت در آن صحیح نیست … لاستباحة خروج

ازان مسجد و وجوب وقربت … عماد الدین محمد بن علی بن حمزه در وسیله وسلار بن عبد العزیز در مراسم
نفی وجوب کرده ومکتفی اند که جنب به تیمم از برای خروج از مسجد مستحب است وفرق میان مسجدین وسایر مساجد کرده اند
واین قول ضعیف ومخالف منطوق حدیث ومعمل بر قول مشهور است مسئله حایض منقطع الحیض وحایض در زمان
حیض نیز شامل جنب است در حکم وجوب این تیمم از برای خروج هر گاه در احدی مسجدین داخل شده باشد بدلیل نصوص
احادیث استبعادی که محقق در معتبر کرده است در حایض بالفعل غیر منقطع الحیض از انجهت که طهارت وی مفقود
… ونیت وبر مقابل نص در حایض بالفعل واین تیمم قصد رفع حدث نمیکند مانند وضو یا تیمم بدل از وضو در زمان
حیض از برای جلوس در مصلی بذکر الهی مشغول بودن مسئله اقرب بنزد من استحباب این تیمم است از برای باقی مساجد
غیر مسجدین اعظمین همچنانچه مستقرب … است مسئله … که زمان خروج اقصر باشد از زمان تیمم بر وجوب تیمم
متعین است علی الاقرب بدلیل عموم نص وهمچنین استحباب از برای سایر مساجد مسئله تیمم را باین تیمم واجب است
که در خروج قصد القربه … در مشی بیشتر از عادت واجب نیست مسئله حایض منقطع الحیض اگر تیمم بدل از
غسل هر گاه غسل متعذر باشد از برای اباحت وطی واجبست اگر غسل مشروط اباحت وطی باشد … بدلیل روایت عمار ساباطی
از مولای ما ابو عبدالله الصادق علیه السلام ومستحبست اگر غسل مشروط اباحت نباشد … روایت باستحباب علامه کرده
مسئله صدوق متقدم علی بن بابویه رضوان الله تعالی علیه وضوی حایض را از برای جلوس وذکر الهی در مصلی خود واجب دانسته است
پس بقول او در صورت تعذر وضو تیمم بدل از آن وضو … بنابر قول مشهور که مختار من است آن وضو مستحبست در صورت تعذر
وضو تیمم بنیت بدلیت وضو نیز بر سبیل استحبابست وعلامه رحمه الله تعالی در نهایه در استحباب تیمم بدل از این وضو استشکال
کرده است و… آنست که محل اشکال نیست مسئله جمعی از اصحاب رضوان الله تعالی علیهم که صحت صوم را بتقدیم غسل جنابت
وغسل حیض قبل از طلوع فجر شرط دانسته اند خلاف دارند در صورت تعذر غسل که آیا تیمم بدل از غسل قبل از طلوع فجر از
برای اباحت صوم واجب باشد یا نه وبر تقدیر وجوب بان خلاف کرده اند که آیا بیدار بودن تا طلوع فجر بعد تیمم لازمست

آیا اعادهٔ تیمم قبل از طلوع فجر واجب است یا نه اقوی بین محققین ایشان آنست که بر تقدیری که تیمم بدل از غسل نیز شرط صحت
صوم بوده باشد بیدار بودن بر آن تیمم لازم نیست و اعادهٔ تیمم بعد از حدث اصغر واجب نیست و این قول بعد از آنکه
اشتراط صحت صوم قبل مسلم باشد اقرب است بتحقیق بنا بر آنکه معلوم خواهد شد ان شاء الله العزیز که تیمم رافع حدث است
تا وقت تمکن از بدل است و این رافع مینامیکویند علی الاطلاق چنانکه در وضو و غسل است و پیش من اصح آنست چنانکه
دانسته شد که غسل جنابت و حیض از برای کاملیت صوم مستحب است نه شرط اصل صحت و اباحت نیست و تیمم نیز رفع حدث
یکند الی الغایه پس در صورت عدم تمکن از غسل تیمم بدل از غسل قبل از طلوع فجر از برای کاملیت صوم سنت است و بعد از
حدث اصغر مثل خواب و بول اعادهٔ تیمم از برای کاملیت لازم نیست علی الاصح مسئله جنب یا حایض که شب تمکن از
غسل نبوده باشد چون خواهد که بطریقه احتیاط رفتار نماید اولی آنست که اگر فارغ الذمه باشد تیمم کند بنیت غسل بدل از
استباحت نماز شب علی وجه التهذیب و چون فجر طلوع کند بهمان تیمم سند و به صوم او صحیح است و باتفاق اگر
مشغول الذمه باشد تیمم کند بدل از غسل علی وجه الوجوب از برای نماز قضا چه بهمان تیمم صوم او مباح و منعقد است
اتفاقا چنانچه در غسل گفته شد مسئله تیمم بدل از اغسال استحاضه یا عدم تمکن از استعمال آب نیز شرط صحت صوم است
همچنانکه شرط صحت صلوة است اجماعا مسئله جنب یا حایض منقطع الحیض چون تیمم شرعی کرده باشد از برای استباحت
نماز یا از برای اباحت لبث در مسجد مادام که بر آن تیمم باشد او را خوابیدن در مسجد جایز است و حرام نیست
باتفاق اما بر قول اصح سبب آنکه تیمم بدل از غسل رفع حدث اکبر میکند تا وقت امکان غسل و این را معرفت علامت اصغر
منتقض نمیشود پس تیمم در حالت خواب نیز حدث جنابت و حیض از و مرتفع است چنانکه در حالت بیداری لبث در مساجد
او را جایز و اما بنا بر قول اکثر متاخرین که تیمم را رافع حدث نمیدانند اصلا و حدث اصغر را ناقض تیمم میدانند
مطلقا بسبب آنکه تیمم در زمان بیداری منتظر است و لبث در مسجد او را مباح و در حالت خواب انتفای احتیاط
بر آن ناست و نعلم تکلیف از او ساقط و نیز روایت مخصوص اباحت خوابیدن جنب متیمم در مسجد وارد است بعد از خواب

درباحت نظر خواب جنب در شب ماه رمضان بعد از انتباه ثانی تا طلوع فجر نزد قایلین در باشتراط صحت صوم بر تقدیم
بطهارت قبل از طلوع صبح چون اکثر اینها بین ایشان شایع و مباح است لهما عاوان دم قضا و کفاره مترتب است
و متعمد که ادراک طلوع صبح با طهارت فوت شده است نه بر عقوبت و اثم چنانچه علامه رحمه الله تعالی در منتهی صریحا
ذکر کرده است مسئله تیمم از برای خوابیدن سنت است و بدل از وضو نیست بلکه اصیل و مستقل است و از نیت
بدلیت مجرد و از وضو با وجود آب و قدرت استعمال افضل است و سند این حکم روایت است و افضل آنست که این
تیمم بر روی زمین پاک باشد که صعید طیب عبارت از آنست و شرط نیست که البته بر خاک یا زمین یا بر سنگ و با وجود
بلکه هر چه حاضر باشد که فی الجمله غباری داشته باشد کافیست مثل رخت بدن یا رحل و امثالهما از اغطیه و لحاف
با غیر آن با وجود سنگ و خاک و حکم نیز در روایت وارد است مسئله تیمم از برای کاملیت نماز جنازه است و این
تیمم نیز اصیل و مستقل است و بدل از وضو و غسل نیست و از نیت بدلیت مستغنی است و با وجود تمکن از استعمال
آب مستحب است و از بعضی افاضل شیخ طوسی نور الله مرقده ادعای انعقاد اجماع بر این حکم کرده است و سند حکم
موثقه سماعه است که جمیع فقها معتبر آن علی الاطلاق عمل کرده اند الا ابو علی محمد بن جنید و مختصر احمدی در
تقیید کرده بضیق وقت و خوف فوات نماز جنازه و محقق نجم الدین بن سعید که معتبر با او موافقت کرده است
و بیش من قول مشهور معتمد و معمول علیه است مسئله اگر متیمم آب بیابد و یا آب موجود مفقود شده قبل از تمکن استعمال
شود و اصح آنست که تیمم او منتقض نمیشود و اعادهٔ تیمم او را مستحب است و بعضی گفته اند که آن تیمم باطل میشود و اعاده
تیمم بر او واجب است و تفصیل این بحث در ابواب تیمم مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز مسئله اشبه آنست که
هر غسل و وضو واجب یا مستحب رافع حدث یا مبیح رافع حدث تیمم بدل آن باشد و در وقت تعذر هر تیمم بدل
از غسل است یا وضو الا در مواضعی چند که تیمم مستقل است در امالات و مستغنی است از بدلیت چنانچه ذکر کردیم مسئله
بر قول مختار که هرگاه حدث اصغر در اثناء غسل جنابت متخلل شود بعد از کمال غسل ضم وضو با آن سنت است اگر
بعد از اتمام غسل آب از برای وضو نبوده باشد تیمم بدل از وضو مستحب است بر نیت بدلیت بر وجه و در قول

کسی که ضم وضو را واجب میداند اگر بعد از اکمال غسل از برای وضو آب نماند بدل از وضو تیمم بنیت بدلیت بوضو
وجوب خواهد بود مسئله در موضعی که مکلف وضو کرده باشد و خوف ضرری مانع باشد از استعمال آب تیمم بدل از وضو
مجدد بنیت بدلیت و قصد وجه استحباب مراد را مستحب خواهد بود و این دو مسئله از فروع آن است که تیمم
بدل از وضو و غسل است مطلقا چنانچه از قرآن و حدیث مستفاد میشود مسئله اشبه بلکه اصح آنست که تجدید بدل
تیمم از برای هر نماز خواه فریضه و خواه نافله سنت است چنانکه تجدید وضو سنت است چه حدیث رسول الله صلی الله
علیه و آله فرموده است الطُّهرُ عَلَی الطُّهرِ عَشرُ حَسَنَاتٍ و نیز بوده است الصَّعِیدُ طَهُورُ المُسلِمِ و بعبارت دیگر
الصَّعِیدُ الطَّیِّبُ وَضُوءُ المُسلِمِ و دلالت صریح بر آن دارد و روایاتی که ظاهر منافی آن است از اتحاد تیمم تا از برای نماز
چنانکه از امیر المؤمنین صلوات الله علیه مرویست و سکونی از ابی عبد الله الصادق علیه السلام و ابو همام از ابی الحسن الرضا علیه السلام
روایت کرده اند محمول است بر نفی استحباب چنانکه مسالک تهذیب و معتبرات و آنچه شیخ شهید محقق قدس الله
تعالی روحه در ذکری میگوید که استحباب تجدید تیمم بطریق تخریج از روایات ثابت میشود موافق مذهب مفید
نیست باب آداب الخلوة من الواجب و المندوب لباس بر متخلی را واجب ستر عورتین در زمان قضاء حاجت
از ناظر محترم که محرم شرعی نباشد و دیدن عورت متخلی برای او حرام باشد و ابن الجنید ستر عورتین را بر متخلی واجب
میداند مطلقا خواه ناظر حرام حاضر بوده باشد و خواه ناظری نبوده باشد چنانکه در تمام ابواب قضاء
کلام شیخ شهید در بیان نیز اختیار اطلاق است و بالجمله قضاء وطر از بول و غائط بی ستر عورت حرام است یعنی
وجوب در متخلی برای مطلق وجوب ستر عورت است چه میتواند بود که امری فی نفسه واجب بوده باشد و نیز از
واجبات و وظایف امری دیگر باشد یعنی قضاء حاجت متخلی در نظر ناظر محترم علی المشهور و مطلقا بنا بر قول
ابن جنید و ظاهر عبارت بیان متضمن دو فعل حرام و منشأ استحقاق دو وجه عقاب است یکی از جهت کشف
عورت نمودن و دیگری از جهت مکشوف العورة متخلی بودن و وجوب ستر عورتین در نماز و تحریم نماز با کشف
عورت نیز از این قبیل است و واجب است در متخلی انحراف نمودن از سمت قبله بجانب شرقی یا غربی و استقبال و استدبار

قبله حرام است

قبله حرام است از باب تعظیم کعبه مکرمه بنص حدیث شریف نبوی و حدیث اول سبطین و ثانی اوصیاء معصومین
صلوات الله و تسلیماته علی النبی و علیهم اجمعین و عورت را منحرف ساختن کافی نیست چنانکه بعضی توهم کرده اند
بلکه انحراف بجمیع بدن واجب و مشهور آنست که میان صحرا و بنا در تحریم استقبال و استدبار فرقی نیست و
شیخ مفید نیز این وجه منقول شده که در صحاری مکروهست نه در ابنیه و سلار با مفید موافقت کرده در صحرا
حرام میداند نه در ابنیه و نیز ابن جنید رحمه الله تعالی اجتناب از سمت قبله مطلقا مستحب است و علامه در نهایه میگوید
که محتمل است که نهی از استقبال مختص بوده باشد بمدینه مشرفه و مواضعی که در حوالی مدینه مشرفه است که استدبار
کعبه معظمه آنجا مستلزم استقبال بیت المقدس نیز میباشد و تعظیم بیت المقدس نیز لازم است و هیچ یک از این
اقوال چیزی مناط ندارد و اعتماد بر قول مشهور است و واجب است تطهیر مخرجین از نجاست خبثیه غائط بطریق مقرر
شرعی و استنجا در اصطلاح شرع عبارت از آنست و احکام آن در باب دیگر خواهد آمد ان شاء الله تعالی و شیخ طوسی رحمه الله
در استبصار آنست که استبراء بعد از فراغ از بول واجب است قبل از استنجا و مشهور نیز و اصحاب رضوان الله تعالی علیهم
استحباب بین واجبات متخلی بر قول اشبه الجمیع آنست در بر قول مشهور مسئله اگر کسی بسبب عذری مثل مرض از
جلوس و قیام عاجز باشد و مضطجع بر پهلو یا مستلقی بر پشت متخلی شود استقبال معنی عند و خواه
قیاس بر استقبال مأمور به در وقت نماز است مسئله اشبه آنست که در مسجد در قاذورات با اتفاق بول کردن
که نجاست مسجد مفروش و ادوات و آلات مسجد شود حرام است بجهت تعظیم مسجد اگر چه ادخال نجاست غیر
متعدی در مسجد جایز است علی الاقوی اصل مشهور آنست که مجموع وظایف متخلی و استنجا غیر واجبات از مکروهات
که ترک آنها مستحب و مسنونات که اتیان بآنها سنت است شصت و چهار است سی و شش از آنها وظیفه متخلی و
بیست و هشت وظیفه استنجا است و آنچه مذکور است از عمر بن ابی عمیر بهذا الشهد است که آداب خلوت و استنجا از واجبات
محرمات و مکروهات و مسنونات بیست و از باب شناسان معرفت وظایف استنجا در باب که خواهد شد

انشاء الله سبحانه اما وظایف تخلی اول مکروهست استقبال واستدبار بقرص نیرین بر وجهی که جرم
آفتاب یا ماه میان یکی از عورتین نباید و نهی تنزیهی از آن وارد شده است بجهت احترام دوم استقبال
واستدبار باد مکروهست و در حدیثی [illegible] علیه السلام نهی از آن وارد است سیم در زمین
صلب بول کردن مکروهست بمنطوق حدیث و سبب آنکه منطقه بجمیع نظرات است و رسول الله صلی الله
علیه وآله فرموده است اسْتَنْزِهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ یعنی نزاهت از بول
بجوئید که اکثر عذاب از آنست چهارم در جحره بضم جیم و اسکان حاء مهمله یعنی سوراخ مار و
سایر حشرات بول کردن مکروهست نهی از آن در حدیث شریف نبوی وارد شده و سبب آن اذی حیوان یا
سبب مخافت اذیت از آنها است بایشان و بعضی گفته اند بجهت آنکه جحر حیوانات مکرر جن و
جا ساکن جن است پنجم بول در آب راکد یعنی ایستاده و در آب جاری مکروهست و در راکد کراهت شدیدتر و غلیظ تر
در جاری نهی از امیر المؤمنین صلوات الله علیه و آله مرویست و وقت حضرت [illegible] است و فرموده است
إِنَّ لِلْمَاءِ أَهْلاً كَمَا أَنَّ لِلْأَرْضِ أَهْلاً [illegible] در حواشی استبصار شرح آن کرده ام و در راکد نقل از صادق علیه السلام
وارد است که در مطلق آب بول کردن محل خوف است از شیطان و بعضی گفته اند آب در شب مخصوص
جنیانست پس کراهت آن از آن اغلظ خواهد بود بطریق اولی و صدوق مقدم علی ابن بابویه رحمه الله
گفته آمدست بول در آب جاری تا جاری باشد مکروه نیست چه از صادق علیه السلام باسانید متعدده
روایت وارد شده که لا بأس [illegible] آب آنست که مقصود در روایات از لا بأس بیان جواز است
با حقیقت کراهت منافات ندارد و در بعضی شروح مانند بلاد و شام آبهای جاری مخصوص طهارت خانه کیفیت
می باشد [illegible] و [illegible] قواعد [illegible]
کراهت [illegible] ششم ایستاده بول کردن مکروهست [illegible]

با آنای

یا آناهی بوده باشد در هوا یا [illegible] و رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده است که بول کردن ایستاده
بی علتی [illegible] از جفا است و از ابو عبد الله الصادق علیه السلام مرویست که هر کس ایستاده بول کند
آن هست که شیطان او را تخبط کند [illegible] یعنی عقل او را فاسد کند هفتم تطمیح در بول
یعنی بول کردن در هوا خواه نشسته و خواه ایستاده مکروهست و سر بالای بام یا بالای دیواری
[illegible] بام یا کنار دیوار نشستن و در هوا جانب تخلی بول کردن تطمیح است و در حدیث شریف نبوی
از آن نهی وارد شده هشتم تخلی [illegible] و در شرایع مکروهست و آن جمع مشرعه است یعنی محل آب
برداشتن مردم از نهر نهم در شوارع نیز مکروهست و آن شارعست یعنی طریق و ممر مردم خواه
شارع عام باشد و خواه مختص بقومی دهم در زیر درخت میوه دار یعنی درختی که میوه بار آورد اگر چه
هر چند بالفعل میوه نداشته باشد و موضع کراهت آن مقدار زمینی است که مسقط میوه آن درخت
باشد نهی تنزیهی از همه اینها در احادیث وارد است و ابو جعفر الباقر علیه السلام فرموده که سر [illegible]
ملائکه موکله بر ثمار در آنجاست یازدهم مکروهست در فنای [illegible] یعنی فضای پیش رو [illegible]
درگاه خانه که عبارتست از حریم [illegible] مساجد [illegible] حدیث کاظم
علیه السلام بحریم مشاهد و بحکم حریم مساجد است دوازدهم در مجری و ممر آب مکروهست [illegible]
آب [illegible] باشد سیزدهم در فی النزال یعنی موضع [illegible] که محل نزول [illegible]
ابو الحسن الاول علیه السلام [illegible] و رسول الله صلی الله علیه وآله فرموده مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ
الْمُتَغَوِّطُ فِي ظِلِّ النُّزَّالِ [illegible] مَلْعُونٌ مَنْ فَعَلَهُنَّ الْمُتَغَوِّطُ فِي ظِلِّ النُّزَّالِ وَالْمَانِعُ
الْمَاءَ [illegible] وَالطَّرِيقَ الْمَسْلُوكَ چهاردهم [illegible] حدیث شریف نبوی [illegible] و تعبیر
کرده اند بمکان اجتماع مردم [illegible] حدیث [illegible] علیه السلام تعبیر آن بدرگاه خانه مردمان [illegible]

ودر شطوط انهار یعنی کنارهٔ نهر مطلقا بنص سیّد الساجدین و ابو الحسن الکاظم علیهما و ملحق است بآن کنارهٔ حیاض
آب و مواضع که مردم از آن متاذی شوند علی الاطلاق و یازدهم مکروه است استصحاب مصحف با خود وقت
تخلی یا داخل آن در بیت الخلا یا آنچه اسم مختص بجناب مقدس الله تعالی بر آن مکتوب یا منقوش باشد
مثل انگشتری یا لوحها از الواح و کتابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم قبل از تخلی خاتم از انگشت بیرون
از خود دور میکرده و همچنین امیر المؤمنین علیه السلام با ذریت تعویذ و دعا را از خود جدا میفرموده و بعد الفاظ
و اسماء مشترکه میان قرآن و اسماء الله و غیر آن معتبر قصد کاتب است و الحاق اسم نبی و اسامی ائمه صلوات الله
علیهم بآن در کراهت محل نظر است و اولی الحاق است از باب تعظیم و احترام و شیخ شهید قدس سره در ذکری
میگوید اسماء انبیا با خود داشتن مکروه نیست دوازدهم استنجا در اماکن بعضی مکروه یا موجاه بعض
یعنی ادخال نهر سفید خالص با خود در بیت الخلا مکروه است مگر آنکه مصرور یعنی در همیان باشد که آن وقت
کراهت مخفی میشود چنانکه از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مرویست که از پدر معصوم ابی جعفر الباقر
علیه السلام روایت کرده است و سبط ابن ادریس یحیی ابن سعید در جامع و علامه در نهایه شد وجهی
ذکر کرده اند یعنی در موضعی سیما باشد سیزدهم سواک مطلقا یعنی استیاک بهر حالی که بوده باشد
حتی بانگشت ابهام و سبابه در بیت الخلا مکروه است و از ابی الحسن الکاظم علیه السلام مرویست که موجب بخر میشود
بخر یعنی بوی دهان باشد موجب بعد چهاردهم اکل و شرب در بیت الخلا وقت تخلی مکروه است
چه مستلزم مهانت و خواری نفس است و نیز مرسله صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه و روایت رئیس
المحدثین رحمه الله تعالی عنه که نقلی از مولای ما ابو جعفر الباقر علیه السلام و حدیث لقمه نان را آلوده کردن مستند علم
حکم است پانزدهم استقبال بیت المقدس مکروه است از جهت شرف و احترام چنانکه علامه رحمه الله تعالی در
نهایه و شیخ شهید رفع الله درجته در ذکری ذکر کرده اند شانزدهم اطاله جلوس در خلا یعنی زمان نشستن

دراز کردن

دراز کردن مکروه است در حدیثی وارد شده از باقر و صادق علیهما السلام که مورث باسور میشود و سفر ولیس بیماری
موجب آن مرضی است مشهور ما بین و مایل دبر مقعد و بعضی باسور ضبط کرده اند بنون و خا و بحسب لغت نیز درست
سنین جباده در هر دو جایز است بیست یکم مس قضیب بدست راست مکروه است ابو جعفر الباقر علیه السلام از آن نهی
فرموده و در حدیث شریف نبوی الیمنی للاکل والیسری للفرج وارد است بیست و دوم تخلی از غایط در مقابر یا
قبور مکروه است نهی از آن در حدیث وارد و کراهت در دیگر بیان نیز جامد کراهت است بیست سیم در خلا مکروه
صدوق در فقیه میگوید جایز نیست بدلیل آنکه نبی صلی الله علیه و آله از آن نهی فرموده و در روایت آمده است که هر که در حالت
خلا تکلم کند حاجت او مقضی نمیشود و مطالب بنجاح نمیرسد و چند موضع از آن استثنا شده است اول
ذکر جناب مقدس الهی که سنت است بدلیل حدیث موسی علی نبینا و علیه السلام دوم آیة الکرسی با آیه کریمه تحمید
بدلیل حدیث ابی عبد الله الصادق علیه السلام سیم حکایت بصوت اذان بعد از فراغ موذن از فصلی بدلیل آنکه در نقل
امر بحکایت اذان علی العموم واقع شده است چهارم اللهم صل علی محمد و آل محمد گفتن که اسم مبارک مذکور شود در تخلی
پنجم رد سلام که واجب است اما سلام کردن بر کسی در تخلی بر کسی مکروه است ششم حمد الهی بعد از عطاس هفتم
تسمیت کردن عاطس یعنی دعای رحمت از برای او کردن و یرحمک الله گفتن بعد از عطسه او هشتم کلامی که ضروری
که بالضروره تکلم باید کردن بیست چهارم ارتیاد یعنی طلب موضعی که مناسب بوده باشد از برای تخلی و استنجا و طلب موضع
مرتفع از برای بول که خاک نرم بیابان و امثال آن باشد سنت رسول صلی الله علیه و آله و در این باب اهتمام داشته است
و تبعاً فی از بول نفع ما و ... تا حدی که ... سیم عظیم سیم بوده است دالم کرده است با بنیاد از برای
بول تا ابو الحسن الرضا علیه السلام فرموده است من فقه الرجل یرتاد لبوله بیست پنجم ستر تمام بدن از انظار ناظرین سنت
بر دخول خانه یا دخول خانه یا خیمه یا امثال در صحرا اگر نیز یعنی دور رفتن و از نظر خلق پنهان شدن باعث مزید
پاینده نفس چنانچه سید المرسلین صلی الله علیه و آله میکرده است و امر بآن فرموده است و نیز سنت با گرفتن
کردن تا وقت جلوس حتی نزدیک شدن بزمین و در ذکری مذکور است که دلیل استحباب فعل آنحضرت صلی الله علیه و آله

که این سنت عمل میکرده است بپای راست مستحبست برعکس مساجد و غیر اماکن شریفه و اگر متعذر باشد
آخر قدم را تا موضع جلوس بپای چپ کند و در انصراف اول قدم را بپای راست **سی ششم** در نشستن اعتماد بر
پای چپ کردن و گشاده داشتن و در ساختن پای راست سنتست بدلیل حدیث صحیح شریف نبوی **هفتم**
تغطیه راس یعنی پوشیدن سر در بیت الخلا سنتست تا مانع از وصول بوی خبیثه بدماغ شود **هشتم** با تغطیه تقنع
در بیت الخلا مستحبست و آن عبارتست از فنا عن کبر قات یا چادر شبی بسر انداختن که تمامی سر و گوش و گردن را
فرا گیرد چه ابو عبد الله الصادق علیه السلام چنین میکرده است و مفید در مقنعه و محقق در معتبر ذکر کرده اند
که این سنت رسول الله بوده است **نهم** بعد از فراغ استبرا و انقطاع دره بول استنجاست علی الاصح
شیخ طوسی نور الله مرقده در استبصار و ظاهر بدایه که مستند اوست وجوب استبرا قبل از استنجاست محمول
بر ان بر استحباب متعین است **دهم** تنحنح بفتح حا و فتح نون و اسکان یا قبل از ها یعنی نهادن تعلیل
بعد از فراغ پس بعد از ان استبرا کردن مستحب است چنانکه در حدیث از ابو جعفر الباقر صلوات الله علیه
روایت شده است بطریق استبرا علی الاشهر آنست که انگشت وسطی را از دست چپ بر مقعد گذاشته
تا اصل قضیب یعنی تحت خصیتین بقوت تمام یکشد سه بار پس انگشت مسبحه را در زیر قضیب و انگشت ابهام
بر بالا نهاده تا کنار حشفه سه بار دیگر یکشد پس حشفه را بیفشرد و بعد کبرا بیفشارند سه بار که مجموع نه بار شود
چنانچه مختار مبسوط و المختار معتبر است و در استظهار و استبرا اتم و ابلغ است و شیخ مفید رحمه الله
در مقنعه میگوید با مسح انثیین را تا اصل قضیب بانگشت وسطی دو بار یا سه بار یکشد بین قضیب یا از
موق یعنی میان ابهام و مسبحه گذاشت بتمامی از بیخ تا طرف دو بار یا سه بار با عتمام تمام یکشد
رضی الله تعالی عنه اکتفا بان کرده است که تمام قضیب را از اصل تا طرف سه بار دیگر بیفشارند و بعضی
تا طرف کرده مرتبه بیفشارند و صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه گفته تا از مقعد تا انثیین بانگشت
و انتظار تمام ذکر سه بار تا نیم و کافی سید انده در استبراء سه بار تنحنح است **سی یکم** استنجا بعد از فراغ

و بعد از

و بعد از استبرا بلا تاخیر قبل از وضو یا تیمم سنتست و تقدیم استنجا بر وضو و تیمم واجب نیست و صدوق در فقیه
قایل بوجوب است **سی و دوم** اعداد و تبل بضم نون و فتح با مهمله یعنی مهیا ساختن احجار و استنجا از مستحبات
شیخ حدیث رسول صلی الله علیه و آله اتقوا الملاعن و اعدوا النبل و اکثر محققین مثل قمیرات الملمی بفتح نون قبل
روایت کرده اند و اعداد آب برای استنجا نیز از مستحبات خواهد بود بطریق اولی **سی و سیوم** بعد از استبرا
دست بشکم کشیدن ایستاده سنت چنانچه مفید و شیخ ابو یعلی و ابن البراج رحمهم الله تعالی ذکر کرده اند و بعد
نیز مذکور است **سی و چهارم** استعاذه و تسمیه در وقت دخول بیت الخلا و دعا بطریق ماثور و چنانچه موضع سنت
اول چون خواهد که داخل شود بگوید بِسْمِ اللّٰهِ وَبِاللّٰهِ اَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ الْخَبِيثِ الْمُخْبِثِ
الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ ثم بسم الله الرحمن الرحيم **دوم** بعد از دخول قبل از نشستن الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْحَافِظِ الْمُؤَدِّي اَللّٰهُمَّ
عَنِّي الْاَذَى وَاَعِذْنِي مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ و شارح تقلیه و علم رحمه الله تعالی در این مقام ضبط نموده
توجیه کرده است که محل دعا و تحمید بعد از استعاذه و تسمیه است نزد دخول **سیم** حین الجلوس در وقت
بیان اَللّٰهُمَّ اَطْعِمْنِي طَيِّبًا فِي عَافِيَةٍ وَاَخْرِجْهُ مِنِّي خَبِيثًا فِي عَافِيَةٍ و صدوق رضوان الله تعالی در فقیه
روایت کرده که رسول صلی الله علیه و آله باین طریق میگفته است اَللّٰهُمَّ كَمَا اَطْعَمْتَنِيهِ طَيِّبًا فِي عَافِيَةٍ فَاَخْرِجْهُ
مِنِّي خَبِيثًا فِي عَافِيَةٍ **چهارم** وقتی که نظر بر اندازد اَللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي الْحَلَالَ وَجَنِّبْنِي الْحَرَامَ **پنجم** هنگام
آب الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَ الْمَاءَ طَهُورًا وَلَمْ يَجْعَلْهُ نَجِسًا **ششم** در وقت استنجا اَللّٰهُمَّ حَصِّنْ فَرْجِي
وَاسْتُرْ عَوْرَتِي وَحَرِّمْهُمَا عَلَى النَّارِ وَوَفِّقْنِي لِمَا يُقَرِّبُنِي مِنْكَ يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْاِكْرَامِ **هفتم**
وقت برخاستن دست بر شکم کشیدن الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي هَنَّاَنِي طَعَامِي وَعَافَانِي مِنَ
الْبَلْوَى **هشتم** در وقت خروج از بیت الخلا با انصراف از موضع تخلی الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَرَّفَنِي لَذَّتَهُ
وَاَبْقَى فِي جَسَدِي قُوَّتَهُ وَاَخْرَجَ عَنِّي اَذَاهُ فَيَا لَهَا مِنْ نِعْمَةٍ لَا يَقْدِرُ الْقَادِرُونَ قَدْرَهَا

فی حیض نهم بول کردن در آب ساکن مکروه است خواه قلیل باشد و خواه [illegible] و اکثر مکروه [illegible] است

که نبی صلی الله علیه و آله نهی مخصوص از برای آن بوده است اما باید که طرفی [illegible] که بول در آن بوده باشد

در منزل یا نگاه ندارد که نهی از آن وارد شده است و در خانه زدن آن منزل مکروه است و ابو جعفر بابویه

رضی الله تعالی علیه فرموده در خانه که بول با خمره آن خانه بوده باشد حرام میدانند مسئله شیخ [illegible]

در استبرا شرط نیست و بعضی [illegible] از ایشان [illegible] دانند چنانچه مذهب بعضی از فقهای عامه است استحباب

آن در استبرا نیز دلیل ندارد مسئله در زنان استبرا از بول لازم نیست و اگر زنان [illegible] شوند با استحباب باید که

بعضی عرض استبرا کند به خلاف مرد که استبرای او بطرف طول است و قول ابن الجنید آن است که زنان

[illegible] لازم است و استبرا مسئله سنت که وضو و تیمم بعد از استنجا بصحت علی الاقوی کرده وقت

واقع [illegible] باشد یا در وسعت وقت و عذری که مسوغ تیمم است مرجی الزوال [illegible] باشد و فرق میان

تیمم در حکم ضعیف است و ابن بابویه رحمه الله [illegible] از استنجا صحیح میداند و اگر واقع شده باشد

اعاده آن بعد الاستنجا واجب میشمرد و دلیلی که صلاحیت استدلال الشرع داشته باشد ندارد پس اصح استحباب اعاده است

تنبیه امام علمای عامه ایشان فخر الدین رازی در موضعی از کتاب نهایة العقول [illegible] آمده

بر اصحاب جواب اعتراض میکند که هرگاه نبی علیه السلام [illegible] امت [illegible] اهتمام داشته باشد که در بیت الخلا

نشستن [illegible] و تصنیف فرماید سوی واجبات [illegible] امر سهل حرفی را [illegible] است مفوض ندارد و چون [illegible]

که از دنیا رحلت کند وصی خلیفه و امامی که بعد از وی نایب نفس مقدس او و حافظ احکام شرع و بیضه دین

اسلام و سعادت امت بمتابعت و شقاوت ایشان بمخالفت او منوط بوده باشد نصب ناکرده [illegible] امر مهم

و خطب عظیم را مهمل گذارد و تعیین این مرتبه بلند پایه که ثانی نبوت و تالی رسالت باقتضای رای امت و

مقتدای اختیار ایشان تفویض نماید چنانکه طریقه اهل سنت هر که این قول باطل با او [illegible]

محال را

محال را بنابت حماقت طبع و سفاهت نفس و منتهای مراتب سخافت عقل و طغیانت حدس شمرده همانا

که عقل صریح مستقیم حکم کند که در قانون حکمت بالغه و سنت عنایت اولی و اوجب که امام خلق و خلیفه

از جانب جناب مقدس الهی منصوب و بنص صریح رسول الهی منصوص و بحسب استحقاق ذاتی و کمال

جوهر نفس قدسی و فطرت اولی و اتصاف با اوصاف ملکات ملکیه و اصناف کمالات بشریه در فطرت ثانیه

باین درجه عالیه مخصوص باشد چنانکه مذهب شیعه است و منکر این حقیقت در نظر صاحب نظران از دایره

بصیرت عقلی خارج و از حوزه استطاعت جبلت فطرت انسانی بری باید و من لم یجعل الله له نوراً

فما له من نور باب آداب الاستنجا اساس استنجا بحسب لغت استفعال است از نجو بفتح نون و سکون

جیم بمعنی زمین مرتفع یا از نجو بمعنی قطع و ازاله [illegible] و در اصطلاح فقه عبارت است از ازاله

بول و مراد از مخرجین بطریق [illegible] شرعی و مراد از نجو [illegible] کنایت است از نجو بفتح نون و سکون جیم که

غایط است و استنجا از بول با آب مطلق طاهر واجب و متعین است و بهیچ چیز دیگر جایز نیست و بغیر از آب

چیزی از آن بول پاک نمیکند بنص سید المرسلین و اوصیاء معصومین صلی الله علیهم اجمعین و اجماع مجتهدین فرقه ناجیه

امامیه رضوان الله تعالی علیهم و اقل مقداری که مجزی است در شستن بول است که [illegible] باید بانفصال

که دو برابر آب ریختن متحقق شود چنانکه حدیث نشیط بن صالح از ابو عبدالله الصادق علیه السلام آنرا

[illegible] میکند و در فقیه [illegible] مذکور است و توقف علامه رحمه الله تعالی در منتهی در صحت

بجهت آنکه مروک ابن جنید در طریقت و حال او معلوم نیست [illegible] مروک ابن عبید جلیل القدر

معروف الحال و عدالت و توثیق در علم رجال ثابت و مبین است و بر منطوق روایات دیگر که

ازاله نجاست بول از بدن یا از [illegible] بدو بار شستن میشود [illegible] بول شامل است و ابو الصلاح

حلبی رحمه الله تعالی نفی مقدر کرده میگوید ضابط در استنجاء از بول مقداری از آب است که مزیل عین

نجاست و اثر آن باشد بعد و تخلل انفصال در حس شرعی لازم نیست و علامه نیز رحمه الله تعالی در نهایت
اختیار این قول کرده است و بعضی من جمله با اعتماد بر قول مشهور است و استنجا اگر انگار که نجاست متعدی شده
حواشی و اطراف آلوده ساخته باشد مثل استنجا از بول است که آب واجبست و بغیر آب مجزی نیست و این حکم
نیز اجماعی و منصوص علیه است و محل معتبر بعضی در شرع ازاله عین است و اثر و بعض اجزای صغره است و آن
مطلوب عین و انقلاع جرم تنشیف رطوبات باقی مانده و حس بصر ادراک آن نکند تا فرع آن از محل با آب
زایل نمود و درست نجاست لامسه ادراک خشونت محل نکند نجاست محل باقیست و طهارت حاصل نیست ضابط
طهارت محل منطوق حدیث ابی الحسن الرضا علیه السلام و صحیحه عبدالله بن المغیره و ابو یعلی سلار بن عبد العزیز
صریر یعنی آواز خشونت محل را شرط و حصول صریر را حد ضابط طهارت میدانند و محقق در معتبر میگوید
حصول صریر مختلف میشود بحسب اختلاف حرارات و برودت آب و ابن ادریس و بعضی از اخیار گویا
کثرت استعمال آب در استنجا محدود و عادی نیست بلکه ضابط سکون نفس و ثلج قلب است و نقا و اکثر کی
موضع [illegible] اثرا و عینا بعد از آن کفیت است وَقَدْ ذَهَبَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا إِلَى أَنَّ حَدَّهُ
خُشُونَةُ الْمَوْضِعِ وَأَنْ يَصِرَّ وَهَذَا لَيْسَ بِشَيْءٍ يُعْتَمَدُ لِأَنَّهُ يَخْتَلِفُ بِاخْتِلَافِ الْمِيَاهِ وَ
الزَّمَانِ فَمَاءُ الْمَطَرِ الْمُتَنَقِّعُ فِي الْغُدْرَانِ لَا يُخَشِّنُ الْمَوْضِعَ وَلَوِ اسْتُعْمِلَ مِنْهُ مِائَةُ رِطْلٍ وَالْمَاءُ
الْبَارِدُ فِي الزَّمَانِ الْبَارِدِ يُخَشِّنُ الْمَوْضِعَ بِأَقَلِّ قَلِيلٍ پس آنچه ما طهارت سلف مستنبط نیست
ذکر بعضی از اطراف حلقه مخرج تعدی نکرده باشد مخیر است که استنجا باحجار کند یا با آب یا جمع کند میان
احجار و آب اول باحجار و آخر با آب تا اختیار آب افضل است و جمع کردن میان احجار و آب افضل و اکمل و این حکم
نیز اجماع مجتهدین امت از علمای خاصه و فقهای عامه منعقد و منصوص احادیث وارد است و لخصوص اهل
قبا از انصار بکریمه اِنَّ اللّٰهَ یُحِبُّ التَّوّٰابِینَ وَیُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِینَ یا از جهت اختیار آب بر احجار یا از جهت جمع میانه

هر دو

هر دو در کتب اخبار و اصول روایات فریقین صحیح و ثابت است و قول سعد وقاص و عبدالله زبیر که انکار استنجا
با آب کرده اند [illegible] جمهور فقهای عامه نیز باطل و از درجه اعتبار ساقط و مخالف قول و فعل رسول مسأله
اگر بر مخرج بول آب ریخته شود باید بر قدر واجب در زمانی ممتد که اجزاء غسل بعضی از بعضی متراخی باشد
اعتبار تخلل انفصال و تعدد غسل ساقط میشود علی الاظهر و احتمال وجوب بتعدد غسل و تکرار غسل تا دو مرتبه
علی الحقیقه بفعل آید و وجهی ندارد مگر آنکه زمان غسل امتداد و تمام داشته باشد و [illegible] علی الله تعالی
و حجت و تفریع قواعد بسقوط این احتمال علی الاطلاق و حکم قطع کرده است مسأله اجماع اصحاب رضوان الله
علیهم منعقد است بر آنکه در ازاله نجاست [illegible] محل یعنی مالیدن دست مجزی [illegible] لازم نیست چه
آن نجاست را جرمی نیست تا احتیاج بدست مالیدن و قلع اجزاء نجاست تواند بود و نفی احتمال آن
وارد شده باشد مجزی است و استنجا بکرسف یعنی پنبه از [illegible] ابی عبدالله الحسین علیه السلام مرویست
سلار بن عبد العزیز اعتبار کرده است که جسم [illegible] باشد که اصل [illegible] زمین بوده باشد و ابن جنید میگوید
آجر و خزف مجزی نیست مگر آنکه ملابس طین یا تراب یابس بود و در حدیث شریف رسول الله صلی الله علیه و آله
وارد است وَاسْتَطِبْ بِثَلَاثَةِ أَحْجَارٍ أَوْ بِثَلَاثَةِ أَعْوَادٍ أَوْ ثَلَاثِ حَثَيَاتٍ مِنْ تُرَابٍ استطیب [illegible]
طهارت از استطابه و آن طلب طیب بودن است و امر [illegible] است یعنی بامر وجوب و حثیات [illegible]
حا مهمله و ثا مثلثه جمع حثیه است یعنی یک کف از خاک مسأله واجبست که احجار استنجا طاهر بوده
باشد و [illegible] مجزی نیست [illegible] مسأله استنجا بعظم و روث یعنی استخوان و سرگین حیوان مطلقا حرامست
رسول صلی الله علیه و آله از آن نهی و زجر کرده و در بعضی از روایات فرموده است لَا تَسْتَنْجُوا بِالْعَظْمِ وَلَا بِا
لرَّوْثِ فَإِنَّهُ زَادُ إِخْوَانِكُمْ مِنَ الْجِنِّ یعنی مطعوم جن است و روایت کرده اند که فرموده است عظام
طعام جن و روث طعام دواب ایشانست و این حکم بین اصحاب محل اجماعست و از فقهای عامه ابو حنیفه

محاذی کرده اند هرگاه مطعوم جن استنجا حرام بوده باشد از جهة احترام پس مطعومات آدمی حرام خواهد بود
بطریق اولی چه انس باحترام احق از جن است مسئله استنجا بجمیع مطعومات حرام است خصوصا نان
و گوشت و میوه که و قند و نبات و ادویه و امثال آن چه احترام آنها بیشتر است مسئله اگر کسی العیاذ بالله
دانسته باوراق مصحف مجید استنجا کند کافر و داخل کفار و حلیله او از حباله نکاح او بیرون آمده بر وی
حرام میشود هرچند این عمل بقصد استخفاف نکرده باشد و هرچه اسم از اسماء کریمه الهیه حتی برآن مکتوب
یا منقوش بوده باشد همین حکم دارد و کتب علم دینیه از احادیث و معرفة الله و فقه و تفسیر نیز همه حکم تحریم
و احترام است اما سبب ارتداد و کفر نیست الا بقصد استخفاف مسئله استنجا بتربت مبارکه مقدسه ابی عبد الله
الحسین علیه السلام که تریاق سموم و دوای امراض است حرام و بقصد استخفاف سبب کفر و ارتداد است و تربت
سایر مشاهد مقدسه معصومین نیز همین حکم دارد مسئله طهارت ادوات شرط است در استنجا یعنی که
نجس یا متنجس بوده باشد مجزی نیست چنانکه آبی که طاهر نباشد استنجا بآن صحیح نیست لعموم ادله منع ان
منجسات باجناس نجاسات و فرقی نیست منجس خواه بنجاست مراد خواه بنجاست دیگر از نجاسات
مزیل نجاست نمیتواند بود مطلقا مسئله اگر حجر که طاهر بوده باشد مستعمل شود و مطهر محل از نجاست
حاصل شد و استنجا با حجار طاهره بعد از آن زایل نخواهد و اشبه مطلقا علی الاصح علامه رحمه الله تعالی
در منتهی و نهایه میان نجاست غایط و سایر اجناس نجاسات فرق میگوید که منجس بنجاست غایط مستعمل شود
محتمل است که استعمال سه سنگ طاهر بعد از آن کافی بوده باشد بنا بر آنکه جنس نجاست یکی است مختلف
نیست و پیش این فرق ضعیف است مسئله مستعمل مادام که نجس باشد مجزی نیست و وصف بکارت
که در احادیث وارد شده ندارد و بعد از ازاله نجاست از آن مجزی است و لازم نیست که آلات استنجا در
اصل بکار نرفته یعنی غیر مستعمل بوده باشد علی الاطلاق مسئله ادوات استنجا شرط است که خشک باشد و قابل بول

و با رطوبت بـ

و با رطوبت باشد مجزی نیست و هرچند مالیدنی باشد بلکه ازاله عین نجاست باب و بعد از زوال عین
آب ریختن بر محل کافی نیست و اگر آب مفقود باشد مسح مخرج بول و تنشیف رطوبت نجاست بجسم طاهر جامد
سنگ و خزف و پنبه و امثال آن واجب است تا نماز صحیح باشد و محل بان پاک نمیشود بلکه نجاست بول باقی
بماند پس نزد وجدان آب استنجا باب بطریق معهود شرعی چنانچه مذکور شد واجب است تا نجاست خبث بول
زایل و محل طاهر و تلبس بنماز مشروع شود مسئله بر اغلف یعنی عجم عین بعد از حمزه و فا بعد از لام یعنی کسی که
مختون نباشد واجب است کشف حشفه بضم حاء و اسکان مهمله قبل از را و مفتوحه که عبارت از راس
اگر ممکن بوده باشد تا آب بمخرج بول وارد شود چه از بواطن نیست تا وجوب غسل ساقط باشد بلکه در حکم
ظاهر و شستن آن بحکم شرع واجب است و اگر رتق بضم میم و اسکان دال و فتح تا اولی و کسر تا ثانیه قبل از قاف
یعنی ملاقات با بیرون طهارت و چسبیده باشد از حبس بشی منافات که بدون ممکن ایصال آب بمخرج خلاف از دست
چنانکه جد منتهی و شرح قواعد گفته است و علامه در منتهی و شهید محقق در ذکری الحاق آن ببواطن کرده سکوت
حکم بختنه نه بر او ظاهر خلاف جاری و بجای سیره و لحسب الغسل و لاعتبار وصول آب بها عنت ساقط است مسئله
در استنجا مطلقا شستن باطن لازم نیست و در عدم وجوب غسل باطن میان مرد و زن خواه بکر و خواه ثیبه فرقی نیست
و بر ثیب غسل آنچه از فرج ظاهر میشود در وقت جلوس بر قدمین واجب است و گروه اند که بول معجل ذکر و مخرج ولد و حیض
رسیده است شستن آن ظاهر باشد واجب است مسئله غسل الحبل و فرج از آنچه بیرون آید سوی بول یعنی و خون
واجب نیست خواه جامد باشد مثل شکرریزه و کرم و خواه مایع مثل مذی و ودی و نطف بشرح و سایر رطوبات که
آلوده نبوده باشد بنجاست و همچنین شستن آن نیز واجب است از هرچه بیرون آید الا بول و خون مسئله در مطلق استنجا
زوال عین و اثر معتبر است و رایحه اعتبار ندارد و چنانچه در بعض حدیث وارد شده است چه رایحه عرض است و مناط
حکم نیست و در استنجا که عبارت است از استنجا با حجار و بها و غیر منعقدی زوال اثر نیز معتبر نیست بلکه همین زوال عین

باحجار لازم است مسئله در استجمار سه سنگ معتبر است بالفعل یا بالقوه و یک سنگ که سه شعبه داشته
باشد سه شعبه آن یک سنگ در استجمار مثل سه سنگ متعدد بالفعل است علی الاقوی چه مقصود که ازاله
نجاست از محل بان حاصل می شود و ثلث مسحات که در حدیث شریف نبوی وارد شده شامل آن هست ولکنه
آنجا که در احادیث وارد است منافی آن نیست این قول اکثر اهل تحقیق است شمرده اند و قول نجم المحققین
که سه شعبه یک سنگ کافی نیست بلکه سه سنگ متعدد بالفعل می باید و بعضی از متاخرین تابع او شده اند
و شیخ طوسی در مبسوط گفته این قول اقوی قول ابنا است و در معتبر این کتاب کلام معتبر را نقل کرده و جواب
استجاج او گفته مسئله خلافی که نقل کرده ام قیاس یک شخص است ثالثا انیت بالخاص متعدده شعب مختلفه
یک سنگ بلا خلاف محسوب از احجار استجمار میشود و نظر اگر یک شعبه مستعمل نجس شده باشد بعد دیگر
که طاهر باشد از احجار استجمار نجس نمی تواند بود بلا خلاف مسئله استجمار المختصاص سنگهای وارد
بلکه لازم بخلاف که مثال است و مدر که گلوخ است و چوب و خرقه که خشن است که واجب باشد
که زایل عین و ... که رطوبت آن از حد ... که بران واقع میشود تجاوز نکند و منتشر نشود و اگر رطب باشد
ملاقات محل نجس خواهد شد و استعمال نجس صحیح نیست و نیز رطوبت آلت مانع از ازاله و سبب اتحاد
نجاست و تلویث محل میشود و آنچه علامه در نهایه و شیخ شهید در ذکری گفته اند که در صورت علم رطوبت
رطوبت محتمل است که مجزی بوده باشد منقولات مسئله شرط است که محل نجاست دیگر غیر نجاست همان
مراد متنجس نبوده باشد پس اگر به نجاست خارج باشد یا نجاست دیگر عارض شود استجمار کافی نخواهد بود بلکه
استنجا باب در این صورت متعین است مسئله خشنی که ماده آن کل نجس بوده باشد چون سرگین و در آتش طبخ یابد
و آجر شود شیخ طوسی در مبسوط و علامه در نهایه گفته اند که طاهر میشود استعمال آن آجر در استنجا به آن آجر
صحیح نیست مسئله اشهر آنست که جزئی از اجزا یا عضوی از اعضای حیوان زنده که از آن حیوان منفصل

نشده باشد

نشده باشد داخل محترمات نیست و استعمال آن در استنجا جایز است و میان اجزای بدن مستنجی با غیر او
فرقی نیست پس استنجا بدست یا عقب یعنی پاشنه پای خود یا دیگری مجزی است و همچنین حیوانی صغیر
مانند عضوی یعنی گنجشک و امثال آن که به تمامه در استنجا استعمال شود کافی و صحیح است مسئله شیخ شهید در ذکری
با علامه در نهایه موافقت کرده میگوید طلا و نقره و جواهر نفیسه معادن نیز و اصحاب ما رضوان الله علیهم
ملحق بمحترمات نیست و استعمال آنها در استنجا جایز است و من میگویم این حکم بعید است جواهر مذکوره که حکم
محترمات ملحق نباشد یا آنکه در ادویه قلبیه و مطعومات بخرجه داخل است و نیز در حدیث نزع انگشتری که نگین
آن زمرد بوده باشد از دست در حال استنجا وارد است جهت احترام و احادیث نفیسه نجابه معتق
و یاقوت و فیروزه و زمرد و دلالت بر کمال احترام وارد و بالجمله احوط و اشبه آنست که استعمال مذکورات
در استنجا جایز نیست مسئله استنجا بزجاج یعنی شیشه که بحیثی که تیز بوده باشد بخراشیدن زائل و ملائم
قبل از تهیه یعنی تراشیده مجزی نیست چه قالع عین نجاست نمیتواند بود پس اگر جسم صیقل با تیز مستعمل شود
عیان از استنجا با آب متعین خواهد بود اگر نجاست منتشر شده باشد مسئله جلد حیوان طاهر
خواه ماکول اللحم و خواه غیر ماکول اللحم و میان مدبوغ و غیر مدبوغ فرقی نیست مادام که مشوی نباشد
چه مشوی داخل مطعومست و علامه در نهایه میگوید غیر مشوی نیز هرگاه دباغت نیافته باشد احتمال دارد
که مجزی نباشد مسئله صاحب شیخ مرتضی رضی الله تعالی عنه در مصباح و شیخ طوسی نور الله مرقده در مبسوط
و ابن ادریس رحمه الله در سرایر و نجم المحققین روح الله روحه در معتبر و جمعی دیگر از اصحاب آنست که
هرگاه سه حجر طاهر از احجاری که استعمال آنها در استنجا حرام است مثل استخوان یا نان یا فاکهه یا غیر آن از محترمات
مستعمل شود بر وجهی که قالع نجاست از محل باشد آن استعمال منشا ترتب اثم و عقوبت در خرج آن
عمده تکلیف در باب استنجا با آن حاصل نیست بلکه بعد از آن استنجا با احجار جایزة الاستعمال واجب

حدیث
نکنیه تهنج ثلث مسحات در حدیث شریف نبوی و بلا لو یجزیک من الاستنجاء ثلثة احجار و در

ابی جعفر الباقر علیه السلام که فرموده جرت السنة بثلثة احجار ابکار و قول سلمان رضی الله تعالی عنه

که دو حال
نهانا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم ان نستنجی باقل من ثلثة احجار و مراد از ابکار آنست

استعمال بکر باشد بیش استعمال او که تطهیر بآن باشد و بعد از تطهیر خشک نشده باشد مجزی نیست چه در این

لجارت
استعمال بکارت ندارد مسئله اصحاب رضی الله تعالی عنهم در جواز توزیع احجار ثلثه بر اجزاء محل مرده و قول

کرده اند جمعی که بظاهر احادیث عمل میکنند میگویند استیعاب تمامی محل بهر یک از احجار ثلثه واجب است

توزیع کافی نیست و جمعی دیگر که بتحقیق نظر کرده میگویند غرض شارع از استنجا نیست الا زوال عین خبث

پس اگر استعمال بر سبیل توزیع مزیل عین باشد مجزی خواهد بود اما الاحتیاط و امتثال الامر و صدق ثلث

مسحات متحقق می شود و این قول اقوی و قول اول احوط است و علامه مد ظله [illegible] استنجا کراهت مسئله

احجار
اگر احجار ثلثه ازاله عین نجاست نکند استعمال سنگ دیگر تا حدی که عین زایل شود لازم بعد از ان مستحب

عقاب ثلثه مستعمل شود و ظاهر خواهد بود و اما مهم آنست که استعمال آن در استنجا مجزی باشد و نهی از استعمال

مستعمل شامل آن نباشد و علامه در قواعد نفی حجار نکرده است مسئله اگر بول از غیر مخرج بیرون آید یکین

خواهد
سین مهمله بعد از میم مفتوحه و ضم [illegible] سخاوه یعنی مخرج طبیعی حکم استنجاء باحجار در آن جاری

بسد
بود شرط انسداد مخرج [illegible] باعتبار خروج از آن موضع غیر طبیعی و بالجمله هرگاه خروج از موضع غیر طبیعی عادی

معتود
گشته قبض و عضو باشد احکام شرعیه استنجا در آن مترتب میشود و ابن اثیر در نهایه [illegible] مخرج و

ضبط کرده گفته است [illegible] حدیث الاستنجاء [illegible] الحدیث

بطریق
من المذ [illegible] انتهی کلامه مسئله خنثی که مشکل بوده باشد [illegible] استنجا

هردو ان میکند [illegible] استنجاء از بول [illegible] و آن آب حکم استنجاء

اگر بسبب استعمال آن محرمات نجاست براه در حواشی منتشر نشده باشد مسنون است و استنجا کافی نیست

اگر نجاست انتشار یافته باشد بنا بر آنکه استنجا بطریق مسنون متعقل نشده است بلکه بر وجهی منهی عنه واقع شده

و نیز مشروعیت استنجا از باب رخصت و تخفیف است و مناط رخصت نمی باشد مانند سفر معصیت که مسوغ

قصر نیست و معتمد جنابت با علم بعدم امکان حصول آب که مناط صحت تیمم نیست پس باید که موقع لوث

در جنس شارع معصوم باشد و نزد علامه و فخر المدققین و شهید و محقق بعد متاخرین قدس الله تعالی

اسرارهم اصح آنست که هرگاه استعمال محرمات حرام و موجب اثم و عقاب است اما در استنجا مجزی است بجهت خروج

از عهده تکلیف است چه غرض شارع در این تکلیف مجرد هجران نجاست و زوال خبث است و لهذا اشتراط

مقارنت نیت نیست پس نهی تحریمی در این قسم عبادت مستلزم فساد نباشد بجهت آنکه ایقاع آن بر وجه

قربت مقصود و متعلق امر شارع نیست و پیش ما این قول اقوی و قول اول احوط است مسئله

اگر در استنجا آب یا آلت استنجا مغصوب بوده باشد استعمال حرام است اما استنجا مجزیست و این حکم

موضع وفاق و محل اتفاق و دلیل و صحاح و مبسوط و سرایر و معتبر که در مسئله سابق منقول شد

بآن منتقض نمیشود و الا از جهت خصوصیت استنجا در نهی از استعمال آب یا آلت مغصوب مدخلیت ندارد

عوارض
بلکه مطلق تصرف در مغصوب متعلق نهی است و این تصرف مخصوص یکی از افراد آن مطلق است و فرد از

طبیعت مطلق می باشد بخلاف نهی از استعمال محرمات که از حیثیت خصوصیت استنجاست در قیاس احدهما بر دیگری

است
چنانچه مسالک مختلف و منتهی شرح قواعد و ذکری است قیاسی است مع الفارق و متضمن خلط بالعرض

بما بالذات و این بحث از سوانح وقت و از خواص این کتاب است اگر قلع عین نجاست از محل باستعمال یک

سنگ یا دو سنگ حاصل شود اکمال بنصاب عدد و استعمال سنگ ثالث لازمست علی الاظهر و در ذکری فی الاشبه

گفته همانا که لفظ اظهر بلکه اصح بحسب اصطلاح فقها انسب باین مقام او فق باشد بمقتضای ظاهر بعض

فلنیخ

واگر خروج بول از قبلین معتاد باشد مسئله مشهور از طریق اصحاب ما رضوان الله تعالی علیهم آنست که
استنجا باحجار و ما فی حکمها مانند استنجا با آب مطهر محل است واگر چیزی بعد از استنجا بطاهر است چنانکه
بعد از استنجا بطاهر است چنانکه مقتضای مفهوم قول رسول الله صلی الله علیه وآله لا تستنجی بالعظم ولا
بالروث فانهما لا یطهران چه این مفهوم از اقسام مفاهیم است که حجیت و حجیت آن در علم اصول
مبین شده است واز علما خاصه واز فقهای عامه شافعی و ابوحنیفه میگویند بعد از استعمال احجار آنکه
بطریق مقرر شرعی محل همان بر نجاست محل میشود و محل را طاهر نمیدانند چه عین نجاست که چیز باقی
تا اثر باقیست **تنبیه** واجب است اعتبار زوال عین و زوال آن در طهارت محل اثر جاریست مطلقا بدلیل نص و
اجماع ودر استنجا زوال عین و رطوبت باز معتبر است و بنا با حجار منافی حصول طهارت نیست **تنبیه** اگر
با استعمال ادوات استنجا عین نجاست زایل بشود و بعد از زوال عین تا اثر حول بحرارت آفتاب بسبب زوال که
نجاست و منشا حصول جفاف در محل باشد طهارت حاصل است ولازم نیست که استعمال آلات سبب جفاف شود
مسئله تحریم استقبال واستدبار قبله در حال استنجا همچنانکه در حال قضاء حاجت حرام است محل نظر است
حکم تحریم اقوی است بدلیل قول ابی عبدالله الصادق علیه السلام یقعد له کما یقعد للغایط و روایات انراسیل
صدوق در فقیه واز اسانید شیخ الطایفه در تهذیب و رئیس المحدثین در کافی **اساس** اجماع است که نجاسات
و عامه متفق است بر آنکه پیغمبر علیه السلام زمین ابتلاع میکرده و این حدیث عکس از آنحضرت بغیر از حدیث
صدوق رضوان الله تعالی علیهم در فقیه که مرویست وکم بر النبی علیه السلام قط نجوا لان الله تبارک
وتعالی وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه ومشهور آنست که این خاصیت از خواص نبی است
ودر حدیث علامات امام که در آخر فقیه روایت شده این خاصیت از جمله علامات معدوده است و در
روایت که در ایام حرب معاویه زمین ابتلاع نجو امیر المؤمنین علیه السلام کرده است و ابتلاع که ثبوت

آن

آن بجامعست مخصوص بر آنانست چه در حدیث وارد شده که امام پیغمبر بول نمی‌بیند آنکه استحبابیجه بتفصیل
مذکور خواهد شد ان شاء الله العزیز **تتمه** آنچه در اصول حدیث از طریق ابوجعفر بن بابویه المحدثین
صدوق و شیخ الطایفه مرویست باسناد صحیح از داود بن فرقد که مولای ما ابوعبدالله الصادق علیه السلام
فرموده است کان بنو اسرائیل اذا اصاب احدهم قطرة بول قرضوا لحومهم بالمقاریض وقد وسع الله
تعالی علیکم باوسع ما بین السماء والارض وجعل لکم الماء طهورا فانظروا کیف تکونون
مراد از آن غیر مخرج بول است و از آنکه در تنزیل واقع است ربنا ولا تحمل علینا اصرا کما حملته علی الذین
من قبلنا مفسرین آن را بتکالیف شاقه تفسیر کرده‌اند مثل قتل انفس در توبه و قطع موضع نجاست از بدن وحت
عزل حایض و نجاست تمام در هر شبانه روز و صرف ربع مال در زکوة واجب و موضع نجاست که قطع میکردند
مخرج بول و مسر بر آن بوده است که آن هر دو محل استنجاست **اساس** مسنونات و مکروهات او است آب
بیت و حدت استنجا چنانچه قریبا سبق مذکور شد **اول** سنت است در بیت الخلا غیر متعدی اختیار آب
استنجا و در صغار مخرج بیان هر دو مخرج مطلقا در استنجا افضل و اکمل است و مستحب در مقام عفو
ابراء واجب تخییری است چه وجوب تخییری با استحباب عینی مساوقت ندارد بمعنی اصطلاحی که قسم واجب
از احکام خمسه است **دوم** دلک و مسح مخرج بول بمخرج حدث استنجا و ان الاعین لخبث بجبر طاهر اولی مستحب
بعد از استبراء و قبل از شستن و آب ریختن استحباب آن در بیان تفصیل قاعده ان الله تعالی مذکور است
سیم آب ریختن بر مخرج بول زاید بر قدر واجب که عبارتست از دو مثل ما علی الحشفه سنت است
چهارم تقدیم شستن هر دو دست بر ادخال آن در اناء و آب ریختن بجهت استنجاء الغایط
مستحبات استنجاست در مقنعه و تهذیب است و در فقیه تصریح شده که دو بار مطلقا و در مقاومه گفته
که مطابق که از برای وضو سنت قبل از وضو مراد آنکه از برای بول یکبار و از برای برازه دو بار چنانچه

شارح در شرح تقریب آورده است و بیش من ترجیح این استحباب از مدارک شرعی و ادعای شمول قول باقر
و صادق علیهما السلام این حکم را چنانکه در ذکری متصدی آن شده مقام تامل است پنجم تقدیم استنجا
از غایط بر استبرا و استنجا از بول بعد از کمال استبرا بلا تاخیر مستحبست و عمار ساباطی از ابی عبد الله الصادق
روایت کرده است ششم تنحنح سه بار در استبرا سنت است مطلقا مرد باشد یا زن چنانچه سبق ذکر کردیم که سلار
بن عبد العزیز بن مروان واجب میداند و ابن الجنید بر زنان هفتم بحسب اعتبار خصوصیت استنجا مستحب است
که آب یا آلات استنجا مباح بوده باشد و اگر مغصوب باشد استنجا از آن اعتبار که استنجاست مکروه خواهد
بود و اگرچه از جهت اعتبار تصرف حرامست مثل وضو از آب مغصوب یا طلا یا نقره هشتم سنت است که متعلق
خود مغصوب ما بالحجر استنجا باشد و اگر دیگری را استعمال سازد مثل کنیزی که تملک او باشد بضرورت یا محلله او باشد جایز
حرام نیست نهم مستحب است که آلات استنجا مغصوب باشد بیش در هیئتی مثل سنگ یا کلوخی که مستحکم شده
باشد تکیلان بر صیغه اسم فاعل یا نبات زمین مثل چوبی که صلاحیت و استحکام داشته و پوست یا خرقه
یا خزف یا آجر و امثال آنها بوده باشد دهم سنت است کمال انقاء بسنگ و احجار در صورتی که زوال عین
نجاست بکمتر از آن شود بجهت رعایت احتیاط و تخریج از شبهه خلاف یازدهم اگر اکمال انقاء با ثلثه
احجار مثل عین نیاید تا پنجم از عدد ثلثه یعنی قطع استنجا بر عدد کردن سنت است و اگر در عدد زوج بود
تا ابد عین زایل شود انتصار بر آن مکروه است رسول صلی الله علیه و آله من استجمر فلیوتر و طاق و ترک
دوازدهم استعمال آب سرد در استنجا مستحبست ابو بصیر از صادق علیه السلام روایت کرده که قطع بواسیر میکند سیزدهم
انا لله اتوی در استجمار از غیر متعدی آنست سنت است چهاردهم انا لله را بجهه مستحب است و در استطهار ابلغ
مطلقا خواه در استجمار و خواه در استنجا با آب پانزدهم هر یک محلی در استنجا از بول از مطلقا مستحب است
در بادی تنابلغ در قوت و شدت همچنین که آب سرد مستعمل باشد شانزدهم وضع آلت استنجا را با طاهر و صفی

طاهر

طاهر از محل مقعد نزدیک بمحل نجاست سنت است بعد از آن بمحل نجاست تا قلع عین کند
از محل خبث را مستطهر سازد و قبل از آنکه عین خبث از محل خبث شود هفدهم استیعاب جمیع اجزای محل
قلع خبث هر یک از ادوات مستحبست بجهت تخریج از شبهه خلاف و توزیع ادوات مستحبست بجهت تخریج
بر اجزای محل مکروهست هیجدهم التقاط و ادارهٔ ادوات یعنی ربودن و برچیدن اجزای نجاست و ادوات را
حرکت دوری دادن بمحل خبث تا هر جزوی از اجزای نجاست برداشته شود پس امرار ادوات بمحل نجاسات
اگر خبث از جزوی از اجزای محل بجزوی دیگر منتقل شود مکروهست و اگر منتقل شود مجزی نیست در استنجا
بایات کافی نخواهد بود و استنجا با آب متعین خواهد شد و علامه در نهایه و منتهی بطریق احتمال گفته
بعضی بعدم انتقال مجزی نیست از جهت که جز ثانی محل با اجزا عین آلت ملاقی خواهد شد بنا بر احتمال
مجزی خواهد نیست نوزدهم سنت که در استعمال سنگ اول ابتدا از مقدم صفحهٔ یمنی کند و تا موخر صفحه بکشد
پس در صفحهٔ یسری حرکت دوری کرده باز از موخر صفحه تا مقدم مسح کند و در سنگ ثانی بعکس اول ابتدا
صفحهٔ یسری کرده از مقدم تا موخر بکشد پس باز سنگ نموده صفحهٔ یمنی را از موخر تا مقدم مسح کند و در ثالث
از وسط ابتدا نموده مجموع صفحتین را حلقه و الحاق مسح کند و در هر مرتبه استیعاب اجزاء محل را جمیعاً
هر یک از احجار فوت نکند و این طریق را چنانچه باید رعایت کردن خالی از عسری و شفقتی نیست بیستم
استنجا با آب سرد بجهت طول مستحبست و در ثنا در جهت عرض چنانکه در استبرا سنت است بیست و یکم
زنان را در استنجا با آب اهتمام داشتن در شستن قبل و به مبالغه تمام کردن مستحبست بمنطوق نص حدیث
شریف نبوی که باسناد متعدد مستفیض و مرسلاً و متصل در فقیه مرسلاً روایت کرده قال صلی الله علیه و آله
لبعض نسائه مُری النساءَ المؤمناتِ اَن یستنجینَ بالماءِ و یُبالغنَ فانّه مَطهرةٌ للحواشی
و مَذهبةٌ للبواسیر مطهرة و مذهبة بفتح میم در هر دو لفظ بر صیغهٔ اسم مکان از ابلغ و ادلیه است یعنی

دانسته اند بعضی فاعل و رجال ق بلاغت و مستعذب و گوارا نیست دوم استنجا در مکان نجو و محل
قضاء حاجت مکروه است مستحب است که محل استنجا غیر مکان نجو باشد سیم سنگی که از آن زوال عین
مستعمل باشد خواه از نجاست مضاب عادت بجهت اکمال مضاب و خواه ما فوق مضاب باشد از برای استنجا بعادت اگر چه
طاهر است اما استعمال آن بار دیگر در استنجا مطلقا مکروه است نجس باشد و دیگری با فعل استعمال الاحجار ما انا لله
مبین بوده باشد و خواه بجهت اکمال عدد ثلاثه و خواه از برای استنجا بعادت و خواه ما فوق ثلاثه و حرام نیست اصلا چهارم
استنجا با آبی که مکروه الاستعمال باشد در وضو و غسل مکروه است مانند آبی که بجهت حاره گرم شده بشمس
چه در حدیث وارد است کما اینکه نوح حنین است نفع و فساد حال ... مانند آبی که ساکن گشته
باشد چه در حدیث وارد شده که موجب برص است پنجم در حجره باشد استنجا ساختن که باشرما
مکروه است و سند کراهت قول ابی عبدالله الصادق علیه السلام و حرام نیست خواه متقاطر و خواه ... مستنجی باشد
و خواه بعد منقطع و اما آنکه نجس باشد بآب ریختن بعد ... و مستتبع ... آن ثلاثه بجزو
استنجا با غیر مکروه نیست ششم بدست راست استنجا کردن مطلقا مکروه است خواه با سنگ و خواه با آب
در موثقه سکونی از ابی عبدالله الصادق علیه السلام وارد شده که الاستنجاء بالیمین من الجفاء و سنی جفا قطعت
انحاده دین و از طریق سنت دور ... محمد بن عیسی عن یونس عن بعض اصحابنا عن ابی عبدالله علیه السلام قال
نهی رسول الله صلی الله علیه و آله ان یستنجی الرجل بیمینه و در اصول احادیث ثابت و مستفیض است
ان رسول الله صلی الله علیه و آله کانت الیمنی لطهوره و طعامه و الیسری لخلائه و ما کان من الاذی
فاما استعانت بیمین در آب ریختن در کفاه داشتن آن و امثال آن مکروه نیست هفتم اگر در دست چپ
انگشتری باشد که اسمی از اسماء حسنی تمجیدیه یا تقدیسیه الله تعالی یا اسم نبی صلی الله یا اسم یکی از ائمه معصومین صلوات الله
علیهم یا جزئی از آیات و الفاظ کریمه قرآن مجید بر آن منقوش باشد استنجا بدست چپ در آن حال مکروه است کما

از وصول

از وصول نجاست بآن آمن بوده باشد و الا حرام خواهد بود و در اسمی که میان یکی از ائمه علیهم السلام و نبی
مشترک باشد قصد کاتب و نقاش معتبر است و در متن حدیث و عبارات اصحاب وارد است که در وقت استنجا آن
خاتم را از دست چپ نزع کرده بدست راست تحویل باید داد و آنست که بنزع و تحویل کراهت استنجا از جهت
زایل میشود و این از آداب استنجاست و اگر چه هنوز کراهت استصحاب آن با خود در بیت الخلا باقی میماند و آن از آداب
خلوت است چه استصحاب و ادخال آن در بیت الخلا مکروه است مجمل آنکه استصحاب آن با خود در حال مجامعت مکروه است و اگر
در دست چپ باشد در استنجا مکروه و ... می آید و اگر در دست راست یا موضع دیگر باشد چه بی اینکه کراهت
ما تحت خارج علیه ... که بنزع و تحویل دو نوع کراهت زایل نیست ساقط است هشتم خاتمی که نگین آن
از حجاره زمزم باشد در دست چپ داشتن در حال استنجا مکروه است و در روایت امر بنزع آن در وقت استنجا و تحویل
ما در سنگ ... آنکه استصحاب آن نیز با خود در بیت الخلا مکروه است و در نسخ صحیحه کافی کلینی و در بعضی از ... بجای
لفظ زمزم لفظ ... و ... ان
در جمله شیخنا الشهید قدس الله روحه و ... ذکری ... است و ... تذکره مسئله شیخنا الشهید ... علیه
ذکر کرده است که استعمال انگشت ... و وسطی و سبابه و ابهام مستحب است ... استعمال ... نجاست
پیش اصحاب ما استنجا از خروج ریح و سنگ و کرم غیر ملطخ بنجاست ... که ... خروج ریح است مستحب
و سنت نیست ... بلکه ... بقوله علیه السلام من استنجی من ریح فلیس منا
و در حدیث از ائمه معصومین صلوات الله علیهم در وجوب و استحباب آن منکر است مسئله بعد از استبراء
از مخرج بول ... استنجا نماید ... که ... صحیحه حریز از محمد بن مسلم
از ابی جعفر الباقر علیه السلام در باب استبراء ... فان خرج بعد ذلک شیء فلیس من البول
و لکنه من الحبائل ...

یعنی آنکه که وعاء بول است انتهای طهی نداره مسئله استنجا از مخرجین جمیعا متفق لازم است که حدث از هر دو
بیرون آمده باشد اگر چه بول یا براز تنها بیرون آید همان مخرج مخصوص را ملاحظه باید استنجا کرد اولی است
لا غیر مسئله اگر کسی فراموش کند استنجا نا کرده وضو و تیمم کند و نماز بجا آورد چون متذکر شود اعاده نماز بر او واجب است
و اعاده وضو و تیمم مستحب چنانچه سابقا مذکور شد و میان استنجا از بول و استنجا از براز در حکم فرق نیست
و ابن بابویه رضی الله تعالی عنه اعاده وضو و تیمم را نیز واجب میداند مسئله و لیعلم که محرمات تخلی و استنجا
که ذکر کردیم شانزده است و مسنونات و مکروهات شصت و چهار است پس جمیع آداب خلوت و استنجا از واجب
حرام و مستحب و مکروه هشتاد باشد والله سبحانه ولی الفضل والتوفیق باب سنن الاستطابة
استطابه استفعال است از طیب بکسر یعنی پاکی و پاکیزگی و اینجا استطابه مطاوعه است تطیب بکسر یعنی تطلب
مطربات و تقلیم اظفار و جز شوارب یعنی ناخن گرفتن و از شارب چیزی قطع کردن در هر جمعه موجب استکثار
و استجلاب رزق است و در اصول حدیث از ابی عبدالله الصادق علیه السلام مرویست انهما ابلغ فی استنزال الرزق
و من التعقیب فیما طلوع الفجر الی طلوع الشمس و هشام بن سالم از صادق علیه السلام روایت کرده که تقلیم اظفار
در جمعه امانست از جذام و جنون و برص و عمی فرموده است و ان لم تحتج فحکها حکا و در روایت دیگر وارد است که ان لم
تحتج فامر علیها السکین او المقراض یعنی اگر ناخن دراز نباشد و احتیاج بگرفتن نداشته باشد بجهت
اقامت سنت جمعه کارد یا مقراض را مانند سوهان بر ناخنها بکشد اطراف را حک کند و در روایت مرسله از صادق
بر سید که جست ثواب آنکه روایت کرده که اخذ شارب و تقلیم اظفار کند در هر جمعه قال علیه السلام لا یزال مطهرا
الی الجمعة الاخری و از رسول صادق و در حقیقت قال رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم لا یطولن
احدکم شاربه فان الشیطان یتخذه مخبا یستتر به بضم میم و سکون خا و کسر جیم مفتوحه میان میم مکسوره و نون
یعنی سپر و در بعضی از نسخ مخبا بتسکین خا معجمه بعد از میم مفتوحه و فتح با موحده قبل از همزه بر وزن اسم مکان

والاختیار

والاختیار یعنی ستر و اختفا بجای استتار طی جمعه گویند که از غیر مصروف باشد و انظر بقیه مرحلا من قلم اظفاره
یوم الجمعة لم تشعث انامله لم تشعث باهمال عین مفتوحه میان سین مهمله و ثاء از شعث بحرکت بمعنی
و شقاق جلد بالام تشعث بالجام شین و ثالثه انطرنبش واهمال عین مفتوحه در وسط از شعث بحرکت یعنی انتشار
و تفرق و تغیر جلد انامل حول اظفار و اصل استعمال آن بسبب افت در تغیر و انتشار شعرات که از عدم مراعات و تعهد
میشود و در صورت اولی که سین مهمله و ثاء باشد فتح تاء مشناه و ضم آن بصیغه معلوم و مجهول محتمل است و در صورت
ثانیه که شین معجمه و ثاء مثلثه باشد حیثی فتح حرف مضارعه بصیغه معلوم متعین است و پیش تراشیدن جایز
نیست محرمات و در محض مجوس جهات دلیل که در پیش تراشیدن انجا در المغیرة تخلو است چنانکه در غیر ما کرده
از اصول حدیث رضوان الله تعالی علیه در حقیقت قال رسول الله صلی الله علیه و آله ان المجوس جزوا لحاهم
و وفروا شواربهم و انا نجز الشوارب و نعفی اللحی وهی الفطرة جز قطع است و لحی بکسر لام جمع لحیة است
و تقصیر شوارب کنایه است سوی شارب و حال جمیع آن و از انحراف و اعفا لحیه بمعنی قطع با اغفال ترک تغیر لحیه و قطع
ناکردن مو است و فطرت عبارت از ملت اسلام و استوار خلقت است و مراد از اعفا در این مقام مراعات حد اعتدال است
مسئله چنانکه تراشیدن و قطع کردن لحیه ناشی و فطرت و طریق مات بیرون آمدن دین کفر و طریقه مجوس و هیئت حربی
و شبیه بود نهی مجوسین توفیر خارج از حد اعتدال و ترک اصلاح کردن و بیش از حد شست است و از نسبت اثنا یستنبط اصول معتبر
و در تحویل من لاحیه الفقیه است قال رسول الله صلی الله علیه و آله احفوا الشوارب واعفوا اللحی
ولا تشبهوا بالیهود واعفوا و احفوا بفتح همزه و قطع بنا و فعل امراست از باب افعال احفا عبارتست از مبالغه کردن
و اعفا عبارتست از ترک کردن کذا اعفو مرسیت یعنی مبالغه کنید در جز شارب و ترک کنید قص لحیه را تا در لحیه
تشبه مکنید بیهود چه ایشان در احفا و ترک اصلاح و طول لحیه مبالغه تمام دارند و اکثر نسخ فقیه حفوا بفتح حاء مهمله
تا و واقعست و در ذکری سنن الخصال منقول است از حضرت بمعنی شیء قطع و آنچه از نقل کردیم صحیح و بالمنتهی است

لحيته

و در تاریخ اهل تحقیق است که نظر رسول الله صلی الله علیه و آله الی رجل طویل اللحیة فقال ما کان علی هذا لو هیأ من
لحيته فبلغ الرجل فهیأ لحيته بين اللحيتين ثم دخل علی النبي صلی الله علیه و آله فلما رآه قال هکذا فافعلوا
هیأ بتشدید یا بیان امر و هیأ از تهیئة یعنی اصلاح و استعمال آن بلام و من سمیت و لحیتین تثنیه لحیه است مانند
الیمین و تثنیه الیه نه یعنی از دو لحیتین مکتوب است یعنی رسول الله نظر افتاد بر مردی طویل اللحیه پس فرمود چه ضرر بود
چه ضرر داشت اگر لحیه خود را اصلاح کند و چیزی از آن بگیرد پس آنحضرت به آن رسول فرموده بود پس آن مرد ریش را اصلاح
کرد و لحیه خود را میانه طویل و قصیر متوسط ساخت و بعد از آن داخل مجلس نبی علیه السلام شد چون سید المرسلین
اصلاح دید فرموده اینچنین می باید همه چنین کنید و بالجمله تطویل لحیه خلاف مخالف و موجب اقتصاد سنت
دین اسلام است علامه محمد بن اهل سنت در اصول صحاح خود روایت کرده اند که رسول ... عایشه و عثمان
گفته در ایام خلافت عثمان عایشه گفت انما سماك النبي علیه السلام باسم نعثل الیهودي و عثمان گفت
ان هذا الزعم عداوة الله و رسوله ضرب الله مثلا في كتابه بامرأة نوح و امرأة لوط
پس عایشه به مکه معظمه رفت و میگفت تا عثمان زنده بود میگفت اقتلوا نعثلا قتل الله نعثلا ...
میان ایشان ... قبل از اسلام اسم مرد یهودی بود ... یعنی طویل اللحیه ...
و عثمان از آن جهت طویل اللحیه ... رسول الله صلی الله علیه و آله ... ابن الاثیر
در نهایه بدین عبارت گفته است کان اعداء عثمان یسمونه نعثلا تشبیها برجل من مصر کان طویل اللحیة
اسمه نعثل و قیل النعثل الشیخ الاحمق و ذکر الضباع و منه حدیث عایشة اقتلوا نعثلا تعنی عثمان و هذا کان
منها له تعییرا ... و ذهبت الی مکة و مطرزی در مغرب گفته است نعثل اسم رجل من مصر او من اصبهان
کان طویل اللحیة و کان عثمان اذا نیل منه شبه بذلک الرجل لطول لحیته و فیروزآبادی در قاموس گفته است
النعثل کجعفر الذکر من الضباع و الشیخ الاحمق و یهودی کان بالمدینة و رجل لحیانی کان یشبه به عثمان اذا نیل منه

مسئله

مسئله حد اقتصار و اعتدال در تقصیر لحیه که زاید بر آن در آتش دوزخ خواهد بود بنص حدیث شریف رسول الله ص
مقدار یک قبضه است و در تعیین امر بلا از ابی عبد الله الصادق علیه السلام روایت کرده و قال الصادق ع ما زاد في اللحية
عن قبضة فهو في النار و گفته است و قال الصادق علیه السلام تقبض بیدك على لحيتك و تجز ما فضل مسئله
قبضه که در مقدار تقصیر لحیه معتبر است ابتدای آن از ذقن است یعنی از تحت ذقن ... و ...
ستر سر لحیه میگویند و لحیه بکسر لام ... موی ... ما نبت ...
... و ... ذقن ... در قاموس گفته اللحية بالكسر شعر الخدين والذقن
و در صحاح گفته اللحى منبت اللحية من الانسان و در مغرب گفته است اللحي العظم الذي عليه الاسنان پس مقتضاء
نصوص احادیث ... آنچه ... لحیه ... آن
لازم است مسئله در اصلاح رعایت تدویر لحیه ... مستحب است ... الطريق
کافی قال رأيت ابا جعفر الباقر عليه السلام يأخذ من لحيته فقال دورها مسئله موی سفید ...
مکروه است حرام نیست ... الشيب نور فلا تنتفوه ... نهی محمول است که فقال آن
کراهت ... الشيب ... بأس به ... عليهم السلام
و ... مخصوص ...
... و کان علي عليه السلام لا يرى بجز الشيب
التتمه
بأسا و يكره نتفه فالنهي عن نتف الشيب نهي كراهية لا نهي تحريم لان الصادق عليه السلام يقول لا بأس بجز الشيب
و نتفه و جزه احب الي من نتفه مسئله سنت است که ... جمعه ...
باسناد عبد الرحيم القصير از ابي جعفر الباقر عليه السلام روايت كرده انه قال اخذ من اطفارك و شاربك في كل جمعة
و قال حين بأس بسم الله و بالله و على سنة محمد صلوات الله عليه و عليهم السلام لم تسقط منه قلامة و لا جزازة
الا كتب الله له عتق نسمة و لم تمرض الا مرضه الذي يموت فيه ...

که در تقلیم و جز آن ناخن و موی ساقط میشود و به تحریک و در اصل لغت از نسیم ریح ملحوظ و از برای نفس انسانی مصنوع
بوده و از آن نقل یافته اسم جزء یعنی از نفوس انسانی شده است مسئله تقلیم اظفار در روز پنجشنبه نیز مستحب است
و دفع فقر و استجلاب غنا بر آن مترتب میشود بشرط آنکه یکی بگذارد که در روز جمعه بگیرد چنانکه در فقیه و در
کافی مذکور است قال الصادق علیه السلام من قص اظفاره یوم الخمیس و ترک واحدا لیوم الجمعة نفی الله
عز و جل عنه الفقر و روایات وارد شده که دفع رمد میکند مطلقا چنانچه در صحیحه عبدالله بن ابی یعفور مرویست
و در فقیه گفته است و قال ابو جعفر علیه السلام من اخذ اظفاره کل خمیس لم یرمد ولده و قال رسول الله
صلی الله علیه و آله من قلم اظفاره یوم السبت و یوم الخمیس و اخذ من شاربه عوفی من وجع الضرس
و وجع العین مسئله در تقلیم اظفار ابتدا از خنصر دست چپ و اختتام بخنصر دست راست سنت است و آنکه صدوق
در فقیه گفته و روی فی خبر آخر انه من قلم اظفاره یوم الجمعة بدا بخنصره من الید الیسری و ختم
بخنصره من الید الیمنی اقتضای حصر این استحباب در روز جمعه نمیکند بلکه موقوفی از یوم الجمعه بیان سنت
تقلیم است مسئله توقیت تقلیم بروز جمعه و روز پنجشنبه کاملی است که ناخن بسیار دراز نباشد و اگر دراز
شده باشد تقلیم مستحبست هر روز که بوده باشد چنانکه در فقیه روایت کرده قال موسی ابن بکر للعبد الصالح علیه السلام
ان اصحابنا یقولون انما اخذ الشارب و الاظفار یوم الجمعة فقال سبحان الله خذها
ان شئت یوم الجمعة و ان شئت فی سائر الایام و قال علیه السلام قصها اذا طالت و ان [illegible]
گفتیم معلوم شد که آنکه از صادق علیه السلام در فقیه مرویست قلموا اظفارکم یوم الثلثاء و استحموا
یوم الاربعاء و اصیبوا من الحجامة حاجتکم یوم الخمیس و تطیبوا باطیب طیبکم یوم الجمعة
محمول بر این معنی است که ناخن بسیار دراز شده باشد که بر آن تقدیر تقلیم سنت است اگر چه روز سه شنبه
باشد مسئله موی سر و شارب و لحیه و ناخن [illegible] حجامت و امثال آن را دفن کردن سنت
و در فقیه مرسلا مرویست قال الصادق علیه السلام یدفن الرجل اظفاره و شعره اذا اخذ منها و هی

سنه

سنة و کان من السنة دفن الشعر و الظفر و الدم و [illegible] در کافی عن ابی عبدالله علیه السلام
فی قول الله عز و جل الم نجعل الارض کفاتا احیاء و امواتا قال دفن الشعر و الظفر مسئله به دندان قلم
ظفر مکروهست و مستحبست حک اظفار بکارد یا سوهان بعد از قص و تحسین قص یعنی از بیخ گرفتن و مستدیر ساختن
و اطراف را از [illegible] بیرون آوردن و هموار و مستوی کردن سنت و این سنن و آداب هم در اخبار اهل البیت
علیهم وارد شده است مسئله صدوق رضوان الله تعالی علیه در فقیه میگوید قال رسول الله صلی الله علیه و آله
للرجال قصوا اظافرکم و للنساء اترکن من اظافرکن فانه ازین لکن [illegible] که اعتقاد به مبالغه که در
در قص اظافر از بیخ در مردان [illegible] مستحبست زنان را مستحب نیست و آنکه او داخل لفظ من تبعیضی کرده است
اترکن من اظافرکن دلالت [illegible] مسئله تسریح راس و لحیه یعنی شانه زدن موی سر و ریش و تخلیل موی کردن
بشانه و بعضی با انگشت یعنی شانه و انگشتان ساختن سنت حسن است [illegible] در فقیه [illegible] مرویست
که ابوالحسن الرضا صلوات الله علیه در تفسیر خذوا زینتکم عند کل مسجد فرموده من ذلک التمشط عند کل صلوة
و ابوعبدالله الصادق علیه السلام فرموده است مشط الرأس یذهب بالوباء و مشط اللحیة یشد الاضراس
میم مصدر است بمعنی مشط و امتشاط و استعمال مشط و مشط بضم میم آلت امتشاط است یعنی شانه و بعضی کسر میم
و در قاموس [illegible] حرکت میم مذکور است و [illegible] و الف مقصوره [illegible] بالوباء [illegible]
مد و همزه بعد از الف ممدوده ضبط کرده اند و ابوالحسن الکاظم علیه السلام فرموده است اذا سرحت لحیتک فامر المشط
علی صدرک فانه یذهب بالوباء و الهم یعنی هر گاه لحیه خود را تسریح کنی شانه را فرود آور بر سینه خود [illegible]
[illegible] میکند [illegible] که تسریح لحیه کنند هفتاد [illegible] مستحب
و در فقیه و کافی در خبر حسن مرویست قال الصادق علیه السلام من سرح لحیته سبعین مرة و عدها مرة مرة لم یقربه
الشیطان اربعین یوما [illegible] چهل مرتبه از جمله آن هفتاد [illegible] مسئله

است اما تصریح بحیث بانه کلما استحیل بیه بیات جایز است وجه ان تجوز و شبه ان استحیل الذی عن ابی عبد الله
الصادق و ابی الحسن الکاظم علیهما السلام مرویست در صحاح عامه و خاصه ثابت است که رسول الله صلی الله علیه و آله
متشطی از عاج بوده است و جمعی بن سرها دوان بطرف غالیه و ابی الاخبار استحباب نیز جایز است و علما رات آن
منصوص علیهما و معتمد مذهب امامیه است رضوان الله تعالی عنهم و فی رقیة کتب است لا باس بامشاط العاج
والمکاحل الی الذاهب و قال موسی ابن جعفر تمشطوا بالعاج فانه یذهب بالوباء و قال الصادق علیه السلام المشط ید
بالوباء و هو الحمی و فی روایة احمد بن ابی عبد الله البرقی یذهب بالوباء و هو قال الله تعالی و لا تتبعانی ذکری
کما هل جمع مکحل است بضم میم و حاء مهمله و آن سرمه دانست و ملاهی جمع مدهن و هاء معنوی یعنی ظرف
در مجمل اللغه ابن فارس و صحاح جوهری و اساس زمخشری و غیر آنها مذکور است و از سیبویه نقل کرده اند که
است و آنچه بعضی گمان کرده اند که عاج جمع است و مفرد آن عاجه است و مجلست غلط
عجب سماع مسئله اگر زنان بجهت تزئین موی دیگر برابا موی خود وصل کنند حرام است و تحریم آن ثابت
نیا علم تعالی بد درست شوند و احادیث اوصیای معصومین و منشأ تحریم نجاست موی نیست بلکه
تغییر خلقت الهی و دخول در تحت عموم و لامرنهم فلیغیرن خلق الله بدل است فیلحنا التزیین ذکو آورده است که بعضی
گفته اند که حکم بتحریم درین جهت است که اگر موی اجنبیه باشد نظر کردن بآن مرد را حرام خواهد بود
بعد از آن گفته است که بنا برین توجیه که بیجهت مرحجه مانند لیس است بریدن حور لازم است
که هرگاه از انجانب نیج ازدن حاصل شود این عمل حرام نباشد پس حق آنست که گویم مستند حکم بتحریم
در بعض مسیرهای حرانان تغییر خلق الله و تدلیس در صیغه اند است مسئله حدیث شریف نبوی
لَعَنَ اللهُ الْوَاصِلَةَ وَالْمُسْتَوْصِلَةَ وَالْوَاشِمَةَ وَالْمُسْتَوْشِمَةَ وَالْوَاشِرَةَ وَالْمُسْتَوْشِرَةَ وَالنَّامِصَةَ وَالْمُتَنَمِّصَةَ
روایات الواشرة والمؤتشرة آمده است و در دیگری میگوید و فی روایة بدل الواشمة النامصة و المتنمصة ای

بابرة

بابرة و اتباعه خضاب و توثیق الاسنان و تمیص الشعر فی الفاعلة و القابلة لا الحاجبة الشعر و اصلا فی
کهنا عمل وصل موی زنی با موی دیگری شود و مستوصله زنی که قابل این فعل و طالبت محل آن باشد
فاعله وشم و مستوشمه قابله آنست و وشم بفتح واو و اعجام شین ساکنه عبارت از فرو بردن سوزن در
پس آن محل را بسرمه یا وسمه یا نیل پر کردن و دیدن قیاس واشره و مستوشره فاعله و قابله وشرست
شین معجمه بعد از واو مفتوحه و قبل از رای یعنی باریک کردن و تیز کردن دندانهای زنان بسوهان یا با آلتی دیگر
از باب افتعال و مستوشره از باب استفعال یکی است مانا با لغت گفته اند که خبره و مشتره دو لغت است بیک معنی
مفاعله و تعن ناصمه و مستنمصه از باب تفعل یا مستنمصه از باب استفعال تاکید معنی است از فاعلیت و قابلیت فعل
باسکان میم متوسط میان نون مفتوحه و صاد مهمله یعنی نتف و کندن موی از ناصیه و جبین و صلع
بالت منماص و منماصی با دستها با آلتی دیگر از آلات نتف مسئله نتف موی لغل انف یعنی
ابی عبد الله الصادق علیه السلام در کافی و غیره بغیر مروی شده که بسبب جذام فنارت و حداست و استحباب
مردان و زنان و اختصاص بعضی بزنان و بعضی ندارد مسئله ختان از اصول سنن حنفیه دین اسلام است
ذکور و اجب الحق انات از مکارم و آداب است و در اصول معتبره حدیث ثابت شده در کتاب صحیحه عبد الله بن جعفر
و از واست اِنَّ الْاَرْضَ تَعِجُّ اِلَی اللهِ تَعَالی مِنْ بَوْلِ الْاَغْلَفِ بفتح از صحیح است
فریاد کردن و نالیدن و استغاثه نمودن و در روایتی دیگر اِنَّ الْاَرْضَ تَنْجُسُ مِنْ بَوْلِ الْاَغْلَفِ اربعین صباحا
تجس یا بصیغه مضارع معلوم باب انفعال است بسکون نون و تشدید سین از نجاسه بضم حاء مهمله یعنی شوم
و شوم حالی و انقلاع و اظلام یا از تجسس بفتح یعنی صوت خفی و ناله در پنهانی یا تشدید نون مفتوحه و کسر
مضارع باب انفعال باشد از تخوست یا بصیغه مضارع مجهول از نجس بفتح یا موحده و اسکان خاء معجمه یعنی نقص
حقا و حقه در وجه در مطابقه از نجع کافی کلینی تجس بضم تا بفتح نون مطلوبست بصیغه

از باب تفصیل از نجاسات و بعض منها اصح آنست که ختان صبی بر ولی قبل از بلوغ واجبست و تاخیر تا وقت بلوغ
جایز نیست وفاقا للعامة فی التحریم و اگر ولی تا حین بلوغ تاخیر ختان کرده باشد بر صبی بعد از بلوغ واجبست علی الفور
که خود را مختون سازد بلا فصل مسئله رسول الله صلی الله علیه و آله مختون و مطهر متولد شده است باجماع محدثین
ائمه معصومین صلوات الله علیهم اجمعین علی الاصح و در باب النوادر که آخر ابواب کتاب من لا یحضره الفقیه موثقه
علی بن الحسن بن فضال عن ابیه عن مولانا ابی الحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام در علامات امام مذکور شده صحت
و از جمله آن علامات معدوده اینست که فرموده و یکون مختونا و یکون مطهرا یعنی بولادت از باب مجاز
لغوی باعتبار اسناد و تجویز شده از باب مجاز عقلی [illegible] معلوم است که حقیقت اصحاب است
مجاز [illegible] مجاز عقلی در کلام ارباب بلاغت [illegible] شایع و این نحو مجاز عقلی منکر الورود است نیز و ضرورت
فیکون مختونا [illegible] علیه ودع رسول الله صلی الله علیه و آله و لا یری له بول و لا غائط لان الله
عز و جل وکل الارض بابتلاع ما یخرج منه [illegible] حدیث صحیح و دال است [illegible] معقول است که آواز حدیث ملائکه
بشنود [illegible] انکه [illegible] نظر صحیح [illegible] امام علیه السلام [illegible] باشد در این خاصیت که زمین حیوان او
ابتلاع نماید چنانچه در این حدیث مذکور شده است مطابق است با [illegible] بسیاری از احادیث و در اصول الکافی
اهل البیت علیهم السلام وارد است که [illegible] معاویه [illegible] امیر المؤمنین علیه السلام ابتلاع نموده است و در
تفسیر منسوب بعسکری که [illegible] صاحب العسکر علیه السلام منسوب است حدیثی مطول مشتمل بر حکایت آن حال علی التفصیل
مذکور شده و من میگویم صاحب آن تفسیر چنانچه محمد بن علی بن شهرآشوب رحمه الله تعالی در معالم العلماء آورده
من [illegible] کتاب نجاشی و کتاب رجال شیخ تحقیق کرده حسن بن خالد برقی است برادر ابی عبد الله محمد
ابن خالد [illegible] عم احمد بن ابی عبد الله برقی و باتفاق علمای رجال مصنف کتب معتبره بوده است و در معالم العلماء
گفته و هو اخو محمد بن خالد من کتبه تفسیر العسکری من املاء الامام علیه السلام و اما تفسیر محمد بن القاسم المفسر الاسترابادی

کما منجمله

کما منجمله روایت ابی جعفر بن بابویه است و علمای رجال او را ضعیف الحدیث شمرده اند تفسیری است که آن را
دو مرد مجهول الحال روایت کرده است و ایشان با ابی الحسن الثالث الهادی العسکری علیه السلام اسناد کرده اند [illegible]
آن اسناد را معتبر نمیدانند و حقیقت حال آنکه آن تفسیر موضوع [illegible] حدیث
و اکاذیب اخبار محتوی مضرات و آنچه متوهم این مقصر هم کرده [illegible] شاید تفسیر عسکری علیه السلام تفسیر علی بن ابراهیم
بن هاشم القمی بوده باشد نیز و محلی است کاذب و خیالی باطل منبعث از قلت [illegible] و نقصان ممارست ضعیف
اطلاع بر کتب علم رجال و بیان آن این است که علمای عامه نیز تفسیری [illegible] که آنرا تفسیر عسکری میگویند [illegible]
خود از آن نقل میکنند و [illegible] و مصنف آن ابو هلال العسکری است صاحب آن تفسیر و عسکر مصنفات
چنانچه در معرب [illegible] است و عسکر محله [illegible] و قریه است در مصر و محله [illegible] بود
و سوقی در خوزستان و سوقی [illegible] مسئله سنت است که ختان مولود در روز هفتم
واقع شود و همچنین [illegible] و حلق راس و عقیقه [illegible] سنت است بر ولی [illegible] چنانچه قول [illegible] سبعة
و حدیث ابو عبد الله الصادق علیه السلام العقیقة واجبة و کل مولود مرتهن بعقیقته محمول است بر تاکید استحباب
و اگر مولود بالغ شود و از برای او عقیقه نشده باشد مستحب است بر او که از برای خود عقیقه کند و همچنین [illegible]
عقیقه [illegible] چنانچه روایت عبد الله بن سنان از عمر بن یزید از ابی عبد الله الصادق علیه السلام
بآن ناطق است و [illegible] که ترتیب میان حلق راس و ختان و عقیقه اصلا معتبر نیست بلکه
معتبر است [illegible] تقدیم [illegible] است بر عقیقه چنانچه از اخبار مستفاد میشود [illegible] الحدیث
و کافی عن جمیل بن دراج قال سألت ابا عبد الله علیه السلام عن العقیقة والحلق والتسمیة بایها یبدأ قال
یصنع ذلک کله فی ساعة واحدة [illegible] و در علم اعتبار ترتیب صریح است و ابو جعفر بن بابویه [illegible]
در فقیه گفته [illegible] روایة محمد بن [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام قال سألته عن العقیقة فقال [illegible]

ثم یسمی و یحلق رأس المولود یوم السابع و یتصدق بوزن شعره ذهبا او فضة محمد بن مارد [illegible]

صحیح الحدیث و بعضی گفته اند تقدیم حلق راس بر عقیقه مستحب و شارح لمعه رحمه الله تعالی حدیث اسحق بن عمار

از ابی عبد الله الصادق علیه السلام مدرک این حکم ساخته است قال قلت بأی ذلک یبدأ قال یحلق رأسه و یعق عنه

عنه و یتصدق بوزن شعره فضة یکون ذلک فی مکان واحد و من میگوید این حدیث دلالت بر ترتیب

بلکه [illegible] نفی ترتیب است زیرا که حلق راس و عقیقه در آن وقت واحد [illegible] صحیحه

عبد الله بن سنان [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام یعق عنه و یحلق رأسه و حدیث حفص الکناسی عن ابی عبد الله

قال قال النبی اذا ولد [illegible] و حلق رأسه الحدیث و [illegible] سماعة قال قال ابو عبد الله علیه السلام الصبی یعق

عنه و یحلق رأسه الحدیث و صحیحه [illegible] عن ابی عبد الله [illegible] عن ابی عبد الله علیه السلام فی المولود قال یسمی فی الیوم

السابع و یعق عنه و یحلق رأسه و حدیث علی بن حمزه عن ابی عبد الله علیه السلام قال اذا ولد لک غلام او جاریة

فعق عنه یوم السابع شاة او جزورا و کل منها و اطعم و احلق رأسه [illegible] صحیحه محمد بن مارد و غیر ذلک

من الاخبار [illegible] تقدیم عقیقه بر حلق میکند و هذا ابو جعفر کلینی رضوان الله تعالی علیه عقیقه را تقدیم

کرده است **باب [illegible] یعق عن المولود** یوم السابع و یحلق راسه [illegible] و در تقدیم و تاخیر اولی

مسئله اگر مرد کافر بشرف اسلام بیاید [illegible] ختنه [illegible] اگر چه کبیر السن شده باشد و اگر زن

اسلام بیاید [illegible] مستحب [illegible] مسلم بالغ بوده باشد [illegible] ختان او واجب نیست

[illegible] ایصال آب بباطن غلاف [illegible] واجب است علی الاصح **مسئله** [illegible]

[illegible] مکروه است مطلقا [illegible] علیه السلام

مرویست از ابی عبد الله الصادق علیه السلام [illegible] رسول الله

صلی الله علیه و آله [illegible] **مسئله**

اگر موی

اگر موی سر را نتراشد [illegible] آن مستحب و

فرق آن [illegible] رسول

الله صلی الله علیه و آله و سلم من اتخذ شعرا فلیحسن [illegible] و از ابی عبد الله الصادق علیه السلام

مرویست من اتخذ شعرا فلم یفرقه فرقه الله بمنشار من نار [illegible] سید المرسلین علیه و آله الصلوة و السلام

[illegible] رضوان الله

گفته است و کان شعر رسول الله صلی الله علیه و آله وفرة لم یبلغ الفرق [illegible]

[illegible]

[illegible] **مسئله** [illegible] کلمات [illegible] ابراهیم

بکلمات [illegible] استنشاق و سواک و فرق شعر [illegible]

قص الاظفار و حلق [illegible] استنجا [illegible] استنشاق و سواک [illegible]

[illegible] ان شاء الله [illegible]

باب استحمام [illegible]

بالنبی صلی الله علیه و آله و سلم [illegible]

الصادق علیه السلام [illegible]

[illegible]

[illegible] روایات [illegible]

[illegible] تعظیم علم [illegible] استعمال الطیب [illegible]

اوقات نماز [illegible] رسول الله صلی الله علیه و آله مستحب [illegible]

۱۵۲

زینت عبادت واستجلاب استجابت دعاست باب وظایف دخول الحمام وآداب الاستحمام وما یرتبط
بذلك مسئله بنا واتخاذ وبیع وابتیاع واجاره واستیجار حمام مکروه نیست وهیچکس از فقهاء خاصه وعامه
غیر از احمد حنبل بنا وابتیاع واجاره آن مکروه نگفته است ومولای ما ابوجعفر الباقر علیه السلام حمامی ملك خود
داشته است واستحمام سنت است چه ثابت شده که رسول الله صلی الله علیه وآله استحمام کرده ودخول حمام
تجویز شده است وهمچنین امیر المؤمنین صلوات الله علیه مواظبت بر دخول حمام داشته وترغیب بران
نعم البیت الحمام تذکر فیه النار ویذهب بالدرن تذکر بعینه موثق بهلول وسنان
ودرن بدن نجاست ومحو حدث دافع جنابت وغیر آن شامل است وهمچنین سید الساجدین علی علیه السلم
مواظبت استحمام نموده وابوجعفر الباقر علیه السلم داخل حمام ملك خود میشده واستحمام بازار میکرده است ودکانی
بوده صحیحه ابن عمیر عن زرارة بن موسی عن ابی عبد الله علیه السلام قال قال رسول الله صلی الله
علیه وآله من کان یؤمن بالله والیوم الآخر فلا یدخل الحمام الا بمئزر مرویست وهمچنین
از امیر المؤمنین صلوات الله علیه وآله واز ابی عبد الله الصادق علیه السلم بئس البیت الحمام یهتك الستر
ویذهب بالحیاء ویبدی العورة ونادا از آن نیست از دخول حمام بی مئزر چنانکه محمد حدیث صادق
انظر نقیه که فرموده ونعم البیت الحمام یذکر حر النار بیان دلالت میکند وابوجعفر کلینی رضوان الله
تعالی علیه در کافی از صادق علیه السلم روایت کرده که بئس البیت الحمام یبدی العورة ویهتك الستر وکلام
امیر المؤمنین علیه السلام نیست بلکه قول عمر است وعوام آنرا بامیر المؤمنین نسبت کرده اند مسئله زنانرا
دخول حمام با ازاری که ساتر عورت باشد در وقت عذری مثل جنابت ونفاس جایز است از برای تنظیف و
تحسین واحمد حنبل از فقهای عامه میگوید بلا عذر جایز است بنا بر ظاهر نهی که در حدیث شریف نبوی از آن
وارد است وشیخنا الشهید قدس الله نفسه در ذکری گفته والتمنع منه للنساء الا متفرقات فعلیه بحمل

نهی النبی

نهی النبی صلی الله علیه وآله وسلم مسئله قول شیخ طوسی رحمه الله تعالی در موضعی از مبسوط آنست که
زنان ذمیه از یهودیات ونصرانیات ومجوسیات جایز نیست که بدن زن مسلمه را ببینند حتی در حیض وکفن ودفن
مسلم واجبست که بعد از تکفین وتجهیز بدن خود را از نظر زن ذمیه بپوشاند همچنانکه از مرد اجنبی بپوشانند
واجبست چه در تنزیل کریم در مقام استثنا او نسائهن فرموده است واین اضافه زن ذمیه را شامل نیست
چنانچه از ابن عباس مرویست ومشهور اصحاب قدس الله اسرارهم آنست که حرام نیست بلکه جایز است که چه
مکروه باشد وبنا بر تحقیق مبالغت از زنان که اهل جنابت باشند احتراز باید نمود چنانکه در کشاف مذکور شد
جبل محقق من الی الله در جبر در شرح قواعد گفته اصح قول مشهور است وبعضی بر قول شیخ طوسی
لغو است پس زنان مسلمات را در حمام مباشرت یهودیه یا نصرانیه یا مجوسیه وداخل شدن در با ایشان مجتمع بودن
بر قول شیخ حرامست وبر قول مشهور هر چند با ازار بوده باشد مکروه وناپسند باشند مسئله خنثی که مشکل بود
باشد دیدن هر مردی اجنبی وزن اجنبیه بر او حرام و بر هر مردی اجنبی وزن اجنبیه دیدن او حرامست اجماعا
پس نه او را با مردان اجانب در حمام مجتمع بودن جایز است ونه با زنان اجنبیات مسئله بر طفل غیر
بالغ واجبست که در حمام میزر ببندد وتنگ نداره که مکشوف باشد چه عورت بمنزله عورت حیوانات نیست
مسئله اصح آنست که خصی مطلقا خواه مجبوب باشد خواه ممسوح بر او دیدن مالکه خود دید که او
دیدن او حرامست پس جایز نیست که با مالکه خود داخل حمام شود هر چند هر دو با میزر وستر العورت باشند
مسئله اظهر واصح آنست که بر مسلم دیدن عورت مسلم وکافر مطلقا حرام است وبعضی غیر از عورت کافر
مسلم واجبست همچنانکه ستر عورت خود از نظر مسلم وکافر واجبست پس با کافری که میزر نبوده باشد
داخل حمام بودن حرام است ودر روایتی از ابی عبد الله الصادق علیه السلم وارد شده که کافر بمنزله بهایم
ونظر کردن بعورت او جایز است قال فی الفقیه وروی الصادق علیه السلم انما اکره النظر الی عورة المسلم

فَاَمّا النَّظَرُ اِلی عَوْرَةِ مَنْ لَیْسَ بِمُسْلِمٍ مِثْلُ النَّظَرِ اِلی عَوْرَةِ الْحِمارِ

و در کافی نیز با سناد صحیح عن ابن ابی عمیر عن غیر واحد عن ابی عبد الله علیه

السلام قالَ النَّظَرُ اِلی عَوْرَةِ مَنْ لَیْسَ بِمُسْلِمٍ مِثْلُ نَظَرِكَ اِلی عَوْرَةِ

الْحِمارِ **مسئله** مکروهست که پدر و پسر خواه کبیر و خواه صغیر ممیز باهم داخل

حمام شوند اگرچه میزر بسته باشند و این کراهیت درباره غیر معصومین است

چه ابوجعفر الباقر علیه السلام با پدر معصوم خویش سید الساجدین حضرت

امام زین العابدین صلوات الله و سلامه علیهم در حمام بوده اند بحدیث سدیر

صیرفی بودکه آن مشتملست **مسئله** اگر قادر بر ستر عورت نباشد مکشوف العوره غسل کند

در کافی گفته که اشبه آنست که صحت غسل است از جهت حصول امتثال و خروج منهی

عنه از حقیقت غسل و بعضی حکم ببطلان غسل کرده اند و پیش من فتوی بر قول اول کراهت

مسئله در فرو رفتن آب بی میزر مکروهست و در میان آب بی ازار غسل کردن مکروهی دیگر

و این کراهیت بحمام و غیر حمام اختصاص ندارد بلکه در جمیع حیاض و انهار ثابت است

بمقتضای حدیث اِنَّ لِلْماءِ اَهْلاً و سُکّاناً که در فقیه و غیر آن از رسول صلی الله

علیه و آله و سلم مرویست و نیز خارج حمام در خلوتی که هیچکس نبوده باشد بی ازار

غسل کردن مکروهست و استتار بمیزر سنتست چه رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم

بی ازار غسل نکرده است و فرموده که اَللّهُ اَحَقُّ اَنْ یُسْتَحْیی مِنَ النّاسِ و در فقیه گفته و نهی

علیه السلام عَنِ الْغُسْلِ تَحْتَ السَّماءِ اِلّا بِمِئْزَرٍ وَ نَهی عَنْ دُخُولِ الْاَنْهارِ اِلّا بِمِئْزَرٍ

مسئله در ستر عورت همین ستر دبر و قبل لازم است بدلیل قول ابی عبد الله الصادق علیه السلام

همان

هما مِنَ الْعَوْرَةِ و اصح آنست که از ستره تا رکبه عورت نیست که شرح آن و بعض آنچه از آنها ثابت

و در حدیث وارد شده که هر عضوی را زنانی عورتست و در فقیه گفته و سُئِلَ الصّادِقُ علیه

السَّلامُ عَنْ قَوْلِ اللهِ عَزَّ وَ جَلَّ قُلْ لِلْمُؤْمِنینَ یَغُضُّوا مِنْ اَبْصارِهِمْ وَ یَحْفَظُوا فُرُوجَهُمْ

فَقالَ کُلُّ ما کانَ فی کِتابِ اللهِ تَعالی مِنْ ذِکْرِ حِفْظِ الْفَرْجِ فَهُوَ مِنَ الزِّنا اِلّا فی هذَا

الْمَوْضِعِ فَاِنَّهُ لِلْحِفْظِ مِنْ اَنْ یُنْظَرَ اِلَیْهِ **مسئله** در ستر عورت معتبر است که لون حجم

مستور شود پس ثوب رقیق که حاکی حجم و شکل بوده باشد کافی نیست و ساتر شرعی جز بر صادق

نمی آید علی الاشبه **مسئله** در حدیث نهی وارد است از آنکه متهم در حمام بر کسی سلام کند و حمل نهی بر

تخصیص بکسی که عریان و علیم الازار بوده باشد ممکنست بدلیل آنکه کاظم علیه السلام در حمام

سلام کرده و در حالتی که میزر بوده است در فقیه گفته وَ قالَ عَبْدُ الرَّحْمنِ بْنُ مُسْلِمٍ الْمَعْرُوفُ

بِسَعْدانَ کُنْتُ فِی الْحَمّامِ فِی الْبَیْتِ الْاَوْسَطِ فَدَخَلَ اَبُو الْحَسَنِ مُوسَی بْنُ جَعْفَرٍ عَلَیْهِ

السَّلامُ وَ عَلَیْهِ اِزارٌ فَوْقَ النُّورَةِ فَقالَ السَّلامُ عَلَیْکُمْ فَرَدَدْتُ عَلَیْهِ السَّلامَ وَ دَخَلَ

الْبَیْتَ الَّذی فیهِ الْحَوْضُ فَاغْتَسَلَ وَ خَرَجْتُ وَ فی هذَا اِطْلاقٌ فِی التَّسْلیمِ فِی الْحَمّامِ لِمَنْ

عَلَیْهِ مِئْزَرٌ وَ النَّهْیُ الْوارِدُ عَنِ التَّسْلیمِ فیهِ هُوَ لِمَنْ لا مِئْزَرَ مِنْهُ **مسئله** قرائت قرآن

بقصد قربت و خلوص نیت در حمام کسی را که با میزر باشد و ترتیل و ترجیع صوت نکند مجوز است

و نهی امیر المؤمنین صلوات الله علیه از آن مختص است بکسی که عریان بوده باشد یا ترجیع صوت کند

ابوجعفر کلینی رضوان الله بسندی صحیح روایت کرده عن علی بن عبد الله عن محمد ابن مسلم قال سَاَلْتُ

اَبا جَعْفَرٍ عَلَیْهِ السَّلامُ اَکانَ اَمیرُ الْمُؤْمِنینَ صَلَواتُ اللهِ عَلَیْهِ یَنْهی عَنْ قِراءَةِ الْقُرْآنِ فِی الْحَمّامِ

فَقالَ لا اِنَّما نَهی اَنْ یَقْرَاَ الرَّجُلُ وَ هُوَ عُرْیانٌ فَاَمّا اِذا کانَ عَلَیْهِ اِزارٌ فَلا بَاْسَ بسندی

روایت کرده عن الحلبی عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا بأس للرجل ان یقرء القرآن فی
الحمام اذا کان یرید به وجه الله ولا یرید ینظر کیف صوته مسئله اما مباشرت کردن در
حمام منفی نیست بدلیل صحیحه علی ابن یقطین قال قلت لابی الحسن علیه السلام اقرء القرآن
فی الحمام وانکح قال لا بأس مسئله استحمام غبّا مستحب و اما آن هر روز مکروه رئیس المحدثین در جامع کافی
روایت کرده باسنادی صحیح عن ابی عبدالله بن محمد الجمال عن سلیمان الجعفری قال مرضت حتی ذهب
لحمی فدخلت علی الرضا علیه السلام فقال ایسرک ان یعود الیک لحمک قلت بلی قال الزم
الحمام غبّا فانه یعود الیک لحمک وایاک ان تدمنه فان ادمانه یورث السل و نیز روایت
کرده فی الصحیح عن سلیمان الجعفری عن ابی الحسن علیه السلام قال الحمام یوم و یوم لا یکثر
اللحم وادمانه یذیب شحم الکلیتین مسئله دخول حمام بر ریق یعنی ناهار مکروه است
بسند متصل رئیس المحدثین است در کافی از علی ابن الحکم عن رفاعة بن موسی عمن اخبره
عن ابی عبدالله علیه السلام انه کان اذا اراد دخول الحمام تناول شیئا فاکله قال قلت له
الناس عندنا یقولون انه علی الریق اجود ما یکون قال بل یؤکل شیء قبله یطفئ المرار
ویسکن حرارة الجوف و در مراسیل فقیه است و قال ابو الحسن موسی بن جعفر علیه السلام لا تدخلوا
الحمام علی الریق ولا تدخلوه حتی تطعموا شیئا مسئله بدلیل حسنه مثنی بن الولید الحناط از طریق جامع
کافی عن ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال لا تدخل الحمام وفی جوفک شیء یطفئ عنک
وهج المعدة وهو اقوی للبدن و[illegible]ه وانت ممتلی من الطعام و در حدیث دیگر از
صادق علیه السلام منقول است عن البطنة تهدم البدن مسئله در حمام بر پشت خوابیدن و تکیه کردن
مطلقا مکروه است و سیر کرده را بکمال ان الله عادت را بحرف ما بیدن علی الاطلاق مکروه و سبب جذام

در برص است

برص است و در کافی بطریق صحیح عن عمر بن یزید عن ابی عبدالله علیه السلام قال کان
امیر المؤمنین صلوات الله وسلامه علیه یقول الا لا یستلقین احدکم فی الحمام فانه
یذیب شحم الکلیتین ولا یدلکن رجلیه بالخزف فانه یورث الجذام و نیز از طریق
کافی عن ابن ابی یعفور عن ابی عبدالله علیه السلام قال قال لا تضطجع فی الحمام فانه
یذیب شحم الکلیتین و در مرسله فقیه از صادق علیه السلام
قال لا تتّک فی الحمام فانه یذهب شحم الکلیتین
ولا تدلک بالخزف فانه یورث الفقر تمام
شد در روز شنبه بیست و پنجم شهر ربیع الاول
سنه هزار و صد و یک من الهجرة
النبویة صلی الله علیه و آله
و سلم
م م م م

کتابخانه مجلس شورای ملی

ع-ب